



شیخ سعدی که جهان پیموده بشنو این نکته چو شش فرموده
به که مان از عمل خویش خورد مدت از حاتم طائی نکند



۱۶۹۲



کتابخانه مجلس
۱۳۱۶

در راه رات رقت و بعد از آن و برآوردن و برآوردن و برآوردن
 که گویند باینین ^{۱۹۸} بما که علیون الکتاب و بها
لکم نیکو ^{۱۹۹} ایمانی جنتی الله من عباده العلماء و
بسر که باقی درین کتاب است در طاعت و غیره شود و در کتاب
شماران کرد و تقصیر از عذر خواهد و نوشته بار از خدای تعالی طلبد و کار
و بخیر کرد و بوالله است و بقیه باقی است و در کتاب است
و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی
 شماره دفتر جمع آوری ۸۷۸۸
 تاریخ ۶/۷/۶۷

جمهوری اسلامی ایران
 ۱۳۱۶
 کتابخانه مجلس

بَرَائَةُ لِلْعَالَمِ اِنَّ صَدْرِي بِرِجَالِ عَالَمٍ وَسُورَةُ اُولُو دَبْنِ اَدُوْمِ حَمْدُ الْمُصْطَفَا

عَلَيْهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَنْزَلَ اَنْزِلَهُ كَمَا يُوْبَدُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اِنَّ هَذَا الْقُرْاٰنَ هُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ

وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ

وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ

وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ

وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ

وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ

وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ

وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ

وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ وَهُوَ الْقُرْاٰنُ



نشست ای خداوند زلف نو دارم هر پست **هفت** و نه دلق نوانی
کجی مصطفی **که** غیبی عینا عیدم بمورست نه گذشت وید که در
فردی شخصی را غدا بستم میکرد وند از لای بدست چون از آمدن
شخص را وید که شرفان روح لطیفی نور در انبار میکرد عیس
مسفرت و منی حاجت کرد و عذر وند چالست و حی آمد
که غیبی این مرد گناه کار بود تا مرده بود و در عذاب بود اما از روز
که از بند و وفات میکرد و زن را بیمار حمله بود و بدین حرکت وی بشیر
عطا دادیم چون بزرگ شد مادرش را در نزد مسلم بن عمار مسلم
پدر گفت بگویم الله الرحمن الرحیم چون نام بزرگ را بر
زبان را ندانم کردم که پدر و برادر بگو عذاب کنم از روست این کلمه
بزرگ عذاب از پدر روی برداریم پس از گذار و به پدر مرده



و مادر مرده را پیاپی مرز و چغجک که اگر مادر پسر زنده بماند و او را از مرز
بیت و لکه بسم الله خور و زین بر روی رت **ه** چاه گفت الله بگو که شد
داشت **ه** که زین بر رت از زنده بماند منافی با وی همراه بود
هم میبرد و گویای عظیم بود خواب و بیدار و بیهوشی و نشاندن خواب
بر زین عبد که در زین در خواب منافی با حوائج و دست پستی زین را
تصدیقش وی کرد زین را گاه شد هفت به خوابی که در منافی گفت
میدانم که تو در دین محمد **ص** اگر برگردی ترا من کنم و الله بر داری را رویاری
خار هر چه نامتر بشم زین گفت **ب** الله الرحمن بفرماید به کسی بسم الله
الرحمن **ا** اگر کسی ناکاه اولاد زنی آمد که ولای بر او که منفعت بر او منافی
از آنجا پرودا آمد کسی مذید باز قصد کشتن وی کرد و دیگر باره اولاد
عظیم تر آمد که ولای بر او کرد و برایش منافی برسد و باز پرودا آمد و
بر چهار طرف نگاه کسی را مذید باز کرد و قصد وی کرد و سیم

بارہ روز با هیبت تمام تر اندک که خود را نگاه دار که رسیدم منافی رقص
پروان کرد که ناکاه سوری را دید که می آید و عوئیه در دست در منافی چو
لورا بدید روی بگریزند و سوار بدید و عوئیه بر سینه منافی زد که از
پشتش پروان آمد منافی بپشتش را جان بدوزخ سپرد و سوار بیاید دست مانی
زیندر بکشت و غدر بکشت ای جوان بدان عدای که ترا فریده بگویم
کسی بکشت من جبریم چون تو گفتی بجای بسم الله الرحمن الرحیم مرا فریاد
کسم در آسمان مغم بودم در حال زرقا امیر شد که پروان بنده
را در پای اول که شبندی در آسمان مغم بودم لول از هم لول آسمان
دنیا لول از سیم این بود که رسیدم دشمن محمد را شتم جوخه بسیار بود
بسم الله الرحمن الرحیم روایت است از حضرت رسول ص که فرمود
هر مؤمنی که در نامه اعمال او شصت بار بسم الله الرحمن الرحیم نوشته
باشد فدائی آن برادر رحمت کنند بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم

نورده هر وقت در بانه دوزخ بر نورده بود چنانکه حق فرموده
که علیها تسعة عشر هر که نورده هر شب **بسم الله الرحمن الرحيم** بر زبان
راند روز قیامت آن نورده زبانه دوزخ را بر وی بشمار آید
جمله امت محمد را بکشتن **بسم الله الرحمن الرحيم** گو یا کردار و
شفیع همه کردار باری العالمین **رضیت فاکم** که به الحمد لله
و ثنا و ستایش و سپاس مرفدا بر او و قبل که مبعود را با شریک
سپهناست پس چون جمله آدمیان در ترتیب او پرورده اند
و کافه عالمیان در وقت روحانی رب العالمین **الرحمن الرحیم**
از فدا و فیکه پرورده کار همه ضایق و روزی رسان و نیکو کار
همه جهان است پس چون جهان به نوریده به بد کرده
و دیگری ستم کشیده می از همه روزی حوزده می برآمدند
بوده که ظالم و دیگری مظلوم پس هر آینه این کار را چون پوا

هست و داد و خوا عازار و نری دادی جاها نوریده را اندر کت
پزیرد و در مظلوم از ظالم بستاند و بگوید که مالک بوم الدین
پادشاه روز قیامت دارد و در دوزخمان که کردگشتن در آن
روز کردن نهمنند و در اصفاف پیدا و آن بهمنند از غنیمت
و از در مقام ثنا گفتن بمقام رزق گفتن آید و دی امید جواب آن
بگشت بد و بگوید و باک تعبیه مرز را به یقانه می پرستم چنانکه بیگانه
می شناسم یعنی نزد من کی کنم و در بندگی همه آن کنم که نویسنده
و همه آن پسندیم که تو کنی و چون او را بنده شود و چون برفت
الله انکه و باک تسبیح از تو خواهم باری و بر طاعت تو سپردارم
و منت تو که بجز از تو نمایی ندارم پس چون نیکی خود در عز
بافت و نیک از خدی خود در شرف و منت دید جوایان و در
آن نیت کرد و در دوزخمان نظام آن سعادت نور بگوید اهدا

لاضرر ط الاستیقام یعنی ما را بر راه راست قرار می ده و دلنهای ما را
بیشتر باری ده یعنی آنچه نمودی بدان ما را نگاهدار چون نشانی
دادن بجهان راه و لیلی باید که بهر زمان سابق و راه بر راه مشق نشانی
نمود نام این مزار عالی سعادت گیر و بگوید ط الذین انعمت علیهم
راه زن کانی میوزا هم که تمام کردی بر این نشانی و هدایت
بشر را پس چه بود در زاری که بر راه موسی و برضای موسی موقوف مانده
بشر را پس که در هر عیبی برضای عیسی و در مسعود خوانده
در زن کانی پس ندیده بهر گشتند و بگوید غیر المفضل
علیهم و لا الظالمین جز راه انما یکله به بهانه و رضا پس در هر در ششم
گشتند به راه انما یکله نشانی را میگویند رگشته و در آنکه الحمد
بنحی هر وقت و مذامی تا به خوف نماز را در شبانه روزی بر بند
خود میزنی کرده است هر که این پنج حرف را در پنج وقت نماز بخواند

حق تعالی آن بوقت نماز را قبول کند لله به هر وقت سه روزه
جمع کنی هشت شود حق تعالی هشت در هشت افزیده است هر که این هشت
حرف را در بوقت نماز بخواند هشت در هشت بر روی او بخت بدرست
العالین ده هر وقت چون ده را با هشت ضم کنی هجده شود حق تعالی هجده
هزار عالم افزیده است هر که این هجده هزار در بوقت نماز بخواند بعد و جان
ری که در این هجده هزار عالم فدای حق تعالی در نامه اعمال او ثبت کند
و موصفت محمد و ابی طالب و ائمه شیخ هر وقت شش را که با هجده ضم کنی
پست چهار شود حق تعالی در شبانه روزی پست چهار است و افزیده
و هر که این پست چهار هزار در بوقت نماز بخواند لله تعالی آن شبانه
روز را برای او طاعت بنویسد و از بی هجده را در کتب شش هر وقت
شش هزار که با پست چهار ضم کنی سی بنزد فدای حق تعالی ماه راسی روز افزیده
هر که این سی هزار بخواند طاعت یکماه در نامه اعمال او بنویسد با کت

بوم الله بن اياك نعبدت هرفست پت را که باسی فتم کنی

پناه شود هر که این پناه هر فرزند در خوفت نماز بگویند الله تعالی روز قیامت

را که پناه هر رسی فریده است در دنیا بر بند خود کواه گردانند و ایاک

استعین باز ده هرفست باز ده را که باسی فتم کنی هفت و یک

شود فریده کار عالم شصت یک در یاد فریده است هر که این هفت

یک هر فرزند در خوفت نماز بگویند بعد و هر فطره است که در این هفت

یک در پناه است حق تعالی در دین و دین و اعمال و دین و دین

لا اله الا الله استعین تو زده هرفست تو زده را که باسی فتم

یک فتم کنی هشتاد شود هر لای بند که این هشتاد هر فرزند در

خوفت نماز بگویند حق تعالی عبادت هشتاد ساله در دین و دین

و دین کند هر طریقی از این علیهم تو زده هرفست تو زده را

که باسی فتم کنی تو زده بود قدری تعالی شود نه رسم باشد هر که

این نودنه هر فرد در چوشت نماز بخواند حق تعالی نودنه کلام خود را در دیوار

اعمال او ثبت کند بجز المصنوب علیهم یا نودنه هر دست باشد و در
با نودنه نهم کنی صد و چهار ده شود سوره کلام الله قمر نموده هر کس دینی صد و چهار

هر فرد صدق دل بخواند ثواب ختم کلام الله در نامه اعمال او نیویسند و

لا اله الا الله ده هر دست ده را که با صد و چهار ده هم کنی صد و چهار شود

هر مومنی که این صد و بیست چهار حرف را بخواند خداوند صد و بیست چهار

هزار پیغمبر را شفیع او گرداند در روز قیامت *حسب الله* که بطا و سبک

بنده خدیده بود که عجز و نیاز از حرارت بمیدانست شمر خفته بود که آن بنده

از خواب بگشست و خواهم را بیدار کرد و گفت ای خواب از تو میخوام

که مرا سوره الحمد بیاموزی خواه که گفت چه بوده است گفت بخواب دیدم

که موانع بر آسمان نهاده بودند و فلکی را بآسمان میزدند گفت ای پناه کن

گفت پیغمبر است و از پس ایشان قوم دیگر را دیدم گفت ای پناه کن

گفتند

گفتار اینها قومی اند که الحمد را با عتقا و درست و پر بار نماز خوانده اند
و غنیمت که من نیز بسمان روم بکنند تو از اهل بیانیستی و حمد را بپنداشته
هر الحمد بیا سوزی طافوس و بر الحمد بیا موقت روز و یک
غنیمت و الحمد میخوانند تا شب و یکبار روز و شب تا گاه روزی بگوشت من
رسید که رجب آمد و الحمد را موقت ما بدو بر حورستم غنیمت جان کن
تسبیح کرده بود که هر که با عتقا و درست سوره فاتحه را بخواند در راه
میروند آلتی بجزمت تسبیح کائنات محمد مصطفی ص را اهل عبادت را از راه
سوره فاتحه و کتاب با نصب کردان و هر چه خوانده ایم شفیق
نافع ما کردان یا الله العالیین قوله تعالى ورفضیت قرآن شہراً
رفضان الذی انزل فیہ القرآن هذا للناس و بینات من
لک و القرآن فمد و نذ عالم فہن مبغی ما بد کہ ما ضلوت قرآن بسیار
قرآن و سبب تبارک ما عتقا و بینات قرآن از راه ضرورت

هدایت آیند و بسامتی بمنزل روض در راحت رسند و مهال و محام لرزم

بدانستند و کفر از ایمان باز دارند و بشرایع قیام نمایند اهل انبیا در

نزل قرآن احسن است حدیث کلینی گوید که حمزه قرآن در شب سینه

نازل گشت بموضع الخطوط لکن جبرئیل از لوح محفوظ با آسمان و نهال و در

پیر زمان بتدریج با مرفعی تا بسط عالم فرمود و در وقت جهت یافتن

بتدریج فرستاد اول سوره که محمد ص فرود آمد یعنی سوره بقره و قوله

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ و در پایی سوره بود که قوله یا ایها

الْمُدْنِر و اخوانی سوره بود که قوله یا اِذَا جَاءَ نَصْرُكَ وَالْفَتْحُ

و رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا پس بداند

قرآن شرف منزلت که پادشاه پیش مهال به نام خور یاد کرده است

اَوَّلَ خُورٍ عَزِيزٍ مِثْلُكَ و قرآن را عزیز میخوانند که قوله یا وَافِدُ الظُّرَانِ

الْعَظِيمِ دَوْمَ خُورٍ مِثْلُكَ و قرآن را حکیم میخوانند که قوله یا وَافِدُ الظُّرَانِ

الحج

الثاني

الحكيم سيم خود را عظيم ميگويد و فرزند عظيم ميخواند که قوله في واقد
النيناك سبعة ائمة الفيران العظمي چهارم خود را نور ميگويد و
فرزند ميخواند که قوله تعالى وانزلنا اليكم نورا مبينا عشم
خود را مهين ميگويد و سر از مهين ميخواند که قوله في ومهينا اليه
ششم خود را محمد ميگويد و فرزند را محمد ميخواند که قوله في والفيران
المجيد سيم خود را حق ميگويد و فرزند را حق ميخواند که قوله في وبالحق
انزلنا وبالحق نزل ستم خود را كريم ميگويد و فرزند را كريم
ميخواند نهم خود را رب مثل خواند که قوله في فل لئن اجتمعت الا
نس والجن على ان ياتوا بمثل هذا الفيران الا ثابثون
بمثله نهم خود را نهمايت ميخواند که قوله في فل لو كان
الجرم من ذلك الكلمات ربي لنقل الجرفيل ان تنفذ كل
رب بن عبدنا عيسى دليلي يا هرت بر عظمت و بزرگوارى فرد

پس مرد باید که قرائت از هر چند کار خواند اول از بهر محبت نه که

کلام مقدس را دست بسمن و دست در نزد دست عزیز باشد

و دوم بخواند باید علی بن ابی طالب و سیم از معروف خود بخواند چهارم

چون

بیفیس بخواند پنجم که تجارت با خدای تعالی میکند

رب قال لا تقرا ولا لقرا یعنی رب قرآن خواننده

که قرآن برایشان لعنت کنند و نیز فرمود که روز کاری آید بر امت

من که مصحف در پیش نهند و در دست بخوانند و خرج خوف را در آنجا

بگذارند لیکن قرآن برایشان لعنت کنند و هر آیتی که میرسد بر خواننده

آن رتبه برایشان نکند چون بایه خمر رسند و خمر خورنده بیایات

حق الناس رسند و حق مسلمان در دوزخ است و بیایات نماز

در روز هجرت و زکوة رسند و بدان کار کنند آن بیایات برایشان

لعنت کند و همچنین که رزق بپردازد رسالت میرسد رزق را بیا

هم قراءت قرآن خوانند پرسید و هر کس قرآن بیاموزد و در آن
میشکند روز قیامت دست بریده و ناپتا بر خیزد زین
حسن بهی کویدک یکه پیش از ما بوده اند قرآن را در ستر اند
که از حق فانی بدیش آن رسیده شب تا مثل نمودندی و زور کار
کردندی اکنون این قوم در س خواندن را عمل خود و استر اند
و خوف از عذاب را در دست میکنند و فرمان و بر این
گرفته اند و عمل میکنند و البته بیاید و آن است که موصوف در زور
خواندن بهی آوردن است و دیگر که قرآن و فاضلین عبادت
فهمه در نماز پا استاده رسول ۳ فرمود که روز قیامت هیچ شفیعی نبود
مزد حق تا بزرگتر از قرآن و فرمود که بدایند و لهای که بکنند
کینه و همچون آهن روشن نشود و مگر بقرآن خواندن و یاد کردن مذکور
حضرت رسول ۳ فرمود که من از میان شما رفتم بدین شما و در

که دیشتم یکی کو یاد یکی خواهم نوشتن و اعطای فاموشی مرکب است
 و اعطای کربا قرآن در روشی و در بیت کند که رسول ص کوفت خدا را
 بخواب دیدم که هم با رسول الله بکلام عبادت شش نفر از نزدیکان
 گفت بخواندن کلام خدا گفت اگر معنی را فهم نکنند باید که بخوانند و شبها
 کنند که معنی درک نکنند و باید که خفته قرآن در باید این عبادت کوی
 که چون سوره را در زلزله الساعة و انزالها و اخرجها
 رض انقالها و الطارعة و ما غم با شک و تا تل و دست دردم
 از آنکه سوره را بقره و ال عمران بر حواله شبهاست و در جزئی که چون
 بر دوازده در کور منتهی قریبای سخن در آید و گوید از سرفرازی
 چه ساخته و چه آورده بید گوید کلام حق را آورده لم کور گوید که دل
 خوشش بخش که خود را بعبادت ابدی واصل کرده رواست
 از حضرت ائمه علیهم السلام در حضرت رسول رسالت نپاه فرمود که هر که فرازا

در نماز بخوانند بر پا ایستاده بر حوضی حشمت بنویسند که طهارت
دست مصحف در رز نکنند که قدری تأمیر باید که ان الله الظالمین کریم
فی کتاب مکنون الا بمئه الا المظهرین و بقول امام
جعفر صادق علیه السلام گفت اگر بزرگتری مصحف باشد سه طهارت دست
در چهار شتر نمیزد آن کرد و علمای ماضی بی طهارت به بارز کاغذ
کران نرفتنی و هم راقم روایت کند که بوقت تکبیر کردن پائی
مبارک بهیچ طرف در رز نکردی و گفتی مبارک که رز جای دیگر موهن
باشد که هر که خواند بگویم الله شورت کند باید که
اول غسل کند با طهارت تمام کند و گویند قرآن خواندن از بزرگ
حشمت و در مصحف صفت ختم و گفت رسول ص که هر که قرآن خواند
و عمل در آن را با سوزان اول در پشت شود و اگر بتواند استماع کند
و بآن کار کند با طایفه سیم در پشت شود و هر که شکر داند و بآن

علی کند باطنی چهارم در بهشت شود و در آثار آمده است که در بهشت
بهشت بعد از آن است که خدای تعالی فرزان خواند را گوید
در بهشت شود و بهر سوره در بهشت بر در بهشت شریفان گویند
مدا و ندا بهر غزلی در بهشت بر در بهشت حق گوید بهر آیتی در بهشت بر در بهشت حق
گوید بهر کلمه در بهشت بر در بهشت شریفان گویند مدا و ندا بهر کلمه در بهشت بر در بهشت
نال که گوید بهر حقی در بهشت بر در بهشت پس قرآن خوان فرزان بخوانند و فرستاده
لورا بهر حقی در بهشت بر در بهشت تا بهر حضرت میرسانند و آنکه قرآن
بعد و چهارده سوره است شش هزار و دویست و نوزده هزار
چهار صد و شصت کلمه است و مجموع هفت هزار و نهصد و شصت کلمه است
مومنی که قرآن بخوانند و بهی در آرد و هر یک از آن عباد و جلی بعد و هر حقی
در بهشت بر در بهشت بفضی کرم خویش **نظم** اهل قرآن از شرف از فرزندان
قرآن بوده **موسس** از قرآن گزینند هر کرا لایمان بوده هر که خواند

در زلزله پیش از می نمودن آن ها چاره تدبیر در نزد خداوند فرآین بوده
و می بیند آن سبب فرآین چون نور از بگری **هم** هر حیال دور که فرآین
خواند فرآین در آن بوده شرح چون سبب فرآین قطره باران آلوده
قوت هر سبزه از قطره باران بوده هر که سبب فرآین ازین عالم بدان
عالم رود **هم** در چشمت حای با فرعون با مانان بوده بوده باید روشن
با خواندن فرآین فرین **هم** تا فریب مصطفی و عبده باران بوده است
فرآین بعالم کان کوهرهای علم **هم** علم در فرآین طلب بزرگ که زنگان بود
ناصر باید که رفو جنک در فرآین بوده چون هیدان که فروداشت خفت
فرآین بود **نقص است** **هم** که جابر بن عبد الله که مردی پرسید
از رسول **ص** که مردی که فرزند خود را فرآین بیاورد و مزد دهد باشد
رسول **ص** فرمود که کلام خدا را غایتی نیست که خبر پیش نزد یک رسول **ص**
که نه خبر خدا را از پیش پرسید که نه بود مردی که فرزند خود را فرآین
بیاورد و خبر پیش گفت کلام خدا را غایتی نیست خبر پیش از رسول **ص**

پسند او نیز همین جواب گفت لکن فدای تعالی و می کرد
بجز این لکن خبری نیز بود که هزار سال و گفت یا رسول الله هر کسی

که فرزند خود را بیاموزد چنان جواب بود که هر ریح هزار مرتبه کرده
باشد و ده هزار ریح عمره کرده باشد و ده هزار ریح غزاکرده باشد
و ده هزار ریح سینه را سیر کرده باشد و ده هزار ریح برهنه را پوشیده
باشد و ده هزار ریح زاده کرده باشد مرا و را بهر حقی زرقه

و ده هزار ریحی و فدای تعالی دل او را زنده گرداند و بدعت را ببرد

و میان او و هزاران دوری باشد مگر یکد ریح و محمد هزاران دور

شفاعت کند روایت کنند **همه** رز هزار ساله که هر که نماز

را قرآن بیاموزد و تا بدان کار نکند و بر او بهتر بود و از آن میان

مشرق و مغرب هزار بود و همه از آن وی بود و همه از آن صدق

کند بداند که در سر کشتن قرآن دل را روغن دهد و طاعت در میده

است آن شود فرمود رسول الله که هر که هر روز آیت قرآن بخواند

او را بهتر بود

سپهر بود آنچه دوشتر برادر ز رعد و سکند و در جزیت که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که سهری خانه آن است که قرآن نهاد و پیشه و
دوازده قرآن بر آید عید ششمان بدان خانه مکنند و این قرآن خانه
را از ترش خوانند و هیچ دیو پری بگردان مگرد و در خلعت ریش
روایت کند آتش بن مالک از نهض که هر چه می را و می است
دل سر آن بسین است و این سوره می خوانند و نه رایت کلمات
مقصود و بیست هفت است و خودش نه هزار است و هر کس سوره
سین بر خواند فدای قالی نرود و را نوارب و ده ختم کلام الله تعالی
و هم از نهض می خوانند که سین را سوره خوانند گفتند یا رسول الله
سوره چه باشد گفت عام بکنند بر خوانند کان خود و دیگر فرمود
که سوره سین را و آنچه خوانند یعنی دفع کنند بدیها و فضا کنند
عاجنها هر که بسین بر خوانند چنان بود که بیست پنج حج کرده باشد

د هر که شته و چنان بود که هر روز دنيار و در راه فدای تلک صرف که ده شپه
هر که بسین نهوید و بآب نهوید و به خور و چنان بود که هر روز دنيار و
مفيد خورده باشد و از زنی دی هر دن شود هر مرضی و علتی که بود لای کعب
گوید که هر که بسین بر خورند مراد را و دلازه ختم نهوید و فرمود رسول^ص
که هر بیماری که نزد وی بسین بر خوانند فرود آید و نیز ریک لای
پار بعد دهر و فی بسین هر روز شتر نهوید و پیروی می باشند تا روح
و بر افش کند و مراد را هیچ افش نهوید و همین فشنگان بوقت فی
دی حاضر شوند چون جنازه وی بردارند بر اثر جنازه روند بر وی نماز
کند از رند تا بوقت دفن حاضر باشند و فرمود رسول^ص که هر بیمار که در
سکرات بسین بگویند ملک الموت جان ویرا بردارد و تا آنکه فرود
آید برای او شربت رزق بشت بیا رند تا بگویند و بعد از آن بیمار را بر سر رخت دنیا
برد و در روز قیامت سر را بر بخیزد تا به بهشت برسد و این است

از رسول ۴ که هر که در کورستان سوره تسبیح را بخواند خداوند تعالی بخت
از او بکشد کورستان بر او رود و چون آن سوره را بداند بعد از هر یک سوره
ده نیت این کتیر گوید که چنان بنام رسیده که هر که سوره تسبیح را بخواند
چنان بود که از او در ده نیت بعد از هر حرفی شده روزی فرزندان
عسمیل ۱۱ و منور رسول ۴ که هر که سوره تسبیح را در یکبار بخواند
روز قیامت حساب وی با برسلان بود اگر روزی یکبار بخواند
حق تعالی گوید ای بنده من از یک نیت او نیت در دست از هر روزی
که خواهی در شهر را در ده نیت بعد از هر حرفی از سوره تسبیح دوست
هزار شتر است در هر شهر است صد هزار جوجه صد هزار صفت در هر صفت
هزار نکت و در هر نکت حوری که نور و شمع است از قیامت را علیه
نسبت این محبت است از شخص را بود که سوره تسبیح هر روز یکبار بخواند
و در بعبیده را در ده نیت که قرآن از او از او نیت به برسد مگر طه

باین را روایت است که زنی نزد عیسی بن مریم آمد و گفت خنک
خوش آن شکمی که تو در آن شکم بودی و خنک آن پستان مرا
نبرد و عیسی گفت خنک خوش آن سینه که در ورطه بایسی
همیشه دینج دهد و آرد که هر که سوره کحف را در روز آدینه بخواند
تا دیگر آدینه در امان حق تعالی باشد و از رفته و قال امین کرد و
در روز قیامت روی او چون نور ماه شب چهارده باشد و گفت
روان ۴ که هر که سوره باین را بخواند میر شود و اگر راه
کم کرده باشد بخواند راه باید و منزل رسد و اگر چیزی کم کرده باشد
انرا بگوید و اگر طوم اندک بود در آنجا بخواند برکت زیاده شود و اگر
نزد یک عالمه بگردد بارها با آن نهند و اگر دلش سیاه باشد
یکماه بخواند بنوبد و بنوبد و بخواند و دلش نرم شود و اگر بنوبد
به خور و حفظش زیاده هر که چهل و یکبار بخواند سر او صاف شود و فدای

نعالی را در انظار دارد و بدست پشته و فرمود رسول که هر چه بر
میسوزد است میسوزد فزان تحت هر که خواهد بدو غلظت بر پشت کرد
کو حسم و فغان بسیار خوانند و اگر در شب خوانند هفتاد هزار نشسته
و بر استغفار کنند هر که هفت بار بخواند حق تعالی حاجات او را
مردود کرده و کارها را روا گرداند و رسول ۴ فرمود که هر که
سوره یحیی را هر جمعه بار بخواند حق تعالی کور را فراق گرداند بروی
و روشن گرداند تا روز قیامت که هر سوره را ۱۰۰۰۰ بار و افعی را ۱۰۰۰۰ بار بخواند
در روزی مردی کشته گرداند و اگر بر سر کوری هفت بار بخواند
آن مرد را عذاب بنمود و هر که شب بخواند از درویشی ایمن گردد
هر که سوره ص را بخواند در این جهان ثواب بود که کعبه به عبادت
حضرت شوند و اگر پنج بار بخواند در میان زن مرد صلح شود و چنانکه دیگر
در میان بیکدیگر سخن بد نگویند و هر که طلاق را بخواند چندان ثواب

باید که هر ریشم را پوست میده بشو و هزار مرده را کفن کرده
و هر که سوره تبارک بخواند چندان مزد بود که همه کتابهای خدا
تقریر خوانده بود و هر ریشی ثواب عبادت یک ساله بنویسد
از عذاب کور اعمین کرد و دیگر حضرت رسول م فرمود که هر که سوره
قیامت بخواند من که حضرت رسولم کولاهی دهم که در روز قیامت
از رسول عذاب اعمین کرد و هر که سوره اهل لای بخواند از آلودگی
اعمین بود که در وقت سفر رفتن سه بار بخواند سلامت بوطن باز
آید و هر که سوره عمه را بخواند بعد از عصر از همه غمها اعمین کرد و در شش
جسم سقر از بد روزی مزارع کرد و اند خدای تعالی بعد و هر سویی که بر من
رو باشد روز قیامت را و را نوری بدد و برای کوهها و بنا
حسنات در نامه اعمال رو بنویسد و از دنیا بدون مزد و ناله
خود را در بهشت بپند و غنیمت و معجز قرآن بسیار است و رحمت

جان است و شفای بهاران و حصار ظالمان الهی بکرمست سبب
کائنات که مبداء امت و انحضرت را از ثواب نلایست قرآن
بالتبیین و رحمت خود بپایانری مایه رحم از ارجی در فضیلت آیه الکرسی
لله لا اله الا هو معبود البرا و لا یزال کذا نیست که خبر او فدای و
سبب نزول آیه الکرسی آن بود که کافران بوجدانیت خدای
تعالی کفار کردند از صفات حق تعالی که خدای نور رحمت از
زرت با ارسیم با از خوب با از سکت و بعضی از این
خدای تعالی را زن و فرزند میگفتند حق تعالی صفت و عدالت
و پاکی و است و صفات خود بیان آیه الکرسی را فرستاد
جبرئیل را و با همفقا و هر رفته رفته چه گفت که چون آیه
الکرسی فرود آمد همه بنیان در و افتادند و سر کمون شدند
و پاوه شایان کفار لرخت پاوه شای و در افتادند شیطانی

در جای در افتاد و فریاد کرد و ماهمه را بتاع و سپاه او جمع شد
و در پشت تراخیر کرد که چنین است یعنی فرود آمد بنیاد الحی فیهوم
یعنی رنده است و هرگز نمیرد و با سینه است هرگز نفیر و زوال
نپذیرد و زندگانه همه زندگان از دست لا فاحد و سینه و
لا نوم که بکند عنوان و نه خواب و معنی آن است که خدای
غیر حق غافل نیست در بکلیه از امور درین که مافی السموات
و مافی الارض برادر است هر آنچه در آسمانها و زمینهاست
و همه دفریده است من ذالذی شفع عنده الا بذنه
یعنی کس که شفاعت کند نزد یک او مگر بفرمان او این رد کفار
کفارت که این میبکشد که ما را بنیان شفاعت میکنند حق تعالی رد
سخن این کرد و در اعتقاد این کرد و در ضمن الایادین
یعنی ما این آید بایم و ما خکفتم که بدانند خدای تعالی عالم است

از آئینه و گذشته در دنیا و آخرت و آنچه در پیش و این است در کار
عقبی و این در پیش که پیش از کار عقبی را و که در دنیا و که در آخرت
بیشی من علیه الا بما شاء یعنی خلق نماند از علوم خدای
مکر خدای تعالی جز به است و وسیع کرمیتش السموات والارض
یعنی فراغت کرسی آسمانها و زمینها و علم او همه را نماند پس است
که بقدرت خود نگاه میدارد و دیگر آسمان و زمین چون خلق
در نیایابی و لا یُودَّ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و قدری
عزوجل مرتبت در پادشاهی و قدرت نه بمکان چنان بزرگوار است
بجدای بحسب نه بصورت و فقریه کار همه عالم است و در حدت و
دور از شریک نیست بجان است که دورا مهمتای نیست همیشه بود و
خدا مد بود که ابتدای نیست و وجود و در آخری نیست وستی و می
بذلت خود است و قیام همه جز با بال و دست و دوی را در ذات

خود جوهریت و عرضیت و بر هیچ چیز مانند نیست و صورت و
بیت و جوت و ملکوتی را بوی راه نیست و هر چه در خیال و قول آید
از کثرت و کیفیت وی رزان منزله است و وی بصورت هیچ چیز
آفریده نیست و هر چه در رسم و خیال و خوار طرازی و تصور کنست همه
آفریده کار است و خوردی و بزرگی و مقدار را بوی راه نیست
و این صفت احسان است و وجود را در اهل عالم پذیر نیست و هر چه در
عالم است همه از زرعش است و عرش از قدرت است و وی
در حق نیست و در عرضیت و عرش و محلزه الکوش همه بر درگاه
لطف ویند و او هم بدان صفت که در رزل بود مال بدست
خوار بود و تغیر و کردش را بصفاست و بی راه نیست و در این
هم صفات منزله درین جهان در شنید ^{بیت} ما الخلق ما
طیفون اذا النطقوا احسن من لاله لا اله الا هو سنی

کس بکفر

کس گفت در عالم خوشتر از لاله لاله لاله بود نشینده ستمچس
صحنی خوب چون لاله لاله لاله بود بهشت آخر کار گفتی لاله لاله
لاله بود که نزار فضل و دانش هم باید ذکر کو لاله لاله لاله بود ^{میان}
از ^{امیرالمؤمنین} رنه قال رسول الله کشف الخلق آدم و کشف
نبی دوم را بر اسم و کشف نبی را بر اسم و کشف نبی را بر اسم
اللوب و انما اشرق اللوب منی انقران لبقره و اشرق صورة
البقره ربه الکرسی ومن قرأه ربه الکرسی فی کل ثلث مرآة نبالة
تعالی له مدینة فی الجنة لها سبعون بابا و علی کل باب سبعون
صفاس الملکة یسبحون الله یغفرونه لذلك العبد الایوم
القیمة و یقول الله تعالی یا ملائکة شهد عیدی بما انزلت فی
الباقی و تعظیم کرسی شهدکم علی ذی بیت عیدی قضا علی
مبشقی نوشی شاهده و شاهدی ما دمت حیئا و انا حی لا موت

روایت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن خورده ما زان را بصبر و دلای شکوفه لطف
در محبت است و آن شایع روز محشر و یک بکر محنات و زمره موجودات
سید المرسلین حبیب رب العالمین محرم راز سبحان اللهی شری
کوهر کان فیضی یعنی حضرت محمد اکرم صفا علیه و آله و آله و آله و آله
و اکمل النبیات چنین فرمود و شریفترین خلق را دهم است و شریفترین
را دوم را بر اہم است و شریفترین عجم و شریفتر از من قرآن است و شریفتر
از قرآن سوره بقره است و شریفتر از سوره بقره آیت الکرسی و هر که
بخواند در هر روزی که نوبت بنا کند خدای تعالی برای وی شهری در
بهشت بنا کند که مراد آن شهر را هفتاد و در بهشت و بر هر دری هفتاد و هفتاد
بهشت و بر هر صفه و در بهشت را سی و بهشت که همه بهشت میگویند
و کس تقاضا میکند برای آن بنده ناز و زلفیامت و خدای تعالی
گوید ای فرشتگان من کوهی را بساز و من بدان کعبه بید و در بنام

در بزرگای خود و بزرگی دانشش کسی خود من گواه گرفتم شمار
بر خود دانگه کردم از برای سبده خود کوشش بر طرف راست پیش
چنانکه من را در می بینم و از بزرگ عظمت عیش مرا می بیند
و ام که زنده باشم و من زنده بدم و هرگز نمی روم و دیگر فرمود
که هر که آیته را کسی در عقیق هر نماز بخواند عطا دهد خدای تعالی
مرا و ترا نشن چند در دنیا و چند در رفعت و و چند در کور و آن
شنش چند که در دنیا کرامت کند دلش کمران و عمل صد تقی
و ثواب پیروز روزی فراخ و عمر در رکعت کند و از زبان
کنند در و آن دو چند و کور کرامت کند اول کور بروی و
مزارع که در نه و حجاب منکر و بکند بروی است آن دو چند
در از خوش عطا دهد اول چون برق از صراط بگذرد و دوم آنکه
به پیشش رسد و دیگر فرمود رسول ما که هر که نماز فرقیه اربعه را

را سفت نوشت بخوانند در آسمان بر روی وی بکشد تا فدا
قانی بخوانند. البته اگر کسی نماند و فرشته بیافریند جهات
نویسد و سیئات محو کند و روایت کنند ^{کلیک} آنست که از هر چه که چون
میوه ای البته اگر کسی بخواند و ثوابش باهل کورستان بخشد و
هر کوری در آن در چهل روز و جمله کور را در آن سر زح کرد و آنند و هر مرد
را در پشت درجه بلند کرد و خواند و خواند و در آن شب هر چه بخشد
و از هر حرفی فرشته بیافریند تا قیامت را در آن شب کتد و ثواب
در دوزان اعمال آن بنویسند و هر حرفی البته اگر کسی صد و هفتاد
یکبار و در هر حرفی هزار بار کند و هزار مرتبه و فرمود
رسول م که هر که بخواند خود را به آن اگر کسی بخواند فدا می شود و بی هفتاد
هزار فرشته میفرستد که معاون او باشند تا منزل برسد و در
فضیلت نقل میفرماید قال النبي م کتب الله علی کل سماء لالا اول سورة

الاخلاص وكتب الله على كسواء الثاني سورة الاخلاص وكتب الله

على كسواء الثالث سورة الاخلاص وكتب الله على كسواء الرابع

سورة الاخلاص وكتب الله على كسواء الخامس سورة الاخلاص وكتب الله

على كسواء السادس سورة الاخلاص وكتب الله على كسواء السابع سورة

الاخلاص وكتب الله على كسواء الثامن سورة الاخلاص وكتب الله على

المشرق سورة الاخلاص وكتب الله على المشرق سورة الاخلاص وكتب الله

على قلب المؤمن سورة الاخلاص وكتب الله على قلب المؤمن سورة الاخلاص

وكتب الله على قلب المؤمن سورة الاخلاص وكتب الله على قلب المؤمن سورة

الاخلاص وكتب الله على قلب المؤمن سورة الاخلاص وكتب الله على قلب المؤمن

سورة الاخلاص وكتب الله على قلب المؤمن سورة الاخلاص وكتب الله على قلب المؤمن

سورة الاخلاص وكتب الله على قلب المؤمن سورة الاخلاص وكتب الله على قلب المؤمن

سورة الاخلاص وكتب الله على قلب المؤمن سورة الاخلاص وكتب الله على قلب المؤمن

از غلامی خوشتر و در آن خواندن غافل میباشی که در هر حرفی صد
 رحمت است و حضرت رسول ۲ فرمود که سوره را فدا می کنی کلمه است
 بنسب اسلامانی نیز پنج چیز است در شبانه روزی پنج وقت نماز است
 پنج شهید اند که از سبزان در بهشت شوند و پنج چیزند که با آنها بسید
 کشیده اند و پنج فرشته اند که عزیزترین فرشتگانند و چهار چیزند
 که مومنان روز قیامت بیانشانند پس بدان بنده مومنی
 که این پنج کلمه قل هو الله را بخواند خدای تعالی آن پنج چیز که بنیاد
 مسلمانیت روزی را و گردانند بر وی ثابت دارد و نماز و قیامت
 را دل کلام شهادت حاتم نماز هر وقت سیم روزه چهار مرتبه پنج
 زکوة چنان بود که بخفایم مبارک را طواف کرده بود و دل مکه موقوفه
 مبارک دوم مدینه مبارک که سیم بیت المعمور چهارم بیت اعرام
 پنج بیت البقیع و نهم بود که هر که این پنج کلمه بر زبان براند بزرگ

پنج شهید داشتند که پیش از سوزان در بهشت بودند اول هر

الموین و اول امام حسن و اول امام حسین و اول امیر و همزه و عبد الله عباس و هر که

این پنج کلمه بر زبان براند ثواب آن پنج هزار است که بمرتب آورده

سوزان بمرتبند اول آدم دوم نوح و ابراهیم و اسمعیل و یحیی و چهارم موسی

پنج محمد مصطفی و هر که این پنج کلمه بخواند ثواب آن

سوزان برسد که بسیار کشیده اند اول جبرئیل و هم دوم یونس

سیم و اول و چهارم یعقوب و پنج زکریا و فرمود رسول خدا که هر که این

پنج کلمه بر زبان براند چندان ثواب بدد که آن پنج فرشته

را بهشت اول جبرئیل و هم میکائیل و هم اسرافیل و چهارم عزرائیل

پنج خفاییل بدد که این سوره صفت پاک باری تعالی است

و این سوره نه نام دارد و اول و خلاص و تقدیر و تجرید و نور

و جمال و برکت و عهد و وعده و خلاصش بران معنی گویند که هر که

بگویند دل از مهر خویش پاک کرد و خویش خوانند بجهت آن که هر که

بگویند نور خویش سپارد و خویش برای آن خوانند که هر که رایت نور بگویند

روز قیامت در میان خلقی جمال وی سپارد و برایش برای آن

خوانند که چون بگویند برایش نوبت ناسبت از رایش خویش

بگذرد و عهدش برای آن خوانند که هر که بر خوانند عهد پرت شود و ضم

پرت از عهدش برای آن خوانند که و عهد پرت حق بر نامی دور

معلوم باشد و هر که این سوره هزار بار بگویند که چنان بود که هر مردمان

بیت از میان شده باشد و عهد کارهای دنیوی و دنیوی و سی

که در دین نزول این سوره آن بود که کافران پیش از پیغمبر آمدند

و گفتند ای محمد ما را نشانی بیاور و در روزی تو بچه گفت و گفت

و گفت بر کعبه گفت و در روزی تو بچه گفت و گفت

یا محمد بگو قل هو الله رعد یعنی بگو که قدری مایکی است و در آن

و معنا و پیوند

و امثال و هونه میت جسم و صورت و زن و فرزند میت الله
الله لم یلد ولم یولد له و لم یکن له کفو او را در محبت
و همسرت و مثل مانند است به از دنیا زنده را بد و نیاز نه بر خردی
مانند میت مفران گفته اند که قل هو الله ان قد ده صرفت و قدر
تعالی را ده عقوبت است از دل جان کنندان حرم کورستم بر فوا
سنی از کورستها رحم شریح حساب ششم جواب هفتم مرا داشته
تر از و زخم قریع روز قیامت و هم حضان که هر که این ده هر فرزند را
را ند خدای تعالی را در ازین ده عقوبت نگاه دارد الله الله
نه هر صرف است خدای تعالی است در بهشت وعده کرده است در صناد
عوی العین کر است کند لم یلد ولم یولد حور زده و در صناد خدای
سایه را حور زده را فرید و است هر که این حور زده و فرزند در خفت
ما ز کبر اند خدای تعالی یک له طاعت از قبول کند و کنایان را در عقوبت

و لم یکن له کفو الا قد اچاروده هر وقت دیگر که این چهارده روز
در خوفت نماز بگذرانند حق تعالی چهارده چیز کرامت کند اول جان
کند آن بوی راستان کردند و همگی کورشس بودیم در جواب
منکر و بگز در نماز چهارم قل هو الله مؤمنان و باشد پنج نوری به
خاک زدند و ششم کور بروی چون بهشت کرد و هفتم هفت در
دو زغ بر بستر کرد و هشتم هشت در بهشت بروی کش ده بود
نهم حساب ارواستان بود دهم روز قیامت خبرای نیک بدید
باز دهم جمال بود در میان خلق چون ماه تابنده باشد و دوازده
هم خوانند نهمه اعمال بروی راستان شود و سیزده هم درجه او چون درجه
صد تیفان بود چهارده هم کناه پدر و مادر و قبایل و عشایر و ولد و
در استناد و برادر گشت و دیگر رسول و مؤمنان که هر که یکبار قل هو الله
را بگذرانند هفتاد هزار فرشته کورای دهند و هر که صد بار نماز بگذارد و

رزده بار بگوزند چنان بشت چهارده ختم کلام الله کرده بشت
و در تفسیر آورده که هر که سیاه بار بگوزند بناگشت حق تعالی از برای
او مساری در بهشت چون برق در صراط بگذرد و گشت ده شود
بر وی اشت در بهشت و هر که صد بار بگوزند فدای قالی کنه سیاه
ساله او را بیامرزود و در حیرت که هر که چهل بار بگوزند نماز عمر بگذارد
فدای تعالی کنه سیاه ساله او را بیامرزود و او را از زلزله و زلزله و زلزله
لغادر و تزلزل بپوشد و بدو و صانع بود که چهل شب قدر را
در یافتن بشت و چهل بنده از آرد کرده بشت رواست از
ع مولتی که شبی نشسته بودم با خود اندیشه کردم که مراد دوستی
بود تا وفات کرده است زیارت آن زنده ام بر خود سر بر
حاکم رفتم تا که خواندم و زمانه منبستم و در خواب شدیم تا
که آن دوست حوز را دیدیم که پایدار رسیده و غل بر

نموده و در آن عذاب میگرداند گفت ای دوست چه حاجت گفت
نموده لام بدین عذاب گرفتارم برتسیدم و از عذاب سبب شدیم گرفته
فکر و اندوهناک گمانه کردم شنبی چند بگذشت باز در راه عذاب دیدم
که عده هشت به پوشیده و زناج کرامت بر سر نهاده گفتند ای دوست
از کی باقی گفت کاروان ازین راه بگذشت و از میان این ن جود
بود از برای اهل کورستان فتنه سه بار قل هو الله احد بگزارند و بر اهل قنبر
بخشید اهل نزار قسمت کرد بخشش من را بقدر عین رسیده است که نومی منی
روایت کنند از ابوالمامه که در زمان حضرت هیزم بگرد زرقاب را نور
از کمال بنو هیزم متعکرات جبرئیل از حضرت رب العالمین در رتبه
که با محمد چه در غری فرمود که یا جبرئیل امروز چون بود که از قناب را
نور بر کمال بنو جبرئیل گفت امروز که از باران سبک و در که نشسته
پس که در شکان پیش خیاره وی حاضر شده اند نزار از قناب را

نوشته اند

پوشیده اند اگر خورای بازول الله من زیری را در نورم تا به منی
پس خبری در روز دید رسول من نزد و نماز کرد و گفت ای جبرئیل
این مرد را زخم یافت که چندی هزار فرشته به تشبیح بخواره وی
آمدند و گفت این مرد بخندان قل هو الله احد این همه گرفت
یافت اگر نشنیده بودی و اگر بر پا بودی و اگر مبروف همه حال از
خواری غافل نبودی که روزی درویشی پیشش بودی که فی الله
و گفت درویشم و بغایت به چیزم دعا کن تا مددی تعالی مرا نوا
مگر کرد و تشبیح موعود گفت کلام حق چیزی مبدل در درویش گفت
به و اعلم گفت اندک بخوان آن درویش سوره قل هو الله احد
را تا آخر خواند مسووز بغایت خوشش آمد گفت ای درویش
نواب همین یکبار خورادن ای سوره را به در دنیا رعن بفروش
درویش گفت نمیفروشم گفت بدو هزار بفروش گفت نفروشم

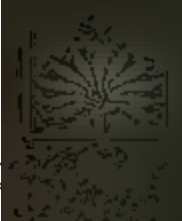
نابیده هزار دنیا را رسانید در ویش قبول نکرد شیخ گفت تو
یکدم زدن خود را بدیده هزار نفروشی میگوید که من در ویش
آن در ویش باز گشت که گمانه رود سوزی در راه پسر آمد و
بروی سلام کرد و گفت ای در ویش توی که ثواب بسیار
قبل هو الله را مودنی نفروختی گفت به سوز دست در بقل کرده
ده هزار دنیا را بدون کردید و ویش را و گفت اگر تو قبل هو الله
را هشت هزار ندی ز رشت را دمی و احوال تو بهتر بودی در ویش
ز بگرفت در ویش مودنی آمد و شرح باز گفت مودنی گفت به
کار خدا کسی زیان نکند قوله تعالی کتاب انزلنا الیک بها
رک میگوید ای محمد ۴۴ فراتر از بنو فرستادم کتاب است و خبر بسیار
و نفع بسیار است دست لویزی محکم نوری تمام موعظی پنج بیست
ثانی رحمت بر ترک و شفای نیکو و دیگر رسول ۲۴ فراتر از پنج و بیست

پادشاهی و حکمی و ممتشاهی و امثال باید که حال را حاصل بدینست
و حواله مرا حواله ممتشاهی و حکم کارکنند و ممتشاهی به ایمان آید و بهای
عبادت گیرید و در فضیلت صدقه و انصاف به رسولیت کند از انبوه و از حضرت
رسول که نماز استون دین است و جهاد کردن با کافران بهترین روزهاست
و صدقه دادن ذخیره آخرت است و بما کردان دنیا و دین فدا می نمایند
چنین است که صدقه باید داد که قوله تعالى لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا
عَمَّا تَحِبُّونَ حضرت رسول ص فرمود که آنش بر خود و در کس صدقه داد
دن گفتند یا رسول الله اگر کسی را چیزی نباشد که صدقه بدهد چگونه
گفت بر کسی تم نمکند و فرمود رسول ص که کسی دست درختی است درخت
و شاخهای آن درخت در دین است هر که دست بدان شاخها زند
آن شاخ را در می کشد به بهشت میبرد و بخی است در دوزخ و شاخ
حنای دمی در دنیا هر که در دوزخ دست در آن شاخ زند او را میکشد

بدون رخ رسانده و گفت که بهشت سه خط نوشته اند اول نوشته
که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و وصی رسول الله محمد نوشته
است که امانت بدین در دست عفو رجب استیم نوشته اند آنچه در پیش فرست
و عبد الله معبود گفت که بیکه رم صدقه دادون بهشت از آنکه صد درم
از پس هرک وقت کند که بهشت رسول ۲ فرمود و نوشته بر درگاه
ایستاده اند یک کوبید که هر که در صدقه دهد فردا حق تعالی باز باید و آن
دیگر منادی گفت که یا فرزندان آدم شمار از زهر مرکب آفریده اند دل در
دنیا میندید که این بنیاد شما غراب خواهد بود و شدن در امام محمد صادق
کوبید که صدقه در ده خصلت است پنج در دنیا پنج در آخرت آن پنج که در دنیا
اول را مال پاک کرد و آیه جو منی را پاک کرد و نه در کهنه چنانکه حق تعالی
گفت من رسول الله شی فخر خلیفه و آن پنج که در آخرت است اول سوره
بود و در در گزاف می شمر جویم شمارش شبست بودیم میرزان به سخی

کران ابد

کردن آید چهارم برکنش سر ملاستان بود پنجم در قبه دورا در پشت
بلند کرد و اند فقیه بهشتا و خویش گوید که روزی عیسی مدی رسید
مردمان آن ده لرزید و گریه کردند که ماه لرزوی در چشم مجرایم
که دعا کن تا فدای تعالی را در این کت کت عیسی دعا کرد و آن گریه
بجرا پروان شد و باروت به نان بود عابدی را که گوه فروز را که سر
و لرزوی نان حوزت آن گریه بکت نان حوز را به به دعا به گفت
عزای تعالی بر باقی عمر تو برکت کند گریه نان و بکر را بزبوی و دعا به
گفت فدای تعالی کنایان تر بیامرز و سیم نان را به به دعا به گفت
عزای تعالی ترا در پشت روزی کن که نگاه گریه سلامت خانه باز آمد
عیسی رزلان خبر یافت را در بگوزند گفت را مرد ز چه کار کرده گریه
گفت سه نان به به دوم و سوم را سه دعا کرد عیسی گفت بند ز برقه
خود بکت چون بکشود ماری سیاه رز ز بر میاید و پروان آمد بند این



برو مان نهاد و عیسی دعا کرد تا مار زبان بکشد و عیسی سلام کرد و عیسی
گفت ای عیسی که کار داده بودی گفت ای هنر فدای تعالی هر یکشتن
این مرد کرد بز فرستاده بود لیکن چون صدقه بداد و عابرو ویرا دعا کرد
فرشتگان این گفت ملک تعالی را پر کرد و فرشته را تا بند را بین
برو من من نهاد و چنین گفته اند که صدقه بلامای امضا و سلام را بگرداند
و صدقه کنه را چنان بست کرد اند که لب وانش را حضرت رسول^ص
فرمود چون شخصی که صدقه بداد آن صدقه پنج سخن با وی گوید رسول
گوید ای صاحب من من از آنکس چیز بودم مرا بسیار کردی دوم گوید
من خور و بودم بزرگ کردی سیم گوید من چیزی ندانم بودم مرا باقی کردم
چهارم گوید من دشمن تو بودم مرا دوست کردی پنجم گوید تو کنه با من
بودی اکنون من کنه با تو کردیم و دیگر فرمود حضرت رسول که صدقه
بر پنج نوع است یکی را بر یکی عوض باشد دوم یکی را بدو سیم یکبار

بدو ستم یک را بعد چهارم یک را بعد قصد پنجم یک را بهفت هزار عوفی
باشد اما آنکه یکی را یکی عوفی باشد آن است که بزور از دستند
و آنکه یکی را ده عوفی باشد آنست که بفراوانی بدهند و آنکه
یک را بعد عوفی باشد آنست که به نیت مرده بدهند و آنکه یک را بعد قصد
عوفی باشد آنست که بطالب العلم بدهند و آنکه یک را به هفت هزار
عوفی باشد آنست که در راه حج یا در جهاد کافران صرف کنند و بکر بول
فرمود که چون صدقه به نیت مرده بدهند حق تعالی آنرا بچهار برابر
هزار فرشته با طبعی نور بدست هر فرشته آن صدقه را به برندگان آن مرده
میکوبند السلام علیک ای فرزندان آدم این هدیه است که فلان بن
فلان برای تو فرستاده است پس خای آن مرده منور میشود حق
تعالی مراد را عطا دهد و هر کوشکی و هر ریحوری و راهپوش و هزار
ملا و دیگر خجسته السلام بر وی زور که عبد الله مسعود نقل میکند

از رسول الله که هر که ز خدای تعالی مال کرامت کند باید که ز ثمار
آن بروی ظاهر شود که او صدقه بدهد تا حال بروی بماند اما شخصی که صدقه
میدهد باید که ابتدا بعیال خود بکشد و آنچه زیاده بماند اول بوالین
و بعد از آن به خویشان بعد از آن بفقرا و مسکین بدهند یا کسی که مال
دار بوده است حالا مال زردست او رفته باشد و صدقه نهان
بوی دهند فضل عیالتش رواست کند که مردی از ثلثه کفای
سلف را حاجتی از فوت معنی در خانه چربی داشت بازه را
در خانه داشت زنش رسیان بدو داد که به بر بفرستد و خرج کن
مرد آن رسیان را باز از مرد دیگر بخرید و دست پس مرد را دید
که در دست قرص خوراک گرفتار آمده و آن مرد دیگر هم را بان نامداد
و داد و در از دست قرص خوراک خلاص کرده چون گیاه باز آمد آن حال
را بن خود گفت زن اندک رسیان دیگر داشت باز بدو داد و مرد

رسمان را در بازار برد میگردانند هیچکس خریداری نکرده تا آمد باز
گشت افروز بودند ای شنبه که یک بخت که میخورد بهای رنگ
مرد نگاه کرد ماهی و به آن رسمان بدو در آن ماهی را خرید و به خانه
برد و شکم ماهی را بشکافت تا بریان کند ناگاه در فتنی رنگ ماهی
بودن آمد آن مرد شاد شد و در خیال آن در را برد و بدکان صراف
که بفروشد صراف گفت این در را قیمت بسیار است و من بیست
هزار و دینار میخرم و یکس فلان کس زیاده از این میخورد آن مرد به نزد
آن صراف برگشت من به چهل هزار دینار میخرم و فلان کس زیاده از این
میخورد و آن صراف برد و صراف گفت شصت هزار دینار میخرم و فلان
صراف زیاده از این میخورد و نزد صراف دیگر برگشت و هفتاد و بیست
هزار دینار میخرم و منیدارم که در بیست هزار کس زیاده از این میخورد و پس آمد
در آن سوی بفروخت و صد و بیست هزار دینار گرفت و به خانه برد

و پیش زن بهناد و با هم شکر خدا کردند بعضی ضروریات به خریدن تا
گاه سائلی بدر خانه آمد و او را نزد زور و شکر فدای تعالی شمارا چندی داده
ما را از زن نصیبی به مید مرد پیش آمده و علی را بجان بر داشتند
و یک نیمه ز را بدو داد و گفت ما را فدای تعالی و دست هزار درم
داده است بد که ما کمتر از این بشمار بهیم اکنون این ملک را برضای فدای
تعالی بنود و ایمان سائلی چون اعتقاد داشت ترا بدو گفت مرا بدان
مال شما حاجت نیست که من فرشته ام مرا فرستاده که شما شکر نوبی
کنند و بد بانه و چون شاکر به مبتلایان باد و خدا برکت دهد و عجب
مبارک کند که کنج میرفتم چون بگویم رسیدم ز را دیدم که در و برانه
رفت که سفندی مرده را نهاده بود و از زوی گوشت بد را کرد و بر کله پیچیده
و در بقی نهاد و حوزت که برود نگاه کردم ظاهر زن پاکیزه را من این گوشت
نور است زن گفت این بر من صال است که من زن باشیم و پیوه

و نه دختر خور و دارم هشت شبانه روزت که من باریان خوبی
 نه خور و دارم و غله را نسید. گفتیم که دروغ بگوئی چه گفت بهر بابیان ما
 به پنهانی من از بچه لور فتم تا بد رفانه وی رسیدم نگاه کردم دختران دیم
 برهنه و کهنه پاره بر عورت خود بسته خون چنان دل من برای رفتن
 بگرفت چهل دیار نوشته را به ج و د کشته بدیشان دارم همه شاد شدند
 و دعای نیک در حق من کردند چون به حجره خود باز آمدم روز دیگر همراه
 روانی ج شدند هر چند جهد کردم من نیز بهر راه لبان به ج روم
 میسر ننوادم و دل ایشان کردم و بگوفه در آمدم و مقام گرفتم و آنگاه بودم
 تا حاجیان که رفتند باز آمدند چون خبر آمدن یافتند رسید تا همه
 به استقبال رفتم چون حاجیان مرا دیدند گفتند آنگاه دیدی که همراه
 ما به ج نیامدی پس از ما به ج رفتی پس از ما آمدی گفتیم به خدای
 که ما را سال پنج مرخصه ام گفتند که تو مرد شیخی نشاید که دروغ گوئی که ما

و نه دختر خور و دارم هشت شبانه روزت که من باریان خوبی



که ما را در طواف کعبه دیدیم و هدیه کردن دیدیم من حیران شدم و خوار شدم
که سوگند خورم تا کاه و نذر آید که ای قوم بدرست است که عید الله مبارک است
در روایت میگوید و امثال برج زعفران و لیکن با فداکاری تعالی باز نگاه
گرفته است و سود بسیار در بسیار کرده و خوشتر از آنچه را به خود داده و حق
تعالی بصورت عید الله مبارک و خوشتر از فدیة تا هر سال عید الله و امام بر
وی حج گشت تا روز قیامت را در حدیثی که مروی با بشر صافی شریف
کرد که چون هر روز مال اهل دارم بچ خواهم شد بشر گفت بیانش
میرود یا بچ گفت برفضای فدای تو بچ خواهم شد بشر گفت اگر راست
میگویی برو و در بنی نذر را بفرق حسنه بدو یا بریتیمان و در ویشان و لایب
العلماء صدقه کن اگر اینها را بنیای به خویشان و فرزندان خود نفقه کن
که در وقت مسلمانان از هیچ سنتی فاقد است **نقد** بر سعه
که در ویش جنب به خدمت حضرت رسولی ما اندند و گفت ما رسول الله

تو از کنز الانچه گشتند و صدقه دهند و نهند و رزق دهند که ایشان را تو از
سبب اینست که ما را هیچ از این نیست و حضرت رسول ص فرمود که هر که
بر درویشی خود بکشد خدای تعالی روزی را به او عطا کند که در آن روز
در بهشت عوفت که در اهل بهشتان بر او نکرند همچنان که در اهل زمین است
نکرند و در آن عوفت نزنند مگر هزاران و درویشان که بر درویشی خود
صبر کرده باشند و شهیدان که در دینش بوده باشند و هم که در
دانشان به پیروزان همچنان پیش رزق تو از کنز ان سخی بهشت نویسم
چون درویشی بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر تو از کنز همین کلمه بگوید هر روز در هر عبادت که بداند بهشت را تو از
درویشی بر او بهشت و دیگر فرمود که درویشی را در هر روز بهشت
بکند در هر عبادت که بداند تو از کنز این بود که تو از کنز هر روز در هر عبادت که بداند
گوید که درویشی را از خیری از تو بکشد و نیاید در آن صبر کند و از تو بخواهد

نخواهد بود و ما چند دان شود بپشت که نواز کند صدقه کند هزار و درم
شیخ زاده کوبه که در پیش را سزاست و نواز نکران را هم سزاست
وزیران را زار است فراغت است است حساب نواز نکران را
مشق و است و پنج و نوازی حساب جعفری سول و فرموده است
کرد و هر قدری تعالی در زیر بخش خود جای دهد از دل و زبان عاقل و قلم
کسی را که رزمی بیرون آمده باشد باز دل بسید یابن بشیم
کسی که مندر بر آید و کند چشم را و گریبان بشیر ترس و بیم منادی تعالی
چهارم حوتی با هم دوستی کنند از برای رضای منادی تا پنج کسیکه
روزی زن صاحب حال بپند در حال روز و یک در بند ششم کسیکه صدقه
در زمان و بدو میفهم جوان به هر کار الهی به جودت سید کائنات همه را
از این هفت کرد و کردان فصل در بیان صبر و صبر در بلا
انما یوفی الله ما برودن اجر هم بجز حساب یعنی بدیند مزد

عابران مزد بسیار و حضرت رسول ۴ فرمود که روز قیامت تر از روز نهند
و اهل نماز را بپارند و مزد ایشان را در تر از روز نهند و بد ایشان ریزند و
مزد ایشان بسیار باشد و از همه زیادتر کند هر دوی نیز رسول
لند و بگفت یا جهرش ما لم نزل دست برفت و ختم پادشاه رسول ۴
فرمود که مؤمن را درین بهترین کاری نباشد چون فدا بشی آتی بنده را
خواست دل را در عبادت برداری و در پیش دهد و او خوش گرامت کند
و راست است که در حدیث است که رسول ۴ گفت که فدا کنند شما را چند مبد هم که
در آن بودی باشد گفتند یا رسول الله فرمود ابرمائی فدا می توانی
را بنگاهد رسید و داریم بایا فدا می توانی بشیند و هر چه فدا می شود از فدا
فزا می شود که اگر همه عالم جمع شوند که ما شما را بچین راستند و بای می کنند شوند
نقد بر حکم خود را کردند بدینند که بنده را چون در کور نهند نماز می آید
بر دست راست او است و روزه بپای بد دست چپ او است

و عملهای دیگر باید بر سرهای راستند اما غیر باید و گوید همه مهر شود تا
من بفرمان خدای تعالی عذاب را روی بردارم پس دلیلست که فرقی نماند
کارهاست و فرمود رسول م که مردی باشد که لطافت در فهم نیابد و
لیکن در بر کردن بیاید و شخصی پیش رسول م آمد و از زریخ بنالید و گفت
یا رسول الله چرا از خدای تعالی خواهی که ما را از زریخ کافران برماند
و منم روی مبارک خود سرخ کرد و گفت بدانکه قومی که پیش از ما بودند
یک را بیاورند و باره باره گردانند و کوشستان اهی برند و این را در آن
جبهه میکردند و فتح نمیکردند و روز قیامت ظالمان را و دنیا پرستها را
بانش برند که همه نفست و بیمار را فراموشی کنند و بپوشند و خداوندان بهشت
را یک ساعت به بهشت در آورند و رویهایشان چون ماه شود و همه
نفست و بیمار را فراموشی کنند و فرمود رسول م که اول کسی را که به بهشت برند
کسی بود که بر جبهه کرده باشد عبد الله مبارک گوید که نه من حاجت که د

باز نذر با مشرمنان ترا پرسند تو همه را فرستی و کافران بت پرستند
و تو همه را نجات دادی است میفرستی حق تعالی و کافران که مشرمنان کما
کنند و برایشان بلا و محنت میفرستی تا کفارت کما مان ایشان شود و
تو انبیا علی نبی شان با قوت دهم کافران نجات و راحت دهم در دنیا
بهشت کافران است حوزع مشرمنان در حوزع بنو جلد و محنت بهشت انبیا
مالک گوید از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم که چون مؤمن در بلا و محنت باشد و
دعا کند و گوید یا رضاء یا کریم یا رحیم یا حق گوید بپاکت عبد بن هر چه طلب کنی
و هر چه میخواهی میدهم ولیکن آنچه از پدر تو آمده که ده لام در بهشت بنویسم
بهر بهشت از برای تو و در دنیا رسول ص فرمود که هر که را سه فضیلت است
روزی کردند دنیا و وفات روزی کردند اول حوزع بنو جلد بعضای فدایی
تعالی هم هر که در بلا و محنت است طاعت کردن در بلا و محنت و رحمت
از حضرت رسول ص پرسیدند که حق تعالی که ام قوم را با پیشتر میفرستد فرمود

که لا اذن پندار و بعد از آن اولیاء را و بعد از آن مسلمانان خود را و نوشت که
خود را روایت است از معاد بن حشر **ه ه ه ه ه** که مرا پسری فرما
یافته بود رسول ص بمن نامه نوشت که السلام علیک فانی رسول الله
الذی لا اله الا هو حق تعالی مرا چیزی بزرگتر که گرامت فرماید بدو که این فرزند
ما عاریت داند و فدای تعالی ترا صبر دما و در زحمه مصیبت زده کان کرد و انا و
و از عمر تو بر حوز داری و باید صبر کنی از بهر فدای تعالی تا ثواب مصیبت بر تو
رسد و بر تو باد که بخواهی که بخواهی که بخواهی که بخواهی که بخواهی که بخواهی که
و ثواب مصیبت را باطل کند و رفته را باز میاورد و غمها را دفع نکند
و غم خور دن و فشار را باز ندارد و حضرت رسول ص میفرماید که هر که را از آن
من فرزندی فوت شدی و صبر کردی تا فدای تعالی زود را از آنش
خوار غنای گفتا بدو هر که را مصیبت دید و او بگوید ان الله و اننا الیه راجعون
فدای تعالی زود را بخندان ثواب و به محکس مثل آن باشد در روز

قیامت چون ماه شب چهارده بعصاات در آن به حضرت رسول ۴ فرمود که هر که
را فرزند زاده ساله فوت شود روز قیامت ثواب بچکس با آن
بزرگوار میگردد و ابی است که مردی را از صحابه سپری فرمان یافت رسول ۴
با صحابه بیدین آوردن شد و در آنجا که دید گفت یا رسول الله و لم یکن
بهر فوت داشت که در حال پیری و ضعیفی مرا بار بود اکنون و لم یکن
گفت چرا از فرزندان که روز قیامت با تو میکنی ثواب با تو ترا که فدای
تو بفرماید یا فرزند زاده است رود و هر خود خوش بپایا ده باشد و شکایت
کویند و او در پیش میبردی کوید سپا و در پی پدر نمیروم پس پدر و مادر را بدو بخشید
آن پسر شد و شود با مادر و پدر در پیش رود پس آن مرد بیدین سخنان را
شد و درین خبر معلوم شد که بتو بیت رفتی سنت است ثواب
و ابی است که موسی در مناجات میگفت که الهی هم قدر ثواب
گیر که بتو بیت میآورد و خطای من که چند آن مرز بود که آن مرصفت بود

و از گرامی محترمین باشد و بعد کنایان از او را پندارد و رسول گفت که
 هیچ چیز نزدیک فدای تو از هر چیز نیست یکی در مصیبت و یکی در مصرت
 چشم و هیچ قطره نزدیک فدای تو از هر قطره نیست یک قطره خون
 شهیدان و یک قطره چشم گناه کاران و در نهایت و هیچ قدمی نزدیک فدای
 تو از هر قدم نیست یک نماز جماعت و یک صلوة رحم گویند که برایم فرزند شهیدان
 یافت هنوز گریه می به کفشت ما رسول الله تو ما را از گریه منع میکنی و خود میکنی
 از خفرت فرمود که من شمار از گریه منع نمیکم که گریه نرمی باشد ولیکن شمار
 از نوحه و فزع و جامة و ریدان باز میدارم که اینها از شر شیطان باشد و روی
 موی کنند و ارم باشد و هر که جامة بدرد و دستار بر زمین زن و حیوان بود
 که مکر بر او ظلم رفته است و از حق تو کلاه کرده باشد چون رفت و قاتل تو را
 حق تو را دین از او باز دارد و مکر را که نوبه کنند و باز کرد و نوحه نکنند و نوبه کران
 ز فغان نهند و در حدیث است که قَبَلَتْ لَنَا نَمْنَةً فِي صُورَتِ لَكُلِّ سَبْعِي

که دانند

که دارند نومه کران را بصورت سکن و در ششگان عذاب ضربت بر نومه کران
میزند پس چون در حوز خیشان در اندازند بفرمانند که بر طاعت خود نومه
کنند و طعامشان و ارمشان در حوز ممل ششگان بر نومه کران لغت کنند
و هفت آستان زمین نیز لغت کنند بر نومه کران هر که یکدم بر نومه کران در هفت
درم کفارت آن واجب شود بفرماندگان کین و دادن چون نومه کران در کور
نهند ماران و گزبانان را اندای تا هر دو کنار دتا در کور دورا میگردانند تا بخت
پوشش عوز از خطر آن باشد و حق تا موسی را خبر کرد از حال نومه کران که با هم
سینه نومه کران زبان زبان در دمان در دپون زنده و ماران و گزبانان دورا
بگردانند با موسی را که سینه نومه کران در روی انداخته میبکشند تا بدو زخم میرند
گوشت و پوست نومه کران را زبانه حوز بمقرض نشینی میگردانند و چون
نومه کران در کور نهند رویش از قیله بگردانند مگر نومه کران که در دست
که رسول خدا بود که هفت فوتنه که چون در کور نهند روی ایشان از قیله بگردانند



اول کسیکه در غم خوردن منفراشته هم کسیکه غمزدنی کار و بشتیم
کسیکه کوهی به روح دهد و زیان مسلمانان کند چهارم کسیکه که غمزدنی
کند که گردان نریمان بدوشه غم یکم که ربان غمزدنی کسیکه از مادر و پدر
عاق داشته باشد مهم کسیکه نوم کریمه و به توبه میرد رسول م و فرمود
که هر که برکت کونست برکت برکت و برکت برکت و برکت برکت
و هر که برکت برکت دورا برکت در به ثواب بنویسد و هر که برکت
برکت دورا برکت در به ثواب بنویسد و هر که برکت برکت در به ثواب
ثواب بنویسد عیسی علیه السلام که گفتی چیزی که فدای
تعالی بر لوح محفوظ است از لایق این بود از روی فرضی که گفت منم از آن فدای
که خود از من فدای نیست و حضرت محمد رسول من است و هر که بقضای من
رغنا دهد و در بلای من برکت و بهشت من شکر گوید از عهده خوشتر است
و از عهده یقین است و هر که از این من کردن نهند و در بلای من برکت

و نسبت من شکر نکند باید که از میان کسمان و زمین من بدون
رود و فدای دیگر ملک نشند و بگردانند هر که در مصیبت فوج نماید در راه مصیبت
بشاید که گزند غیری و یکا دین بیاورد و آن و بجز از ثواب محروم ماند
الهمی جمله ائمت محمد را توفیق در طاعت و بر مصیبت برده و از خود نفیست
بیدار کردن بر حنک با ارم الراحین روایت است که در شب منته کوی

از زو هب بن مبه که گفت در روایت نظر کردم هیچ دل را چنان روشن
نزد به جو قرآن هر که در قرانت قرآن مدد است نماید شیطان برود
قصه نباید که حق تعالی از بهر ثمن هفت حصار محکم از فریده است حصار اول
از ز سرخ که موفقت حصار دوم از نقره که از میان است حصار سوم
چون است که توکل است حصار چهارم چون نوله که شکر است حصار پنجم
از ز مرد که صدق است حصار ششم چون از زرد که علم و ادب است حصار هفتم
بردی این هفت حصار استاده است و دیگر و کید است از و تا بر حصار

رازستانه مادام که نرد عارف مراقب احوال خود است و پسر علیه الله
بر او ظفر نمی باید چون غافل شود و پسر یک یک حصارها را میگیرد تا
مادامی که شخصی را در دام خود دارد و پس بر تو باد که بختی حصارها را توفی
نارزد و سوسه شیطان را بمن بشی سلطان **بسط می** که به که ذکر خواهی که
از زخم ناوک شیطان را بمن بشی عارف بکش کفنه عارف را بچه شسم
گفت از آنکه او را چهار غم بود اول عطا و دوم جواریم حیا چهارم قطیعت
روز و صفا و غم و طاعتش که پذیر شد بانه و گناهایش را میزدند بانه و دیگر آنکه
بردی رحمت کنند بانه و دیگر آنکه در خود نکر همه عا و وضع وضع وضع
خدا رینه همه کمال و قدرت کند و عارفی را تشکبه بداند که بنده بر سر پست
و یقین خود و پناست و هر که با قدرت بعیب دیگران پناز است گفت
زاهد فاضل تر است یا عارفی گفت عارفی زاهد که زاهدان ذکر مردان
گفت عارفی ذکر زاهدان عبارت از هم هر زنی گفت عارفی از هم مولا

زاهدان خدمت گوشت عارفی در مرتبه زاهدان زریں نهند
عارفی از ثوق دل بر خوشی فرستد زاهد با عالمان نشیند عارفی با فدا بود
گفت مقام اولیا بر چند وجه است گفت برشت و به اول مقام ناعیان
و عابدان و زاهدان و صابران و راضیان است کردن و محبتان عارفان بدانکه
مقتدری هر طایفه در مقامات در مقامات که بوده است نایبان افتد
با دم صغی که در مقامان با در بسع زاهدان بهیست صابران با یوب
راضیان بموسسه و محبتان با بر این خلیل و عارفان بحمد مصطفی و دیگران
وفی در میان زاهد و عارفی لشکری عارفان در جابا بود و در فکر بود
و دیده پرست و زبان با لطیف دست باسی و ت بود با بهشت
بود و شش لشکر بود و شش و شش بود و جانش فرین صورت و شش
بود از خواب سپاری خبر با دینگر و آنجا که مطیعان طاعتی و عابدان
و زینی و زینی گویند اینها نفقوسه گویند حضرت سید زینب محمد

مصطفی و امتی امتی گوید و عارفان ربه ربه گوید که کار عالم عبیدی

چون این مقام معلوم شد در کار از فرود نه در کفشار رسیده فرموده

که چهار چیز در چهار محل باید کرد اول شمع و شمع در پشت و چهار در کمر

و راحت در صراط و نفاخ و در میزان حاتم و هم گویند که هر یک را در پیش باید

و راه من بگیرد و از من چهار سوال کند اول بگوید در روز چه خواهی خورد و گوید

گویم تربت مرکت حرم گوید که چه خواهی پوشید گویم کفن سیم گوید کی فولی

رفت گویم بکورستان چهارم گوید کی فولی بود گویم در لحظه بر آنکه زنی

دل در چهار چیز بود اول کسر بودن حرم بایار شک عافیل بودن سیم

با و کناه کردن چهارم دل کوتاه کردن و سختی دل هم از چهار چیز است

اول خورش حرام حرم از یار بد بودن سیم فرود موش مرکت چهارم در

زنی دل و هر که دل در از پیش کرد و خفتا و در از به چهارم چیز مبتدا کرد و زنده

اول عیش و شکر دارند و دارند و شش بسیار بود و شش سخت نشود بد آنکه شکر

در شش

در شش

چیز در دنیا چاره نیست اول علمی که با قوت راه نماید دوم رفتی
که درجه طاعت را بود سیم شناسی دشمن یعنی شیطان چهارم عزت
گرفتن رزق کار حق تا چشم از صاف دادن آرد و قیامت خصمان
کم باشد ششم صفتی کارهای مرکب نقصد هفده رزق منور عیار
که هر که خورد پس بیک نگوید و هر که از لباس ترشکاری فدا برهنه
نشد هیچ لباس پوشید. ثور و هر چه بداد خدا را منی شود او هرگز نکند
بخت نشود و هر در راه مسلمانان چاه بدی بکند خود سر نکون در آن
چاه لاشه و هر چه پرده کسی بدو برده او برود و دریده شود و هر در
مسیر و مانا بفرستد شکسته دل شود و هر مسلمان را غور نماید برود و
هلاکت شود بداند که هر با عالمان نشیند مدیم دل و پرهیز کار شود هر که
با تهی روزه نشیند نهنگ نکند شود و هر مسلمان از غنیمت کرد و مفلس بود
نمود و هر کاری به تجربه کنند و رفیق نشود و هر چه درون طاقت کاری کند

درمانده شود هر نادان بود درستی نیکند و هر که ز غدا ب فدائی
تعالی برسد ز غدا ب حجابان زمین بود هر که علم دین بیاموزد و بداند
کار کسیند نیکین و در لیمه حجابان شود الهی به هومت سید کائنات
حضرت محمد مصطفی مارا و اهل محبت مارا بنک بخت و در لیمه حجابان
کردان بر جنتک باریم از این امیر المؤمنین علیه السلام به سنا خویش
که روزی رسول م بار از علم موصفت که تهنی از درسی در آمدند یک در میان
جمع آمد و نشست و یک از عقب صف بنش و یک از درسی باز نشست
چون رسول م از علم گفتن فارغ شد جبرئیل نازل در رسید و گفت
بار رسول الله از نزد که در میان خلق آمد به نشست فدای تو ای پادشاه
در آن مرد که ز درسی باز نشست فدای تو ای رحمت خود را ز درسی باز نشست
لغیان حکیم هر خود را دوست کرد که چون قومی را پسندی که فدای تو ای پادشاه
بایشان بنشیند عالم نوی و علمت زیاده شود از کندی بیاموزی فدای تو

رحمت کند رسالت فرمود که هفتاد و پنج روز چنان کسی را میباید که مشک
در روزگار کند بد بوی خوش بنویسد و مثل هفتاد و پنج روز چنان کوره آهن
کران است اگر بوی باری و در آن بنویسد حضرت امیر المومنین
از سینه هر چه کلمه است که فدا می تواند شد از زواید غلطان در زیر
عشش ثابت کرده است و اول کسی طاعت روی زمین کرده است
باید آن نشیند روز قیامت باید آن برخیزد و در روی زمین معصیت
کند با نیکان نشیند روز قیامت با نیکان برخیزد و فقیه روایت
کند بسناد خویش که هر روز مجلس علم نشیند اگر با دشمنان کرد
فدا می تواند روزی که هرگز است کند و اول نورب عالماتش به محرم
در گناه بروی بستر کردند ستم باریان رحمت فردا بار نه چهارم بنا
در دیوان رویت شود و چشم ندی از دیوان رویت نشد فدا می
تواند بدوستی کرد و مهمانان هفتاد و پنج روز بهشت نشین فدا می

تعالی القوم را شایسته دانستند و در آن علم را موفقی حریف بود و هم معصیت
بر دل او سرود و گفتند که محبس علم بهشت است هر چه بد و در آید و خوش
خوش شود و رسول گفت که یک محبس علم مومن را کفارت باره نهد
هر که عاشق است و از میراثی بیند و از فضل الهی کفایت که سر دی
از زبانه پروان آید و طلب علم رود و اگر بدو کنا مان باشد
کوه چون از محبس علم پروان آید برین از هیچ بجای نباشد و اگر علم را
راست گویند و کافر شود را روی گویند که از من بیکت مسئله پرسند این
از کس مسئله پرسم دست دارم که حداب صدقه کنند در راه نداری
تعالی فرمود در رسول که چون جماعت محبس علم رود شیرینان آسمان
با یک میزنند که مبارکتان یاز خدای تعالی حدی کنا مان شمار
مبارز و در و از بهشت از میراثی بیند و آنکه گفت سر دی از زبانی
از اسرائیل هفتاد سال علم را موفقی حق تعالی به هزاران زمانه دهی که بگو

عالم را اگر همچنان با آموزی نایبانت نرسودی نذر دناست کار نکنی اول
دست از دنیا بگیری که دنیا سرای مومنان نیست و هم شیطان نایب
که شیطان رفیق مومنان نیست سیم آنکه مومن را نذر خود بر عین داری
که خود به کار عالمان نیست و در شکایان راسته غیر عجب راسته اول عالم
خالق جویم عمارت کردن کور عالمان و بدکشان و نوز خلق زن بدکار
حکما گفته اند که ده کار از زده ها به زشت می نماید اول شادی نمودن
از سلطان و بکل نور نکران و بچای از مردم اصلی و جوانی از پیران
و از رستنی مردمان خود را چون زمان و هر چه نمودن زمان با مردمان
و رفتن شادان پیش نور نکران و عبادت سولم و تنگتر از عالمان
و زشت کوی از کو دکان فقیر که بید که هر که باشت کرده تشنه
اشت چه زیاده شود هر با نور نکران تشنه و سستی دنیا زیاده شود
هر که با درویشان تشنه شکرش زیاده شود هر که با بیگان تشنه

عاشق زبانه شود هر با کوه دمان کشید مریخش زبانه شود و مهرش
گم کرد و روی کوه به که غدا می تواند نموده خواب در سه جا دشمن دارد
اول که در عین قرآن هم خواب کردن در محفل شام سیم خواب
کردن در وقت نماز و در خواب بر پنج نوع است اول خواب
عقلست هم ندانست سیم خواب عقوبت چهارم خواب محبت
پنجم خواب کرامت آن است که محبت علم کنند و خواب بیدار است که
در محفل نماز کنند و خواب عقوبت است که بسیار بوز و دوزخ و خواب محبت
است که در شب نماز کنند در روز بخوابند و خواب بیدار است که در شب
خواب عالمان است و خواب دست چپ خواب حکیمان و خواب
باشنام خواب پنهان و خواب کردن و خواب مشایخ است
و خواب بر سر و پا خواب روندگان است در روی خواب کردن خواب
دیوان و بیک در فضیلت خسته گفته اند حکما گفته اند که حق تعالی صند را در

تا بادشمن و از روز اول در عقب جنازه حرم در مجلس علم و کرامت
و حکاکه اند که مصیبت در دنیا چهارست اول فوت شدن تکبر
اوام در نماز جماعت حرم مجلس علم که رزکسی فوت شود سیم آنکه
رزق مصاف کا فزان باز ماند چهارم حاجی که بوفات رزق و کماله
که در چهار کرده خیریت اول آنکه زایل قبله را سلام نکند حرم آنکه
بانگ نماز را خوب نکوبد سیم آنکه در کار خیر مردم را یاری نکند
چهارم آنکه در دعای مؤمنین مؤمنات مسکین مسلمات را دعا
نبردن از علما که بسیار دعا میکنند و بابت بشود جواب گفت
در شام هفت حضرت اول آنکه نوبه نکرده میکند حرم میگوید
که بندگان خدایم بندگی نمیکند سیم و عظمیت حرم میکند و بروی
نمیکند چهارم مرک را در پیش درید و کار دنیا میکند عجم افوترا
فرا بوش کرده ستم در مردم و رعیت و بدبختی یکدیگر میکند زین

سبب دعا می شتاب نشود فقیه که میوه نشان پارس
ده چرت اول زبان از ناشایت بنگاهدشتن هم از کار دنیا
هر بودن سیم افنوس ناخوردن چهارم چشم بدنگاهدشتن پنجم
سحق در است گفتن ششم شکر گفتن خدای تعالی گفتن هفتم مال خود را
بیخ ظالم نکردن هشتم نوافض نمودن نهم فریضهای خدای تعالی را بوقت
گذاردن دهم سنت پنجم به جای آوردن و حکم گفته اند
هر کس را خانه میرت خانه ایپس کرنا به است قراءت ایپس دروغ
گفتن است بانک ایپس و دست رسول فرمود که رسول ایپس میخواند
و امکان ایپس زنانه و طعام ایپس خوردن بیدار است رب
ایپس خمر است محمد ایپس بازار است و رسول فرمود که هر که در بازار
شور لا اله الا الله و صده لا شریک له لا اله الا الله و لا اله الا الله
و هو حی لا یموت بیدار است و لا اله الا الله و هو علی کل شیء قدیر بر حق تعالی میخواند

در بهشت برادر سردی پیش فضل بن عباس آمد و گفت مرا
وصیتی کن فضل گفت پنج چیز از من یاد گیر اول آنکه هر چیز بشمار سه
از رضای خدای تعالی داری دوم آنکه زبان بد نگاهدار و بد بستم آنکه آنکه
خدا را بوعده نرساند کردار بند چهارم آنکه هرگز را فراموش نکند
پنجم آنکه با یاد خدای تعالی همیشه و یک از علماء را پرسیدند که چرا این وعده
بر ما از تو نیکند گفت از بهر آنکه در شش ماه خصلت است اول آنکه بخورید
نفت خدا را شکر نمیکند چهارم سخن علماء را بفرموده و در بدختم و زنا
موز را در دفن در خاک نمیکند و عبرت نمیکرد و دیگر فرموده است **و**
روز چهارم فرشته از آسمان بر زمین می آید که بیکه منظر آید
و ندانند هر روز است رسول صامت باز در روز شصت
محمد بن حنیف باشد و در فرشته به بیت المقدس آید و ندانند هر که
کس حرام کند فی تعالی الله او را قبول نکند و سیم فرشته بکورستان

مسلمانان زودند و ندانند که ای اهل کورستان چه ارزو دارید گوید

آنکه بیکبار بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله علیه و آله فرشته

چهارم در شهرهای مسلمانان شود و ندانند که فادکین نام اهل ک

توبه عید الله عباسی ^{چهارم} به کشتن گناه است که از توبه

کردن فائده ندارد و اول مال مسلمانان حوزون ^{پشیمان} هم بپارب یا مسلمانان

را غیبت کشتن سیم از جنک کافران کرکین چهارم در گناه مقربون

ما وقت برکت پنجم با وی کردن ششم برکت به فدای کافران

رسول حق و نمود که سه کرده مرد مرا توبه و باره بود اول کسیکه بنده

را مسلمان یا موز و هم کسیکه اهل گناه پشیمان شود سیم

بنده که طاعت فدائی تا به بار آورد و طاعت حق و خواجه نیز بگذارد

پنج حصنت است که فدائی تا توبه را بپس ملتزم قبول نکرد اول بگناه

مقرر بودن نیامده هم بکفر پشیمان نشد سیم آنکه حق حوز را میل است بکفر

نشافت بچم از رحمت حق ناله می شد در دلبسته که لقمان
حکیم پسر خود را وصیت کرد در داری فرزندان چهار چیز کنی پدر بدو علم و دین
و افزون ازین چهار چیز است اول بدینا مشغول شو مگر بقدر حاجت و هم
خدا پر عبادت کن بقدر طاقت چهارم قصد کنایه کنی جای روی
که خدای تعالی ترا پسندد چهارم بر کنایه چندان بخشش در آتش و زنجیر
نورانی بود که روی مؤمنان بکار رود و مشغول شود و یکب اهل کوشید
تا از سردمان چیزی سوال کنند هر چه بر خود در سوال بکشاید خدای
تعالی مقصود در سوال مردی بکشاید هر که سوال نکند و در یکب اهل کوشید
خدای تعالی او را رحمت و لطف و از هر چه جهان رز و روشی برده شقیق
زاهد و کویه که اگر خدای تعالی بندگان را یکب بروری و داری
همه یف و مشغول شدند می ضایقه حضرت حق تعالی در کلام خود میفرماید
و لو بسط الله الرزق لعباده لنبغوا فی الزلارض لکن قول الله که مال افزون



کنند تجارت کنند یک مال بشمار از ثواب شهیدان
باشد که هر که خواهد که بکشد و اهل باشد باید که پنج هنر
لنگار و لؤل نماز بوقت گذارد و مطلق را به سبب کس از هر جمع
کردن مال نکند و پنج بسیار برتن خود نه خفته در روزی رزقنداری نماید
روایت کنند که هر سوزنی کسبی و پشته و کشته بودند لؤل آدم صغی
الله و هفان و بافته و در ریس خیاط بود و ذکر یا درود کرد و درود
زر کرد و سلیمان ز نسیل باقی بود حضرت سوزن پشته و زشت یکی
دروشی و یا غول که از دن و در حواله باز رکاع کرده بود هر دو پشته
دارد حضرت رسول ص و در وقت درود و ذکر صلاه و صومعه
که سواد است که اگر سبزه درود و آن عابون باشد حق تعالی از نوزاد
خود در کند لؤل و رمی که برای غول کنند جوهر داری که از بهر کفن میت
کنند و رمی رز برای زن صلی کنند از یک صومعه و نیز که یکسان رز و به اهل

صدقه دادن فاضله بهتر است بنزد خدا از دوست رکعت نماز تعلق
بود حاجت مومنی را برآورده و فاضله بود که هزار رکعت نماز تعلق
کرده باشد یک وقت با عیال خوردن فاضله بود که هر ماه
در مسجد مستکف بود و یکدرم بر عیالت نفقه کرد و فاضله بود که
هزار دینار بر سپل فدای تلخ نفقه کرده باشد و دیگر نیکوی کردن
بهتر بود که دو هزار سال عبادت کنی رسول م فرمود که مرد در دیش که مومن
باشد و عیال داشته باشد و فرزندان حوز و و بزرگ داشته باشد
با ایشان نیکوی کند نفقه ایشان را بشک و راه نگیرد و بدان قدر
که تواند سعی در نیکوی ایشان کند چنان باشد که جمیع درویشان
و نیازا طعام داده باشد و با ایشان نیکوی کرده باشد و هر که پدر
و مادر و فرزندان خود را دست گیرد و نیکوی کند چنان باشد که هر
هزار حج و عمر کرده باشد و هر روز غزال گذارده بود و جمیع امت محمدی را طعام

و هر چند روزی در سوره خود را دعا کند و یا صدقه دهد از مال هلال باشد
با این ثواب که کفتم برسد و بهتر از آن در شرح نماز جمعه قوله تعالى
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا
إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذُرُوا بَيْعَ دُكَّانِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ حضرت قحطی
مبفرماید که ای آن کس که ایمان دارد و ده ایه چون شمار را روز روزه
که نماز جمعه است نماز کنید و هیچ دشت را بگذرید که در آن هیچ دشت را کردن
وامت و کرده می گفتند هیچ بند را با بیع و مشتری هر دو عای باشند بداند که
روز جمعه را چند نام است اول بوم الدین گویند و بوم الفضل گویند و
بوم الامانت گویند و بوم العید گویند و بوم الفتح گویند و بوم القوه
و بوم السلام گویند و بوم الحیوة گویند اما معروف و مشهور روز جمعه است
اجماع الناس فی الجماعت فاضلین همه روزها روز جمعه است و حضرت
سید عالم مبفرماید که سبب دلائل نام کلها بوم الحیة یعنی بهتری و روز

روز جمعه در روز عید رمضان و عید قربان و عید نوروز بزرگ است

در دنیا عید مومنان است و فردا عید بهشتیان و در حدیث معتبر

آمده است که روز جمعه صلوات بسیار دهم که کردنهای شمارا بر من

عفو کنند و گفت هر که روز جمعه شصت بار بر من صلوات فرستد

حق تعالی گناهان هشتاد ساله او را بپا بریزد و هر که روز جمعه غل غل کند

و به مسجد جامع رود بزرگ بپوشد و به پنج در استغفار متوسل

شود نماز جمعه بگذرد و به قدمی که به نهند ثواب یک ساله عبادت

در نامه اعمال ردیست کنند که روزهای شصت با طاعت گذرانند

بهشت و نمود رسول خدا که هر که روز جمعه غل غل کند عطا دهد فدای تعالی

مراد از بهر قطره آب که لازمی چکد حوری در بهشت چنه او با فرزند

هر که غل غل کند بهر موی که در تن او است فدای تعالی و روز ثواب

بداد و خفا بوی مرشد تا عجب دیگر اگر بهر دشمنی مرده باشد

روایت من از حضرت امیر المومنین که گفت شنیدم از رسول خدا که هر که غل کند
در روز جمعه بر فطره است که از وی یکصد فدا یا نعلی در شتر یا فرسند یا در
روز قیامت آن بنده را از ترش خود دهند و گفته اند که سوگند به پیشانی
این بود دست که مال از آن طایفه بشیم که غل میکنند اگر این کار کرده ایم
فرمود رسول خدا که روز جمعه هر که زیارت فرودالدی خود را مراورد باید فدا
ی نعلی ثواب جوچ باید که روز جمعه سفید در پوشی که فدا یا نعلی جامه سفید
حیث در روی خنجر بکار در رد که برداشتن آن شستن پس نگاه
نمیسجد روزه و در راه مسجد میسر است روید و به زومت و بعد در وقت
اول هر که مسجد شود همان ثواب باشد که شتری قربان کرده باشد
در ساعت مؤتم همان بود که گاو سیسم ساعت صیدان بود که کوفند
معا و در چهارم ساعت مرغی چون در مسجد شوی صف اول کنی اگر مردی
از صف باشد پائی بگردان این منته و چون خطیب خطبه شود البته

مکود هر سخن گوید باید بگردان گوید هر سخن مکویده میگردانم را ثواب روز
بیشتر چون فارغ شوند فاتحه و سوره و نماز و مسود زین هر یک مفصل
نویسند بعد از آن مکویده که غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود
یا غنی یا جلالت غنی یا جلالت و بفضلک غنی یا جلالت که آن حصاری
بشد از شیطان ناجیه و دیگر هر که بعد از نماز جمعه صد بار مکویده سبحان الله
سبحان الله العظیم و به حمد حق تا صد ساله کنان دورا سپا مرز و دوت
و چهار کناد بدرد و مادر دورا سپا مرز و حضرت امام المتقین خلیفه
رسول رب العالمین امیر المؤمنین علیه افضل الصلوات از حضرت محمد مصطفی
بر امت من که مراد ترا پیوسته در روز قیامت کفتم یا رسول الله که روز
قیامت مراد ترا پیوسته به قوم باشند حضرت رسول ص فرمود که ترک
کنند نماز جمعه و نماز جماعت را زین پسند و شفاعت من در دنیا پسند
فرمود در رسول که هر نماز جمعه ترک کند دل او سیاه گردد و هرگز از پران

فطر جمع شود و سفیان نوری گوید که ده چرت از صفا مات اول
آنکه خود را دعا کند و مادر و پدر خود را دعا کند و قوم آنکه قرآن را دلند هر روزه
پاره آن بخوانند سیم آنکه بکویستان بگذرد سلام و دعا کند چهارم آنکه
در سجده شکر و تحنیت سبده نکند پنجم آنکه مساجد را دعا کند و به
نزد وی نرود و علم دین با سوز و ششم آنکه در مسلمانان که بهم رسند و نام
خود را از نام نه پرسند هفتم کسی را بهمان حال خوانند و او اجابت نکند
بعد از ششم جوان مردی که فوت بران نکند نهم کسی که بر روز و ماه
او گرسنه باشد دهم کسی که در شهری باشد که نماز جمعه کنند و رو کنند
روایتی از پیغمبر ص که هر که روز جمعه نماز را بداند به حاجت بگذارد و فدای تو
بدهد او را بهر کنی شهری در بهشت و از ترش خوانند مراد از شش شکران
کسمان و ماهیان دریا و مرغان هوا و ستارگان آسمان و دیگرهای
در فشان و فله باران و اگر تا وقت جمعه بگذرد و سبده برده باشد

و اگر نماز پیشین به جماعت بگذرد و مرد را ثواب عالمان و زاهدان
میدهد و هر رکعت ثواب بیست و نهمه میباید و تا می لرزد نور بر سر او نهد
اگر نماز دیگر هم در سجده مرده باشد اگر نماز عید به جماعت بگذرد
ضیاء ثواب بود که با بیست و نه نماز کرده باشد اول با دوم صغی الله
هفتم با نوح سیم با نوح سیم با دریس چهارم با برهم فلیل عجم با موسی
ششم با درود و هفتم با سلیمان ششم با بولانم با شبت و هم با خود بازدهم
تصالح و رزده هم با یعقوب سیزدهم با یوسف چهاردهم با سمیعی پانزدهم
اسمعیل شانزدهم با زکریا هفدهم با یونس هیجدهم با یوسف
نوزدهم با مارون بیستم با حضرت محمد مصطفی اگر نماز شام بمیرد
شصت مرده باشد و چون نماز مغرب به جماعت بگذرد و ضیاء بود
که هزار و بیستم را پوشیده باشد و هزار و کسری را طعم داده باشد ضیاء
بود که همراهی کرده باشد و همراهی حضرت میگردیده باشد و قدست

همواره سوره باشد و بیت المقدس سید بیت خود را بکعبه کرده باشد
حق تعالی کور او را در او فرقه گرداند و از روز و ضاعت بهشت و منکر و نیکو را بر وی
راست آن شود و اگر نماز صفتش همواره شهید سرده باشد و چون نماز را
عشاء را به جماعت بگذارد و مناد دوی ندا کند از زیر عرش که ای بنده
خدا از زودی تو هست به خواه ناپایا به و از دنیا پروان نرود و تمامای خود
در بهشت به بند و در وقت هر یک شربتی از حوض کوثر حق تعالی برسد
و مادر او رحمت کند رسد صلاه فرمود که بهترین روزها روز جمعه است
که خدای تعالی بر او اول آدم صافی را سپارد و در روز لا دینه بود که از بهشت
پروان کرد و روز لا دینه بود که نوبه بخش قبول کرد و روز جمعه بود علی مستثنای محبت
به بد است و روز جمعه بود خروج فیطون و قوچ شکر ملک روم غلبه کند
در روز جمعه بود که آسمان بابت عیان کند که صلفان میهند در روز
جمعه بود که افتاب سرف کشته و ماهتاب گرفته براید و روز جمعه باشد

فوج کلیم گوشان و دوال پایان روز دینه سرف کشته و ماه شب
گرفته درید روز جمعه باشد که سنی را فدای تلای برایشان کار و
شخصه باشد و باران بسیار و بزیائی قلزم فرد و شب دینه
بود و هر ستمگین برآید و خواب بسیار کند و شب دینه بود و هر آن شب
در بسیار برآید و باران عظیم بسیار و خواب بسیار کند و شب دینه بود
و حال کافره فوج کند و بشکر بر زمین مشرق رود و در بالائی و بهنای
وی پنج میل بود چشم و سرف ریش و شش انگشت و بهشت خوی کشته که
الدجال کافره بالله روز دینه بود و وقت عصری فرد و دریه و دجال
را بکشد و روز دینه بود و روز عصری در میان نماز جال کنی سلیم
کند روز دینه بود و فوج دینه لکشی روز دینه بود و دالان شب
هر میل کلام الله بر آسمان بر دوش روز دینه بود و درین روز که خدا
تلای چهار روز را شریف از دیده است و دل روز دینه و هم روز عرفه سیم

روز عید و طهارت چهارم روز عید قربان باب در میان قربان کشتن
بسم الله و خوشی از عید الله عبس هر قربان کند بهر عضوی
قربانی از اعضائی صاحب خود را از آنش هر زخمی حرکت دهد قطره
خون آن در قربان می‌کند قتل کفارت و گناهان او کند و ولایت
کند جابر انصاری که جوان پستری روزه و نه دگر را که روز عید قربان
ست دیشتی روزی رسول ۴۰ دورا بگرداند و گفت بشارت باد ترا
ای جوان هر ده روز در دهر روزی دورا صبا نوب بود که صد
شر قربان کرده باشد و صد بنده از آذر کرده باشد و صد اب در راه
نوا کرده باشد و هر روز روزه گرفته بلکه صبا بود و هر روز پستری روزه
داشته باشد ولایت کند او بر غفاری از رسول ۴۰ که دای بر کسی
که از ضربی ده محروم ماند هر دری در روز طعام نخورد و روز عید قربان
نماز نماز یکانه آید و بعد از آن هر رکعت نماز و در هر رکعت ناکه یکبار و پنج

ابر و الشمس بخواند شریک عاصیان باشد ایها السعداء شکر کنید هر که
ماه رمضان روزه دلخواه صیام کند گناهان او را بیامرزد و رسول خدا فرمود که
شش خصلت است هر که بایدها کار کند البته بهشت است اول
صبر کردن با کافران دوم در گریه روزه و گشتن سیم در بهشت برگردان
چهارم در زمان دست باز داشتن پنجم نگاه برای نماز بر خورستن
ششم در سرمای سخت و وضو شدن دیگر فرمود که در کارها
پیوسته مدعی دارید اول نماز و ترجمه ایام و بعضی سیم نماز چاشت
که زردن و دیگر سعد و شکر و موه که کار بندگان خدا است و بهشت چنانچه
فهم کار است و مانند مکافات و آن وضو طاعتی است از آن بماند
سیم کار بهشت و آن ایمان است چهارم کار هر ضیاء است و آن
کفر است پنجم که راده بود و آن طاعت مؤمنان است ششم که بهشت
و آن جهاد است هفتم آن است ثواب از زشتی روزه خدا دارند و آن از راه

در فضیلت عاشر از هر روز که هفت در شب از آن بایان گویند و از آن
چون روز هفت و از آن چون روز دوازده و از آن کسی در نشود و به روز دوازده و از آن
سعد صد و پنجاه که چون روز دوازده و از آن از کور بخیزد و دوازده نشوید و از آن
بشد و شکر بستاند و بستاند با جامه های ارکستره و بر دستها بزد
نزد آب کوزه و از شکر و شکر و انگلیس و بیک حبه ها دهند و معده بزرگ کنند و بگویند
که بیست و یک و بیست و یک و هر روز در روز عاشر از روز دوازده و بیست و یک
سیرصد و بیست و یک روز و روز دوازده بود و شب در طاعت و بندگی هر روز عاشر از روز دوازده
بدلکه حق تعالی در آن روز از آب هزار حج و هزار عمره و هزار شهید بنویسند و هر روز
عاشر از مومنی را طعام دهند تا روز هفت یا در آن چندان از آب بود و تمام
است محمد و طعام داده باشد و هر روز عاشر از دست شفقت بر ستمی فرماید
از دوازده و بیست و یک و در آن بیست و یک حق تعالی در شب در سجده بلند
گردانند و هر روز عاشر از روز دوازده و در روزی عالمی نگاه کنند حق تعالی روی او را از آن

دو زغ و اولم کند و هر که روزه عشاء سمره چشم کشد آن چشم هرگز در دگر کند اگر روزه کوبه بویست

بشد بهترت رسد صد و هشتاد و هشت که خوش کسی در روزه عشاء ده جستن

به جایی که اول سمره چشم کشد و صد و سیار و ده چشم علم بیا سوز و چهارم

نار بسیار کند پنجم روزه بدار و ششم غسل کند هفتم عین بشد هشتم از عوام هرگز

کند نهم توبه کند از کارهای بد دهم بسیار کند رویت کند روزه حضرت امیرالمؤمنین

که خدای تعالی که سمانها و زمینها در روزه عشاء از فریده است و آدم و هولا نیز روزه

عشاء از فریده است و روزه عشاء از ربه است هر کس کرده روزه عشاء ابراهیم

از مادر منوکه شد و هم از انش نمود و خلاص شد و روزه عشاء بود که سفیدی

قدای پنج کسمیس الله و لا یوب را راحت الله و توبه آدم قبول شد و هم

عیسی از مادر منوکه شد و همین روز بر اسمانش بردند و روزه عشاء

بود که خدای تعالی باموشی گفت سخن و همین روز فرمود از غرق کردن و ایندن در

روز قیامت عشاء را بود و فضیلت ما مشه حبه قال النبی صلی الله علیه و آله

یوم من الرجب فقد صام ألف سنة و فرمود رسول ۴ که هر که اول ماه
رجب روزه بدینکه چنان بود که هزار بار روزه در شتر باشد
هر که ماه رجب روزه دلخواه اول بخیر از ماه رجب روزه دارد و شب
جمعه میان شام و صبح هزار روزه رکعت نماز کند لکن در شش سالم در هر رکعت
یکبار روزه بار اثنا ازین و هر روز ده بار قل اهللله الله یحیی و یموت و هو
له المرجع و هر روز صد بار صلوات فرستد پس سجده و ده مرتبه بار بگوید که یا سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ
رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَ لَا تَرَوْعَ پس سجد نشیند ده مرتبه بار بگوید رب اغفر
لنا و ربنا و رب العالمین و یا ارحم الراحمین و یا ذا الجلال و الاکرام پس در سجده رود و هر چه
که دارد که فدائی تو در خواهد بخش فدائی تو را در اجابت کند فرمود
سُورَةُ الرَّحْمٰنِ که هر که بگذارد این نماز غایب را بیامزد و فدائی تو بجز کند
و برادر که هر چه از رزق بیاید و برکت در میان و قطره ای باران بود
مفصل کسی را از رزق بماند و در که منسوب است به رزق باشند فدائی تو بپردازد

را سحر صد و نهم که در ماه رجب پیش از نیمه کردن سوره الفلاخ و معوذتین
بر خواند حق تعالی عذاب سختی و در روز قیامت از وی باز دارد و بعضی هر آینه
توابع حج و عمره در نامه اعلیٰ او ثبت کند و بعضی هر روز و در روز حتم کلام الله
در نامه اعلیٰ او ثبت کند فرموده است **عنه** که هر که در ماه رجب توبه
و استغفار غافل می باشد و مخصوص این کلمات را بسیار بگوید که استغفر الله
یا ذی الجلال و الاکرام من هیچ روز توبه و الا تا نام حضرت امیر المومنین
عنه در مقام خلافت ابن عباس رضی الله عنه هم نزدیک
آن حضرت نشسته بود که مردی بیایه و گفت یا امیر المومنین یا غنائی یا
شده است دعا کن تا با صلاح آید یا میر فرمود که برو استغفار کن مردی
دیگر آمد گفت که یا امیر چشمهای ما و کارهای ما خش شده است دعا کن
تا خدای تعالی ما را رست دهد یا میر گفت برو استغفار کن دیگری آمد که یا امیر
کنایه بسیار دارم دعا کن تا خدای تعالی ما را بسیار زود و در این باب را و

ابن عباس گفت یا امیر المؤمنین چند نوبت کردند تو هر روز یک جواب دادی

امیر المؤمنین گفت یا عم حق تعالی در کلام الله تجد میفرماید فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا

رَبَّكُمْ رَتَنَ كَانِ نَفَارًا یعنی از ترس خوارید از حق تعالی که دوست است از کار

و اصلاح آرنده کارها و فرمود رسول ص که استغفار بسیار کن و کند من که رسولم

هر روز هفتاد بار استغفار میکنم فاصله در ماه رجب که نوبت طاعتهاست

مضاعف شود یعنی هفتاد نوبت دهد هر که شک کرد و کافر کرد و نوبت

روایت کند رزای سجد صد روزی هر کس هر که گفت در ماه یک روز روزه

بدارد خدائی تعالی از دشمنی بزد کرد هر که هر روز روزه بدارد زبان فصیح بگوید که

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ و لای الله او را بدین قول از بهشت بازگرداند

و هر که ده روز روزه بدارد و کورتا یک بر روی رکش و مرغزار کرد و از مرغ

زارهای بهشت هر که هجده روز روزه بدارد زبان نواب بود که صد بار روزه

در شربت نماز کند زنده است و امت محمد ص بدین راه در داری میکند



یا ارحم الراحمین در فضیلت ماه شعبان و حضرت عسکری علیه السلام که هر که یکبار
اول ماه شعبان را ده رکعت نماز پیش سیم و در هر رکعت فاکه یکبار
و البته اگر کسی دوبره از خلاصی سه بار به خواند عطا دهد فدائی تقی مراد را ثوابی
از ده هزار شهید نبوی لازم برای او و ده هزار ده ساله طاعت و از کنه پر دل
آید چنانکه از مادر زاده بود در شب زاری عباس که هر که یکبار در نیمه
ماه شعبان از آن سه شب پیش برده هم چهاردهم و پانزدهم و در هر شب صد
رکعت نماز بخواند در هر رکعت فاکه یکبار قل هو الله اعدا ده بار و اکند فدائی
تقایی هر حاجتی که دلرد و در آن گفت یا رسول الله آن نماز کند از درخت شب
و فرمود رسول ص که بدان فدای که مرا برستی خلق فرستاده نام آن نماز کند
در لوح محفوظ که فغان بن فغان بختیست چون این نماز کند در دینک
بخش که دو فدائی تقایی بر وی رحمت کند و جمله کائناتش بیامرزد و بفضل
فایش در خیر است از حضرت عسکری علیه السلام که ماه شعبان را هزار مرتبه بگوید یا الله

وَاللَّهُ وَلَانَعْبُدُ اللَّهَ دِيَارَ مَحْضٍ لَدُنَّ لَدُنَّ وَكَوْكَرَهُ لَدُنَّ كُونِ هَزْزِهَا عِبَادَتِ
در دیوان او بنویسد و هزار سال کنانش می کنند چون از کور بر فیروز دیش
چون تابان شود و دیگر فرستاده که هر که در ماه شعبان هزار
بر من صلوات فرستد حق سبحانه تعالی در زندگانی هزار بخشش در وقت مرگ
و در روز قیامت هزار بخشش روا کند هزار مرد و زن را شفاعت او بخشاید
در شب **در شب** که خنک باد آن بنده که در ماه شعبان هزار بار
بر من صلوات فرستد و در قبرت که پادشاه عالم جبار اعظم خالق کل مخلوقات
عزیز و بزرگوار و فرید و نام آن دریاالتجیات نهاده و در قوای
دریا در قیامت و نام آن درخت مبارکات نهاده بر سر آن درخت مرغی
را گذاشته و نام آن مرغ صلوات نهاده و آن مرغ را بنفشه هزار بار است
و بر هر بنفشه هزار بار است که هرگاه یکی از بنده کان خدا در دنیا صلوات فرستد
و آن مرغ از آن درخت به پرواز خود را بداند دریا را بکشد و غوطه خورد و باز بر

آن درخت نشینند و هر دو بر خود را بپوشانند بهر قطره آبی که رزوی بکند
خدای تعالی فرشته‌ای بیا فرماید که بهر آن بنده از ترسش بخواهند تا روز قیامت
و ثواب در دیوان اعمال بنویسد که هر که باید و

بر فیروز ده بار بر من صلوات فرستد و بر ثواب نماز کننده گان بنویسد هر که
ده بار بعد از وضو صحن بر من صلوات فرستد عتبات دور و ادعای
و می‌ستایب ثواب شود گفت که هر دوئی خود در شب نشانه کند و هفت بار بر من
صلوات فرستد خیم را در هرگز در نکند و ~~نموده است~~ ~~نموده است~~ که هر که
پیش از دعا و غیر از دعا بر من صلوات فرستد فرشته‌ای نام دارد و موکل
آسمان دنیا بشنود و صد بار بر و صلوات فرستد فرشته آسمان هم بشنود
و هفت بار بر و صلوات فرستد فرشته آسمان سیم بشنود و هزار بار بر و صلوات
فرستد فرشته آسمان چهارم بشنود و چهار هزار بار بر و صلوات فرستد
و فرشته آسمان پنجم بشنود و چهار هزار بار بر و صلوات فرستد فرشته آسمان ششم

بشنوند شهنشاه بابر برود صلاوة فرستد فرشتگان مقیم بشنوند هفت هزار بار برود
صلاوة فرستد لکن حق تعالی خطاب کند که ای فرشتگان دست باز دارید
که در تو عظیم رسول من کرده و ثواب بر من است بدانکه صلاوة رحمت خدا بود که
در شفا فرشتگان دعا مومنان بود الهی عبده اهل محبت ما را به دوست صلاوة
رحمت فرماید بر جنتک یا ارحم الراحمین قوله فی رخصت ماه رمضان قوله
یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبکم لعلکم
تتقون یعنی ماه شهادت عالم جبار من میفرماید که ای مومنان واجب گردانید
بر شمار روزه چنانکه واجب گردانیده بودند بر انبیا کما کتب علی الذین من قبلکم
تا پیرمیزگان شوید حضرت سعد صدیق فرمود که هر که عظمی که فرزند آدم کند
یک روزه نپوشد تا بنقص رسد مگر روزه که خدا تعالی گوید که روزه از
من است و جزای وی من میدهد و روزه در ران راحت است و روزه
کشیدن و یک برضای حق تعالی حاصل نمودن بوی دهان روزه در روز نزد خدای تعالی

خوشنودن از بوی مشک است در برکت هر چیزی را در سب و در طاعت روزه
و خواب روزه و در غبار است و نفس وی تسبیح است و دعائی وی سبحان
و روزه را پست و خفیه فایده است اول تنبیه فرشتگان حرم ز بر نفس کردن
که دشمن است به شتم خصوصیت حاصل نمودن بار روزه چهارم توبه بسیاری
حاصل نمودن بجهت نفس کنایه لوده را از رکنه پاک کردن شتم با نفس چنگ
بودن به شتم راه شیطان بستن شتم از دست نفس ربائی کردن نهم
پرسید است و هم نام خود را در جویده مختلفان ثبت کردن یازدهم
در ذکر سیدگان و داشتن چهاردهم پیش از مانع رفتار کردن سیزدهم
خوشنودی خدائی تعالی چهاردهم تن درستی حاصل نمودن یازدهم دهم
را به جائی آوردن شانزدهم و فایده یار آوردن به شتم مفده هم منصب است
بنی روزه در حکم کند به نفس خود هیچدهم نامه را در خود را بر زبانی نوشتن
نوزدهم هم سهوده کفنی به شتم بعد از نماز عصر هر روز در لغو نمولسند به شتم یکم

از هم طعم بهشت به خوردند پیم دروغ تکفیر و ماه رمضان ماهیت که در پیش ^{از پیش}
و میان کشش از پیش است و از پیش از آن کردن از آنش هر روز و ^{در هر روز}
که هر که در شب از ماه رمضان هزار هزار بنده عاصی از آنش هر روز از آن است
که هر که روزه دارد برادر روزه بکش بدینان بود که بنده
از آن کرده باشد روایت کند ^{در هر روز} که تعلق ماه رمضان چون فرقی
و یک ماه است و ماه بزرگوار است و ماه قمر است و این ماه شب بنایت بزرگوار است
گفت بار بول الله ان شب کدام است گفته نوزده هم پیم پیم و هم
و درون ازین شب بنیت شب قدر بسیار بزرگ است گفته مال و را اندازیم زیرا
که قدری قالی پنج هزار در میان پنج هزار نهان کرده است اول اسم اعظم خود را
در میان نامها نهان کرده است دوم دست خود را در میان فواید نهان
کرده است سیم زلفهای خود را در میان طاعتهای نهان کرده است چهارم چشم
خود را در میان مویتهای نهان کرده است پنجم شب قدر را در میان شبهای نهان

کروهت ^{مستعد} طلب کند شب قدر را در مجموع هر و نیم

اصحاب و علماء بدانند که شب قدر در میان ماه رمضان است حضرت قیّ تعالی
 در کلام منیر نظام خود میفرماید که انما انزلناه فی لیلة القدر یعنی قرآن را در شب قدر
 فرستادیم ضایحه میفرماید که شهر رمضان الذی فیہ القرآن و گفته اند که در دهه
 از شهر رمضان باشد از هر یک که بنویسم در دهه آن روز انکشاف گرفت تا شب قدر را
 دریافت و گفته اند از عبد الله عباس که گفت شب هفتم رمضان است
 گفتند به چه حجت گفت زیرا که انما انزلناه هفت هفت مرتبه تا آنجا که گفت
 قتی یعنی این شب قدر و دیگر اشاره کردند درین بوره سه جابلیت القدر است
 و هر یک نه هفت و مجموع هفت هفت است پس شب قدر هفتم
 ماه رمضان است و خدا می تعالی فرمود که لیلة القدر فیها من العظمی شری
 یعنی شب قدر بهتر از هر روز ماه است و کسی نداند که به چند حجت بهتر است
 مکرر در حضرت رسول ص الله که چون شب قدر باشد خدا

تعالی امر کند به جوئیل که مرکب برسانند هفتاد هزار کوشش و هر کوشش هفتاد هزار
فاته و بهر قاندی هفتاد هزار فرشته می آیند بر زمین و علمی سبز بر بام کعبه زینت
جوئیل را شصت هزار بار می شد که بآن هر روز می کند و هر بار ولک هرگز نکند به
مکرت قدر که در آن شکستاید یک بشرق و یک بمغوب لکنه امر کند فدای
تعالی بمیکائیل تا همچنان مرکب برسانند و بر زمین آید و علمی سفید بر بام همد
مصطفی نرند و سرافیل هم را امر کند تا همچنان مرکب نرند علم سرف بر مجراه
پست المقدس و عزرائیل است درین شب فرمان بیاید که نیاید و لکنه فرستگان
را فرمان آید که در شهر و فرمایا و کوهها و سر راه و مسجد مرا کنند و گردند
و سلام حق تعالی بمؤمنان رسانند و فرشتگان گوید بار خدایا اگر درین شب
بزرگوار کسی در قلوب باشد مکنم گوید که دیگر کردایش آن کردید تا مبادار
نوند تا در راهدار بایند و سلام ملک تعالی بوی رسانند و نوری شب قدر
بوی نمایند و آن نور رحمت خدا بود و در آن نور رحمت خدا و هر که آن نور نبیند

هر حاجت که دارد و هر مرادی که بخواد حق تعالی بدهد و هر که در آن شب به نماز بنشیند
 حق تعالی بخودی خود بروی سلام کند و هر که سدره باشد در عبادت بود جبرئیل سلام
 حق تعالی بوی رساند و هر که در خواب بود فرشته تکیان بوی سلام کند که سلام حق تعالی
 منقطع از غیر خون صبح به جبرئیل گوید سلام مردم جبرئیل باری تبارک و تعالی
 گوید یا جبرئیل حق تعالی درین شب بزرگوار در حق امتثال حضرت محمد ^{صلی الله علیه و آله} و لطف
 نمود جبرئیل گوید حق تعالی همه نظر عنایت دارد و احسان نمود که غفر عنکم و کفایت
 نرا غفر که غفر عنکم و کفایت نرا با برزید بکر چهار طایفه را که رحمت نموده که
 ایشان در میان آسمان و زمین مسلط بود مگر آنکه ایشان توبه کنند و اول آن
 و ثانی عاق لایبویه یعنی پسران کریم کردند با پدر و مادر و رستم قاطع الرحیم یعنی آنکه
 با خویشان خود رحم بهر دو چهارم ختم البسین یعنی آنکه با برادران مسلمانان ختم کند
 سومه این چهار کوفه را طاعت در میان آسمان و زمین مسلط بود تا مگر توبه کنند
 رسول خدا که هر که یکبار در این شب چهار رکعت نماز و هر رکعت فایده یکبار باری

از نماز پنج بار و قل هو الله احد بنزد پنج بار چون از نماز فارغ شود هفتاد بار بگوید و
استغفر الله رب و اتوب اليه چند آن ثواب باشد هر شب قدر را در بایسته
باشد **در سوره قمر** هر که در شب قدر چهار رکعت نماز بکند زود در هر رکعت فاتحه
یکبار و قل هو الله احد چهل یکبار و چون تشهد را قرائت کند پس از سلام رود بی راست
زین نهند و چهل یکبار بگوید بخت الوجود اللهم انقم مني حجتك استغفر الله و الله اعلم
و صد بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و صد بار بگوید لا اله الا الله
و صد بار بگوید الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم بگوید
و دعا کند که حق تو حاجت را دور کند و چنان بود که هر شب قدر را در بایسته
باشد و هزار ماه روز داشته باشد و هزار برج و هزار عمارت کرده
و هزار دینار صدقه داده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار رطل
طعام فقرا و مساکین داده باشد و بر پدر و مادر رحمت کند و بر کس در کس
کند و در دنیا و آخرت جای خرد نه بد الهی علیه محمد و آله و سلم است ماه رمضان

وَبِشَدِّ قُدْرَتِي بِرَحْمَتِكَ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ وَرَفَعْتَ سَمَاءَ خَالِ تَنْجِي صَم
رُمْتِي لَزَلْتِ لِعَصَافٍ صِفَ لِهَيَّوْنَ وَرَأَى وَلَا كُنْ عَيْنَ صَمٍّ نَمَّ سَاهُونَ
فَمَكَافَاتِهِمْ لَوَيْلُ وَيْلُ رَسْمٍ دُرْكَ اِلَيْتِ لَزْدَكَاتِ حَتِّمْ هَيْهَاتُ قَى تَعَالَى
كَهْ فَوَيْلُ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ اِنَّ فَوَاقِصَ مَا رَزَقَ لِّلْبَصْرِ دَانُ تَنْجِي
رَزْدُ شَرِّ دَانُ سَهْلُ رَسْلِ دَانُ مَا دَى سَبِيلُ قَدْوَةٍ مُنْقَوَاتٍ وَرَبِّدُهُ رَسْرُهُ
مَوْجِدَاتٍ مَصْبَاحٍ صَبَاحٍ رَبَّ اِلْتِ حَتَّ كَعْبَةٍ فَتَوَّتْ فَتَدْرِفُهُ هَفَا بِدَرْخَطَةٍ
وَقَا لَعْنِي مُحَمَّدٌ مُصْطَفَى مَنِي مَسْفِرًا يَدُكَ لَهْنُ لَمْتَانِ مَعِ صَهَارُ كَرْدِهِ مَهَاشُنْدِ
نَمِيتِ كَرْدُهُ نَمَازُ مَكِيدُ زَرْ دَعَى اَللّٰهُ دَوَامٌ وَلَكِيْنُ دَرِ نَمَازِ سَهْلٍ سَابِقُ مَكِينُ
يَعْنِي اَرَكَا نَمَازُ رَا بَه جَانَمِي لَوَرَنْدِ وَلَنْدِ وَقْتُ مَمَكِيدُ رَنْدِ جَانَمِي اِيْتِ لَنْ
وَيْلُ يَهْشَدِ وَيْلُ نَامِ دُرْكَ اِيْتِ لَزْدَكَاتِ صَرْنَمْتِ وَفَنَفُ حَتَّ وَلَدِ
لِهَيَّوْنَ حَتَّ فَمَكَافَاتِهِمْ لَوَيْلُ مَكْرَدِهِ حَتِّمْ كَاهِي مَكِيدُ رَنْدِ دَكَا هِي مَكِيدُ زَرْ دَعَى
اَلَيْتِ لَنْ دَرْغَمِي يَهْشَدِ دَعْنِي دُرْكَ اِيْتِ لَزْدَكَاتِ حَتِّمْ صَاهَا نَمَ قَى تَعَالَى

میفرماید ما لکم فی صلاتکم قالوا لکم نکت من المصلین وصف المصلون واما
فی صلاتهم فاشعرون کرده چهارم زبانتند که در نماز کدازند و در نماز خاشع
باشند فمکافاتهم فی جنة پس چائی ایشان در رشت باشد فبما کنه حق
تعالی میفرماید که قد رفح المؤمنون الذین هم من صلاتهم فاشعرون یعنی فلاح
در ستاری میباشند بآن که ایمان آورد و اند و آن مؤمنان کسانند که در نماز
خشوع و دیگر میفرماید که صل فی الجماعة اعطاه الله تعالى عشرة کرامات اولکیت
فی عمره و الزیادة فی ماله و الحفظ لعیاله و التضعیف لخصاته و یکنیز
لیثانیه و تسهیل لکرامته و ضیاع فی قبره و نفیل فی میزانه و کجاءه سفی در کانه
و مود فی درجاته یعنی هر آن بنده که توفیق ربانی حاصل کرده تا در نماز حقوق را
به عجزت بگذارد حق تعالی او را به شریف شرف اول برکت در عمر برسد
او در محرم زیاده در مدوی کنند و کرامت فرماید سیم عیال او را در برده
خط خود بکنند و در چهارم لکنه نامه دورا و اعمال بخیه بگوید بچم گناهش محو فرماید

ششم جان کنده بود و در آن نود و هفتم تار یک کورشن بود ششم نوزده و پنجم
از یک کورشن کرد و دهم از درکات و نوزده از آن باید و هم در نوزده که کورشن
حسین و آنش باشد و پادشاهان و خودشان با بیاورایان و دولت از سر
برگیرند و مردمان با جماعت را و دلج از کتف در بر بیاورند و موصوفان
در آن درگاه نفسی بزنند و دانش و نوزده و در عرصات بزنند و نوزده
عدل در آن بزنند و اهل جماعت را به بخت رسانند و آنحضرت رسالت
میفرماید و شبی جبرئیل نزد یک من آمد و گفت یا محمد حق تعالی بول
مرا بیا فرید و هر روز و بر عبادت که درم ناهین که بار سخن گفت
بیکلام و زبان که یا جبرئیل گفت لبیک یا فرید و کار من گفت من بستم
و کورستی گفت تو خداوندی منم منده و ضعیف تو بود از آن هیچ سخن گفت
ناهی و هر روز و بر عبادت که درم پس نداد که یا جبرئیل گفت لبیک یا فرید
تو هر روز و کار من گفت لبیک یا فرید منم منده و درسی و نوزده

با من که جبرئیل و کسری گفت و در کرامت تو حق تعالی در شبانه روزی
پنج بار با تو در امتنان تو سخن میگوید یعنی نماز پنج وقت است که با پروردگار
خود سخن میگوید اگر گذراننده دانستی که چه مفهم می استند و با که از میگوید
هرگز با حق و راست خود نمک استی و فرموده حضرت ^{سید} که هر که نماز پنج بر عبادت
بگذارد بر جانشینان توفیق بر آید که همان بود که در و طهره کرده باشد
و بنده آزاد کرده باشد و هزار دینار بصدقه داده باشد ^{فرموده}
هر که نماز مابد و برای است و جان کند است و نماز پیش برای مکنه بانی
نماز و دیگر برای امرزش بدینا و نماز شام برای گذشتن بی و صراط
و نماز حقن برای روشنایی ظلمات و خدا بر پنج وقت نماز را در
کلام محمد بر پنج باب آورده است اول فرموده ^{لَقَدْ} ^{رَقِمَ} ^{الْصَّلَاةَ} ^{لِدُلُوكِ}
الشَّمْسِ ^{حَتَّى} ^{رَقِمَ} ^{الْصَّلَاةَ} ^{لَطَرَفِ} ^{النَّبَا} ^{رَقِمَ} ^{فُسُحَا} ^{لِلَّهِ} ^{وَحِينَ} ^{تَمُوتُونَ}
چهارم و سبج به سجده رکعت قبل طلوع و سبج پنجم و سبج ششم رکعت صبح

تقوم و این خوف نماز از خوف از پنج سوره یا دو کار ماند دست نماز باید و از اقامت
نماز پیش از ابراهیم نماز دیگر از یونس و نذات م از موسی و نماز خفص
از عیسی و از دست مکه از یاد کار حضرت محمد المصطفی و در آن در هر
ساعت یک هزار شصت و یک نماز است و یک هزار شصت اقامت و در هر
فرقیه و چهار صد و یک رکعت است و در هر شصت و یک رکعت و در هر رکعت
نماز و عید بیست و یک و در آمدن نماز نیت است و بوسه نماز کن
و خطه نماز فائده و حتم نماز شصت و درون نماز سلام روایت کنند عید عید
که گفت سیزده فرمود که روز قیامت چون ضایق جمع شوند ندانید
که با اهل محضات قیامت بدایند که اهل راحت گشت گفت دانستند
که نماز به جماعت چهار روزه اند بر خیزید به بهشت رودید لنگاه
بار هفتاد و پنج روزه رخ مردان لایه و در ده چشم در زبانی و در شصت
در میان ضایق لایه و زبان فصیح گوید که فدای تو را به چهار کرده

مردم کماشته در اول رکعت آنکه در رکعت نایک نماز می شنوند و بعد از آن وضو می
شنوند و دوم رکعت آنکه در رکعت است هر که ده بستاند سیم کسیکه منکر بوده باشد
چهارم کسیکه صورت کرمی کرده اند مرابین چهار کرده را با نیش برزند و گفت
رسول که دلی پرستی روز قیامت مرا نیست و من دورانه سیم را بر آمو
ختم بکرمیت و باران را و بگفتند و گفت بار رسول الله ان طاعتی گفت
نیک کنند نماز جامع و چهار بار در دنیا نه چند و در اوقات و قدری
نقانی دورا بد و هر مبتلا کردند اول برکت از نیش برود و تمام سبانی روشن
بود سیم خلق را بر او دشمنی کردند چهارم بوقت برکت کار بود و نور کردند
نخ از دنیا نشد و کرمه کردن رود ششم در وقت برکت زبانش بسته کردند
مفهم در خواب منکر و بگردد مانند ششم خوشنودی و در دنیا نه چند و تمام
بر او و نور کردند و هم عفویت کافران بشد و رسول الله که برکت
با در آنکس ترا که در تارک میسر آید و نماز کنند و قدری نقانی را در اوقات

نوری تمام بدین فرموده رسول الله که چون صبح بیدارید و مردمان مسجد بخندند فدائی تان
گوید نظر کنید ای شیخ بر کمان بوی بند کمان من که افتاد کرده اند از مردمان
مرا بر خواب و بیدارید و اند نماز فریضه را به جماعت روا کرده بوقت جلالت من
که نور انوارش مجزای ایشان از ای شیخ کمان بنا فریدم خلق را و ستر از آنکه
نماز بابداده جماعت بگذرد و حاجی خود فرار گیرند تا افتاب برودن آید
و در منزلش دورا مرغان هوا و ماهیان دشت نزد خدا و رسول عزیز گردد
آنسو بی ماکد از رسول فرموده که چون بنده شومین نماز بخیزد و بگوید الله
اکبر از کائناتان پاک شود چون بالله من الشیطان من الرحیم بگوید چهار
هزار گنج در دوزان دوست گشته و چهار هزار در بدر محو کند چون رخصه
بر خوانند صیانت بود که بوزن خود ز سرخ بصدقه دهد چون رکوع صیانت بود
که حجی و عمره به حاجی الله باشد و چون سر از رکوع بردارد و وسیع الله
لمن حمد و بگوید نظر کنید فدائی تان سوئی را در رحمت و سعادت و چون

سجده کند بعد از هر روزه و در این سجده و چون سجد و روزه را بگذرد

بگوید یا سوره هر روز قرآن است ثواب از آن کردن سوره بنویسد

و چون نشهد بر خود کند حق تعالی هشتاد و هشت بر وی بکشد و تارک را عتق

روئی عن جابر الاضاری قال رسول الله من اذعان تارک را عتق

بشیء فکانتا قتلنی و قتل محمدا و نبیای و من کسا عویانا من تارک را عتق

فکانتا زانی مع دمه الف مرة و من سقى بشربة الماء فکانتا مائة

الف من سقى بشربة الماء و حضرت رسول ص الله علیه و آله فرمود

هر ضریبی کند بنهار یا چنان بود که مرا کشته باشد دنیا را کشته باشد

و هر که بپوشاند برهنه بنهار یا چنان بود که ظاهر خود را ناکرد و پوشاند

هزار بار و هر که شربت آب بدهد چنان بود که هزار بار خانه کعبه را

غواب کرده باشد و اینها قال النبی ص الله علیه و آله من اوق سبیل

مصحف و زین سبعین بکرة و قتل سبعین مفرقا لا تقرب الجنة فم ترک

الله و آله

ملکون و لایکھس ملہون و فی الزبور ملہون و فی القرآن ملہون و علی

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و یحییٰ علیهم السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام
که ترک کنند نماز جهالت در تورات و انجیل و زبور و فرقان ملعون است
در حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی علیه السلام فرمود که روزی بکنار دریا
گذارم بگردم ماهیان بسیار دیدم در عذاب کفتم بار خدا یا این عذاب
ماهیان از چه باشد ندانند که با موسی معاشی خود را بر دریا زن موسی
علیه السلام دام عصاره بر دریا زد و در حال ماهیان با او دست و فرودشان
حضرت شد موسی گفت ای ماهیان عذاب شما از چیست ماهیان گفتند
با سوزند از شمشیر کینار دریا گذشت که دندان را در دریا میگردانیم و شمشیر بی نماز
بود دندان خود را بکنیم و پدر یا ندانست که ما همی آن دندان را فرود برده
شویم آن ماهی ماهیان دیگر عذاب میکنند پس دری بگورستان که بی نماز
رفتن کنند قال البنی صلی الله علیه و آله صلوٰة عاد الدین فمن لاقم الدین ومن کما
فقد هم الدین یعنی نماز ستون دینی است هر که بپا دارد و نماز را به پای داشته

بیشد دین خود را و هر که ترک کند نماز خود را و بران و فواید کرده باشد
در پنج دار و حضرت زکریا علیه السلام روزی که در آن روز قیامت شود و قدری
تعالی کند و میرا از زخ مردن است که نام آن کردم و بوش و بر آن کردم
استمان هفتم و دوش بر زمین هفتم و دمان در از مشرق تا منوب پس
در میان ضلایق آید و ندانند ما و از این که قدری تعالی مرا و مرده است
بر چشم پس بجهت چون مرعی که در آن بر چند اول به نماز آن را حرم مانع
از کبوده را سیم خا را از صبارم و در کمران را پنجم یک و در سیمین دنیا
کنند ششم ریا خور آن را باب در میان این است به اینها از این الاموال و اکو
در این بانی که در میان است و در آن خورید ریا نه کند و نه اندک بسیار
و میرسد از قدری تعالی تا بر هید از آنش و زخ حضرت رسول ص
که هر باشد بر رتبه و رتبه استندان که رتبه دهند و رتبه نهند
هر در زخ باشند و هر که از نام حرام جائمه در باشند تا در میک

بگوشته باقی باشد که طاعت را و قبول میت و نه پزیرند را و در آن
اگر چه رتبه دهند و رخصی باشد یا نباشد حضرت فرمود لعنت بر آن
کسی که رتبه ستاند بر آنکسی با و که رتبه دهد و لعنت بر آنکسی که در میان
و دشمنی و هراتشی و میا بچی کند الحی حله امت محمد و علی و آلهم را از رتبه خود
نکهداری یاد که العالمین باب در بیان ما بیستم قوله تعالى ان الذين ياكلون
اموال اليتامى ظلماً انما ياكلون في بطونهم ناراً و سجدون سبعين و اى
بر آنکس که بخورند مایهتیم را بستم و بجا بر آنکه چنان است به خوردن انش
و انش از زبان و گوش و بینی ایشان بدر میآید و در ایشان از عذاب در
و آنکس که قوله تعالى ولا تقربوا مال الیتیم الا بالیتی هی حسن متنی پیچ رانده
میفرماید که هر آن که مال او بخورد و بر ایشان ستم کند و هر چه تواند بکشد در حق
ایشان نماید و محفلت میبستیم کنید فرمود که با کوزه بستم آب خوردن
رودان نیست و بستم را که بر فرمودن رودان نیست تا بالغ شود و کیل بستم

بود که هر دو را بوجو میگوهری کند و اگر فروش زبان نذرش و بخرد و بپا کند
زیادت شود و اگر دلم دهد بگردان دهد و اگر سود کند تمام را به بیم دهد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که رحمت کند فدائی تعالی بر آن کسی که بیم را
مکیت دهد تا علم دین به او رسد و بیم را سنت کند و حمایت نماید بدو که
بهترین خانه آن است در آنجا بیمی خوشتر باشد و او را بگوید دارند و
بهترین خانه آن است که در آنجا بیم از روزه باشد و او را بگوید دارند
پس هر گاه گفت بهم نهاد گفت خوشتر به هر کسی که بیم را بگوید دارند
است که در بهشت باشد حضرت فرمود که هر چه برادر را بشی است از پیش
ایمان چهار مرتبه، اول دست شققت بر سر بیم فرمود و در آن قوم
زمان بوده که بدست مرحمت نوازش کردن بیم نان در دست به رویش
شکست دل داد و چهارم مرد از کار دنیا دور را باری نمودن و هر که آن بوده
را بر بخاند همان بود که بپایان کردن خانه فداسی کرده باشد و هر که

بنی را بکربانده و شش فدائی تعالی بجز و تا بنیم شاد شود و شش قدر را بکند
فرمود که پنج قومند که فدائی تعالی بدینان نکرده و نظر رحمت کند اول کسی که
بر بنیم ستم کند و دوم ستم کننده عالم باشد ستم در رُوع کو چهارم در ویش
منکر پنجم بر زنا کنند و دیگر رسول الله فرمود و بر من عوفه که دند که است
کرده بدین رُوع زودند اول حاکی که از موضع بی باکی باشد ثانی باشد
شش را و یک آن دو بود و سوم بگری که بخیل بر کوفه باشد ستم در ویش
ناشکر را و یک دوه دند که بهشت روند اول شهیدان و دوم فریدگان
که طاعت خدا و اطاعت خواجه خود کرده باشند ستم در ویش با بر
با بر یک عذر و دشمن باشد و عقیده گوید که فدائی تعالی شکر کرده را دشمن را و دو
شکر کرده را دشمن تر از دشمن اول فائق را دشمن تر و سوم نوا کند و یار را
دشمن تر سیم منکر را دشمن در در ویش منکر دشمن تر لبها باز فرمودند
که فدائی تعالی شکر کرده را حجت تر و در اول هر چیز کار و هر چیز کار

جود نزد دوستدارم و هم سبب دوستی تر دارم و در ویشی ترا دوستدارم

سیم اهل توافع را دوست دارد و نواز کند توافع را دوست دارد

که هیچ طایفه اند که صدائی تعالی که بادش از خورشید و نور کاه ایشان

بالتش و زخ خواهد و برای هر یک خانه بنا کنند و در آن خانه بالتش برارند

اول این فونی در بستند حق رقیب نزد انصاف از خود و ندید قوم رئیس

فونی باشند در ایشان و در اوقات کتند و در سخن به دلیر گویند و میران

فوی و ضعیف تفاوت کنند سیم بر آن که زین و فرزند خود را با طاعت

حق تعالی حکم کنند و طعام را هر خانه خود را زوجه خوارم بپزد کنند چهارم شنبه که

مزدور بر کرد و در آن نزد کار فرماید و مزد و براند و چم نزد یک کاهن نزد خود را

و در ندانند و الهی همگی را از خواب غفلت بیدار کرد و از بختی بآینه الهی

از حضرت حق تعالی که بر اینک کسی بخرد و لیکن چون صحبت

در کنار شود و حال آن مرد در از صحبت منع کنند و باز بزرند و خود هم کناره

بگذرد آنکه عقوبت از روی همه را دریا بد چنانکه وحی کرد و بپوشید این نوع
که من از قوم تو نمیدانم هر کس را حواله هم ادا کرد و از آنجمله چند هزار کناه کارند
و شصت هزار کناه پوشید گفت باز فدا یا بکنان از اسب چیت حق تعالی
فرمود و بکنان با کناه کاران منتهی شده اند و از بهر رضای من با
بش آن خشکی بنشیند بدین سبب همه را ادا کرد حواله هم کرد

که مردی نزد یک پسر دین الله را داد و گفت یا محمد مرا از کدام کارها خوشتر است
نزدیک است یا بر حق آن حضرت فرمود که پسر تو رحم و در مودف کردن
باز گفت یا رسول الله کدام کار دشمن تر است نزد یک فدا می گفت
ترک اینها و گرفتن فدا را رحم بریدن و ترک در مودف و نهتر منکر کردن
در میان سخن آن رده گفتی و کافر شدند از قومی را کسی از موقت
باز دارد و ایشان عذر آوردن که ما را در کور تو نه خوانند گذارشت
و دیگران دست از در باز دارند و گوید راست کوته دانشم کافر شود و آن

قوم بقوت و کوفت نشوند و موقوف از برائی رفائی فدائی تعالی
باید دانست بدانکه در موقوف چهارست اول بدل هتم بر زبان
ستم بدل چهارم بیاد اگر بدست شوند بخشی زبان نمی کنند و اگر
شوند بدل از آنها کنند و اگر شوند بیاد و طبع کنند در موقوف
کنند. راجع هر گاه باید داشت اول عالم و دنا باشد و هم عوالتی
و لازم و دین خواهد بود و گشت بهشت در آتش و دوزخ از کتا
کاران باز دارند چهارم باید که مرد و مرد و مرد و مرد و مرد و مرد
را بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
مرد و زن و بچه و مرد و زن و بچه و مرد و زن و بچه و مرد و زن و بچه
مرد و زن و بچه و مرد و زن و بچه و مرد و زن و بچه و مرد و زن و بچه
که گفتند خطشان نوازند که مرد و زن و بچه و مرد و زن و بچه و مرد و زن و بچه
بدان کار کردند که در پیش کوهی است که از آن کوه نفی

میگویند و در آن کوه کوشک است که آن کوشک را رشت و خورند

که او را صد درخت و از هر درمی تاورد و یک ماه بعد در راه است و باز

کنش بند اندر را مگر بوقت علم عالمان با بوقت بخت طبع فاضل

اما او از علم فاضل تر است از عبادت مفاد ساله که روز بروزه باشد

و شب بنهار و بجهت طاعتها و در جنب این قطره است در در بانی مرزک

در زبول الله که هفت کرده مرد مرا

در پس از ثواب بنویسد اول کسی که بنام کند تا در آن نماز گذارند

و هم مرد و یک چشمه یا کاریز می کنند که مردم از آن نفع پیدا می کنند و چون

وفایان قرآن نوشتن باشد چهارم کسی که میشت میهند

در میان مردم بخیم یک درخت نشاندند که تا مردم از آن خوردند

درخت میوه ششم کرد و یک مردمان را علم حق را میوزند که تا بدین سالها

زیاده کنند هفتم مرد و یک فرزند صالح داشتند باشد که مادر و پدر

مذکور دعائی خیر کنند حاتم را هم گویند که قدر چهار چیز ندارند
مگر چهار کرده اول قدر خود را ندارند مگر بدان قدر مدد رستی
ندارند مگر بدان قدر عاقبت ندارند مگر خداوندان محنت
قدر زنده کنند ندارند مگر در دکان عاقبت است که سه هزار فرد
موش بکنند اول بیست شدن و بیست هفتم و اگر کون شدن مالا
سیم مکرر را جامه و لباس خود دارند و هر که هر کس بسیار
باید کنند حق تعالی او را سه چیز کرامت فرماید که توبه
کردن بزودی اندک و بکثرت و در طاعت و هر که مکرر
فرد موش بکنند سه چیز ویرا حاصل شود اول فرد موشی
توبه هفتم ناخوار سندی فدای تعالی سیم در عبادت کامل
بود و مردی به خدمت رسول صلی الله علیه و آله رفت بارش را
مرا بپندی ده که دلم خوار کنند کرد و حضرت فرمود از زمینها

دینا و ایمان پسند است و از راههای دنیا قرآن و از شنیدن
عی و از عبرت‌های دنیا مرکت و فرمود که غنیمت دارید
چون چیز در پنج وقت خواب از پیش از بوی مندرستی را پیش
از بپاری فراغت پیش از نشستن نوای بگری را پیش از زور
و پیش از زنده‌گذاشتن از مرکت پرسیدند که بار اول
الله بهترین مردمان گمانند فرمود و گفته در پنج حضرت
باشد اول گفته بعد از دست حق تعالی مشغول باشد
و هم گفته طمع از مال مردمان بریده گردانند و هم گفته هرگز
از دست بود و بوسه نتری گوید مردمانی که با مال از
هل بگردانند که از مال خود غافل باشند و هم گویند که
صلوات ایمان نه پسند مگر سیکه دست از نشستن چیز برند
اول دست از جیب باز دارد و حرکت در علم زنند و هم دست

از هوام باز دارد و چپک در طلال زند سیم دست از خوی
زشت باز دارد و چپک در بیک خفته زند چهارم دست
از رثوت باز دارد و چپک در رستی زند پنجم دست
از مزخ باز دارد و چپک در صدق زند ششم دست از زین
باز دارد و در علم زند عبدالله عباس گوید که از رسول صی رفته
مشبدم که در بهشت حوری است که در الوبت کوبه که در
کبار است و این حور را در پامای و بنا زند و این بهائی
و بنا چون عکسی شود و بر سینه وی نوشته باشند که این
حور نصیب کنس بود که در ولادت شهید ولایتش ندیده
باشد

و از حضرت امام
حجیرها رق مشغول است که در معنی ربی که آن ذکر کنیم
عند الله تعالی یعنی کردی شما نزد خداوندی تعالی متقی ترین

شهادت و متقی را کشت که دل از همه منی بریده است و توکل
بر خدائی تعالی کنند سخن که در کفر یا هم کفر باشد بگوید
و پس بعضی عدالت است هر که کافر کرد و طاعتش که کرده بود و
تجاه شود پس باید که زبان خود را گشاید و تا کفر نکند که قدرتی
را شکیست و این را بگوید و با یک آیت از قرآن و با حدیثی از پیغمبر
ص که آیه میخواند کافر کرد و اگر کسی گوید که من از ربی با مصلحتی میترسم
که از خدا خوفان عدالت کافر کرد و اگر کسی گوید من میدانم که مؤمن
استم باین کافر کرد و در کفر میمانم و کونیه بیایم که قدرتی
دان و بگری گوید به رت الله تعالی را بکنس بیاید کافر اگر کسی گوید
بیایم بپس علم رویم رو گوید بیایم را در آن کاری نیست که اگر کسی
گوید از خدا بزرگم اگر این کار کرده باشم اگر این کار کرده باشم
کافر کرده اگر کسی گوید سوگند نه بدو و نه بدو است بوزن

حوزد کافر کرد و اگر کسی گوید بیکرا که مسلمان را در گوید مسلمان را
میدانم کافر شود اگر کسی گوید در غایب عدنی و ضار و ضار
باشد اگر در گوید نو عیب و استی گوید در ری اگر کسی کافر کرد و
اگر کسی گوید در ری سزاوار کافر کرد و اگر کسی گوید من
حکم خدا را چه میدانم به خوب شمشیر و کار میکنم کافر شود اگر
کسی بگفت نماز بشود گوید در ری چه عفت است کافر کرد و
اگر کسی گوید نمازندان کسی زنده است مرا غم نیست کافر کرد و
اگر کسی بر یک فرض بر یک فرض باشد می تواند و فرض
در گوید لا حول و لا قوة الا بالله و لا یغنی عنکم کفر
نمود اگر کسی گوید که نماز میکنی گوید نمیکنم کافر کرد و اوقات
آن است که میان قوم هرزه کوته و مزاح کنند و زبان کنند ری
روایت است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرموده

هر که خود را در زمره کناه کرده که عذرش را تعالی کناه بخیر
دور از بد بخت کناه اول کرده آن است که شرکت بر عذرش تعالی
بد و حرم را هیز است سیم ناسیدت چهارم رهن بودن
زختم عذرش تعالی پنجم غم خوردن ششم ریا خوردن هفتم
وی کردن هشتم نهم کمان بد روغ دادن دهم حذف محض بارزدهم
سوکند بد روغ جور زده هم روزی کردن سیزدهم غم ناتی کردن
چهارم زنا کردن پانزدهم سوره کردن شانزدهم در روز یکشنبه
کردن ایندهم عاقبت شدن بر بند و مهر و هر که خود را
از کناه کرده که عذرش را تعالی دور از چاره
حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه

که چون صبح بدیدید مردمان بمید رسیدند عذرش تعالی گوید از فرشتگان
بوی بند هکان که افتاد کرده اند مرا در غایت مرا بر خواب و بگردانند

نہ جانتا کہ وہ رہنما ہوتا تھا لہذا اس کے نوزائیدگی میں ہاتھ نہیں دیا

مزار می فرستگان بنام فریدم عشق را حشر در زلزله نماز باید بود به

به محبت یکدیگر زندگی و جای خود قرار

کردن و ارفاق با مروجین و

امروزش غمزه میسند دورا

مرغان، پرندگان و ماهیان دریا

میرزا محمد علی درویش غفر الله عنه

ماہنامہ الکلیا - سہولت

المسجد النبوي الشريف

روز چهارشنبه ۱۵ آذر

١٢٣٤

کاتب محفوظ فیروز آبادی از قلم فیضی الله رب العالمین این مرسوم کلر مخدیه مبارک

میرزا محمد علی خان

روز یکشنبه روز چهارم از اردبیل راه می افتیم
روز دوشنبه در کوهستان ها و در میان جنگل ها
در کوهستان ها و در میان جنگل ها

کتابخانه جامع الہیاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا لا كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
ولذلك فإن الذكر تنفع المؤمنين ابتدای وعظ وافتتاح بند کیرغم
طول زبان نفس در میان مشکلم به بیان کلام ملک کرد انم و شند
تیز کام فکر ترا دراحت با تراحت کلمات طیات مشرعه سعادت
الدر حدیث جامع الففاحت حضرت رسالت پناهی جولان
و هیثم و مشرعه معانی از شجره سبع المثانی بدست بند بیان باز کرده
و در دامن فاطر محبان افش نم و در جو یار تقدس از کلبن شتره غنچه
کل قفل تھلیل شکام و به بلبل زبان ترا در کلبن و مان بکلمه طیبه شهادت
مشرنم ساریم و از ارادت و صفای شایسته کرامت و ریا و عروس ایمان
در منبه جان بحلیه تجرید اسلام مجلی کرد انم که اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی
الله و چون بر عالم و جاہل و فاسی و عابد و عاصی کا الشمس فیکد السماء
روشن و هویدا است که تقریب بدرگاه علیا و تقلید بارگاه و لا اله الا الله

صاحب دولت واسطه قالب همت میسر میشود و قلندرا تحفه صلوات
زاکیات و هدیه مدح شائنا میات که زبان مقربان فایر ملکوت
دانسته چنان صوامع جبروت در ادای فحشو با حسن قلمها لال
بشد بقیه و بارگاه صدر کانیات زنده خلاصه موجودات حبیب
و شفیع روز جزا محمد المصطفی ص نبی و مرتبه بر سر نعم که غلغل صلوات
و تفریدات شنادان بر آید و جلیل و حقیر موجب حیرت ساکن
قدس باشد و بگویم که صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن این شیر لاجول از
جبهه اعتقاد بر کشیم بر کمان اخلاص نهاده بر تیر بار دوزبان کشیده بر
روی سرود درگاه اله و مسطور در بارگاه نامتاهی مستور و رچیم و منعون
ایلیس بر تلپس مفتون و جنود و سپاه روی آن ملعون اندازیم و از
مجلس محفل باور کرد ایم لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و پس ازین بفرمای کلام معجز نظام خیر الانام الاستغفار اکل الخطا
یا کما تا کل النار الحطب کلمه استغفار بر زبان جاری سازیم که
استغفر الله و اتوب الیه من الذنب الذی اعلم و الذی لا

اعلم و چون انواع نعمت از حضرت عزت جلّ شانز پهلست خواست
 و من طلب غیر و نیج و تعبد بر عامه موجودات میرسد سیرا بر فقیر
 توفیق ادای این کلمات نصحت نماست از دست و توفیق الا
 بالله علیم تو کلت الیه انیب و حسبنا شکرا انعامه بکرم
 الحمد لله رب العالمین و بت اشرح لی صدری و لیسر لی اموری
 و احلل عقدی من لسانی یفقهوا قولی سبحانه لا علم لنا
 الا ما علینا انک انت العیلم الحکیم بسم الله الرحمن الرحیم و یدلله
 المصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون ای عزیزان بدانکه
 خدای تعالی پنج وقت نماز را در پنج وقت به بندگان خود واجب گردانیده
 است و فرموده است که وای بر آن کسانیکه در نماز خود کاملی و غافل
 و فراموش کنند و گفته اند که دلیل پا پستی در نماز آنست که هر روز هفتاد
 بار نماز از او استغازه میکند بخدای معاد و ال البی صلی الله علیه و آله
 اول ما یحاسب به العبد الصلوة و اول ما یشاب به العبد
 الصلوة و اول ما یعاقب به العبد الصلوة یعنی روز قیامت

اول ما یحاسب به العبد الصلوة
 و اول ما یشاب به العبد
 الصلوة و اول ما یعاقب به
 العبد الصلوة یعنی روز قیامت

اول حساب که خدای هم بایندگان خود میکند حساب نماز است و اول
ثواب که دهد ثواب نماز است اول عقوبت که میکند عقوبت نماز است
چنانکه ان قبلت قبل ما سوا و ان ردت ردت ما سوا
فرج فی النار یعنی اگر نماز قبول شود و دیگران قبول میشوند مثل
حسنه و صدقات و خیرات و اگر نماز بدرجه قبول نرسد هیچ چیز
از خیرات و اعمال حسنت بریور قبول محلی نشود و آن بنده را
بدوزخ افکنند نعوذ بالله من غضب الجبار ازین جهت که نماز
اُمّ العبادة گفته اند و رسول ص فرموده که نماز ستون دین است و نماز
شریعت محمد مصطفی است و نماز است سیم مرتبه و نماز اول شریعت است
و نماز اول حسنت است و نماز از اوقیامت است و نماز جواز هم
صراط است و نماز کلید در بهشت است و نماز مهتر حوریان است و نماز
امانت خدا است و نماز رضای خدا است و نماز شیع خدا است
و نماز فرمان خدا است و تهلیل و تهذیب و تمجید و تعظیم است نماز
قرائت رکوع و سجود است و نماز قیامت است و نماز سؤال است

نماز دعاست و نماز سرودیک خداست و نماز حوری از شیطان است
و نماز کفاره است و نماز علامت بندگان است و نماز زینت مؤ
منان است و نماز انیس زاهدان است و نماز عرق عارفان است
نماز ماوای عربیان است نماز صبر صابران است نماز حلاوت
عبان است نماز سیرت مؤمنان است و نماز ستون دین است
نماز فعل صالحان است نماز فعل زاهدان است نماز بر کافه اهل
ایمان است واجب است بر پیر جوان مسافر و حاضر بیمار و
ضعیفان و افتاده کان رسول م فرمود هر چیز از زینت است
زینت دنیا نماز است و زینت آخرت پنج وقت نماز است و هر چیز از
ستون است ستون دین نماز است و هر چیز از چراغ دل نماز چراغ
دل مؤمنان پنج وقت نماز است و هر چیز از اقیانوس است قیمت هرشت
در بهشت پنج وقت نماز است و هر چیز از براءت است براءت
مؤمن از هول قیامت پنج وقت نماز است و هر چیز از شتر است
شتر دنیا آخرت پنج وقت نماز است پیغمبر فرمود هر که در نماز خود

کاهلی کند خدای تعالی او را پانزده جایگاه آوارا عقوبت کند شش در حال
حیات و سه در حالت زندگانی بود اول برکت از عمر وی بسود
و دوم برکت از مال وی به بر دسیم سیاهی صالحان از وی بسود
چهارم خیرات و صدقه که کند ثواب ندهد پنجم هر کاری که کند او را
برکت ندهد ششم هر کاری که کند اجابت نشود اما آن سه که در
حالت مرگ بود اول عزیز معزز بمیرد و دوم بسری بمیرد و سیم سیران
اما آن سه که در حالت کور بود اول در کوستان خرقه جو و دوم کوری
فراخ جو سیم کوری روشن بود و آن سه که در قیامت بود اول احسان
او اندک باشد و دوم خدای تعالی او را دوست دارد و رحمت کند سیم
از کور چون ماه شب چهارده شنبه در قبر خیزد و بعشرات قیمت در آید
و از صراط چون برق بگذرد و بصدیقان در بهشت رود چنانکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که المؤمن کلمع برق و یقی المجرمون
مصعد یعنی در روز قیامت مؤمنان همچنان برق از صراط بگذرند
و در بهشت روند و مجرمان و کناه کاران و خساران و فاسقان بنده

در دست پانهاوه باشند که قال البنی صم اتقوا اربع غارات
ملك الموت فی اغمارکم و غارات الوحوش فی اموالکم
وغارات الدیان فی ابدانکم و غارات الشیطان فی
اعمالکم این خبر صحیح است از سید ثقلین و طاووس حرّمین و وارثین
رسالت و ماہتاب حقیقت و معدن طریقت مرکز جلالت
آن سید بکشد شد از نعت اولولاک لما خلقت الافلاک
ست چنین شهادت که میکند که ای امتان من وای بندگان من
از خدای مع بنیدیشد از آن روز آخرین که دست اجل طبل رحلت
بزند در آن روز ب طبلت و کلاه حشمت از سر فرو گیرد و بر سر مرک
بجواب آیند در الوقت تمام امیتا که در دل باشد بکلی منقطع شود
ای عمر نیز آن برسید از چهار غارت که در دنیا خواهد شد یک در کورد دیگر
در عرصات قیامت اول عارتیکه در دنیا باشد غارت ملک الموت
است که برده جانوران عالم میرسد و کریان جمله میکرد که کل نفس
ذائقة همّه جانوران عالم شربت مرک میخشد و شدت سکرات

و ضربت ملك الموت بهنيد و اين غارت بر جمله خلقان پسر جوان
و سلطان و عالم و جاهل و توانگر و درویش مساوی باشند ای عزیزان
در آن وقت که اجل کسی تمام شود ملك الموت شربت مرگ بخشد
و شدت سکرات می چشانند و روح عزیزان از غالب ضعیف
نخف از بدن بیرون میسر و هیچ حیل و تدبیر و مشورت و تزویر
منع و دفع آن ممکن نیست و نمی باشد ملك الموت رتبه نستاند
و منت التماس نه پذیرد و هیچ جای محکم و هموار و کونک و
خضار و خندق و دیوار او را مانع نکند که قوله نعم اینها نکونوا
بدینا کم الموت ولو كنتم فی بروج مشیة البتة چون مرگ
برسد ملك الموت جان جلد را می ستانند بهر عالم شربت مرگ
می چشانند الموت کاس کل ناس مشا و بدیع مرگ خاست
که همه مردمان را آتش میدن آن لازم است آورده اند که چون
بیمار را اجل رسد نزدیک شود ملك الموت قصد جان او کند و
جنود ملازمان باشند و برایشان اندازد که بروید بگارت جان ^{فلان}

کسی مشغول نشود یک پناهی چشم او را ببرد و یک گویائی زبان او را میرید
و یک شوائی او را ببرد و یک اردای اعضای او را ببرد ای عزیزان
غارت مرگ مشکل واقع است و راج ملک الموت صعب است
چنانکه کابردین فرمودند آه مرگ آه مرگ قصد جانان میکنی میری حذر
حیث خلق را پیمان کنی نه ز سلطان پاک داری نه ز پسر نه جوان
جان پیران می ستایند نقدت کردان کنی کو دکان را دست مادر می کشی
میری نو عروس را جدا از نو جوانان میکنی ای عزیزان غارت
میراث گیران است که چون آدمی در شدت سکرات و تلخی جان دادن
که رفتار باشد در آن وقت میراث بران در فکر آن باشد که کدام
رخت و کدام اسباب و آلات او را بگیریم پیش ازیکه او را بر داریم و
هیچ اندیشه سخنی جان دادن اینمرد نمیکند و کفن از جائه که مباء
کتر باشد با و بیوت نشد تا آنکه مال کمتر خرج شود جهت خودشان باشد
و او را میرند در جای تنگ تاریک می خوابانند و خاک خشک بسیار
او نهسد که در آنجا او را نه پدر نه مادر نه خویشی و نه یاور باشد از و ملک و خانه

منزل او را خودشان تصرف میکنند وزن او را میزنند و در بستر بالین او
میخوابانند و کبریا و او نمیکند مگر در وقتیکه مدعی باید ادعای ملک میکند
در آن وقت میگویند که التماس در کوروی بنشیند و میتوانست که آن
کمند نکرد ای توانگران و مالداران از غارت میراث گیران بشید
و بپسند و در مال شمار رضای خدای تعالی بجویشد که مال دنیا را اعتباری
نمیت مرومیت که رسول روزی با صحاب گفت که ای یاران
کمیت که از شما که مال خود را از مال وارث و دستر دارید یعنی صدقه
و خیرات بکنید سبب مال را در راه قیامت بدست آورید که
آنچه در دنیا است ثواب آخرت بفقرا و محتاجان صرف کنند آن
مال شماست که در عقبی دست گیر شما میشود و هر چه بگذارید آن
مال وارث شماست و در آخرت از آن مال بجز و مال و نکال چیزی
دیگر شما نمیرسد که قال الله تعالی سيطر قون ما بخلوا به يوم القدر
یعنی آن کسانی که مال بسیار جمع کنند زکوة ندهند در روز قیامت آن
مال بصورت ماری گردانند و در گردن صاحبش اندازند ای مال

داران ای غافلان امروز که در دست شاست کار فردا را بید
و بر مال بسیار میازید و بدولت پنج روزه فخر میکند که گفته اند این
چنان بر مثال مردار است که کمرسانند در هزار هزار این مراورا
همی زند محلب و آن مراورا می زند منقار آخر الامر بگذر روزی
وز نه باز ماند این ^{مردار} این دار غنڈ است و معشوقه پیر بشود مکار ناپایدار
ست و نارسکار و معشوقه بشود خون خوار است و هر که زینت این
طور معشوقه کند هر آینه در روز قیامت خواری باعث اعتبار نیست
ای عزیزان دل باین دنیای مکار ناپایدار ببندید که این مجوزه عروس
هزار دانا دست عمر عزیز خویش را ببا و مدهید و باطل و منایع کنید
و مملکت بخروزه عمر را غنمت دانید و در طاعت بگذرانید ای بندهکان
خدا و ای امتان محمد مصطفی و ای پسران محبت و عنا ای جوانان
سعادت مند و ذکا و خود را دریابید و کار را خیرت بازید و خود را از
جمله مؤمنان گردانید و سودای غفلت ^{دل} این بشوید تابع هوا و هوا
مشوید که حضرت حق بی آنکه و مع میفرماید و نفس النفس عن الهوی

فَإِنَّ الْجَنَّةَ فِي الْمَآوِي وَالصَّالِحِينَ آمَنُوا إِنَّا الْخَيْرُ وَالْمَلِئِكَةُ
وَالْأَنْصَابُ وَالْأَدْلَامُ وَحَسْبُ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوا وَلَعَلَّكُمْ
تَقْلَحُونَ ای عزیزان بدانید که خمر بلیه است و خوردن آن مشعر کفر است
است زیرا که خدای تعالی واجب کرده بر کل بالغ و عاقل تکلیف
شرع را اول شرایط تکلیف عقل است یعنی واجب است که متکلیف
عاقل باشد تکلیف عبادت و فرمان برداری خدای تعالی است و هر که او
عقل ندارد لایق فرمان برداری نیست زیرا که عقل ندارد و دیوانه
و دیوانگان را خطا و خلل بسیار واقع میشود بسبب خمر خوردن عقل
او زایل میشود بسبب اینکه هرگاه آدمی سقمل شود از میج گناه خود
باک ندارد در مال خوردن مسلمانان و غیبت ایشان کردن
آورده اند که ابن بلجم ملعون علیه العزیز بنی از زنان اعدای دین رای
عاشق شده بود خواست او را بزن بخورد و در آن زن را بوی
ندادند و مقهور او حاصل نمیشد پس کافران گفتند که اگر خواهی که مراد
تو حاصل شود امیر المؤمنین را بکش یا کلام الله بسوزان یا خمر بخور پس

این ملعون خمر خوردن اختیار کرد و عقل آن ملعون زایل شد.
خود گفت آن جوکار دیگر بکنج امیر المؤمنین ^ع بقتل آورد خود را بگفت
خدای تعالی رسا کند که خمر خوردن و خمار باختن و انصاف و ازلام
بکار داشتن حرام است و انصاف جمع نصیب است و نصب آن ملک است
که کافران انرا بت خوانند روز عید خودشان کافران و کوفسند
و شتر بر سر آن ملک نهاده قربان میکردند و میکنند که بخدای تعالی
تقرب میکنند و ازلام جو بهای خمر است و آن معروفست پس خدای
مع خمر خوردن و خمار باختن و بت پرستیدن را بر آورده است و
حضرت محمد مصطفی بدین معنی اشارت کرده است که شارب الخمر و
عابد الوثن لواء یغی خمرهم چون بت پرست است و فعل شیطان است
و صنعت ناپاکان است و شیوه عاصیان است و عمل کافران است
و ازین بد پر نهزید و در باشد فردای قیامت شرمند شوید که
قوله نعم انما یؤید الشطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء
فی الخمر والمیر و یصدکم عن ذکر الله و من المملوءة فهل انتم متنبهون

• یعنی شیطان لعین دشمن شاست و جمله بنی آدم متابعت وی میکنند
و مراد ابلیس بر تلبیس حاصل میکند ای عزیزان تابع شیطان مشوید و
دایره خماران بیرون آید و کلمه الاستغفار زبان برانید و توبه کنید
بدرگاه خدای تعالی در آید که منور در توبه باز است باز آید باز آید
که کافر کبریت پرستی باز آید که در که دین در که نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آید و هزار که توبه کنید سر انجام کار عاقبت
احوال خود را اصلاح آورید و پیدار باشید حضرت رسول فرموده
که هر که خوار باشد به توبه میرد چون ملک الموت بجان کبر فتن او آید باز
مست باشد و قیستی که ویرا در قبر نهد مست باشد و چون منکر گیر
آیند مست باشد از سؤال منکر گیر بیرون نیاید و در جهنم دارند
که او را سکران گویند در آن وادی چشمه است از خون و طعام
خمر خواران از آنجا بودند و است که خمر خواران را در آن
جهنم بیست سال اندازند و فریاد العشی گویند که از تشنگی و کمر شک
بمروم هیچ کس بفریاد ایشان نرسند بعد از بیست سال قح

بیاورند از آتشی پیر کرده مست کنند و بوی کشیده از واید و بدست
خاران دهند تا باز خورند و ایشان از ناله تشنگی سقراط باشد چنین
بستانند و نزد لب آرند لبهای دیده شدن گوشت و پوست و
روی ایشان از تاب کرمی فرو ریزد در آن قدم افتد قال الله
وان لیتعشوا یغاث بماء کالمهل لیشوا الوجوه یلبس الشهاب
وسات مرققا عمر تو کند شسته است بستی مستی نیاز خود پستی
خود را فرو ترازم دارد تا در بنود ز خاک پستی خواهی که نعم خلدایی
مردار بست فکن که رستی ای عزیزان چون خاران قدمی از
آتشین باز خورند دل و جگر و روده های ایشان پاره پاره و صلا و صلا
فرو ریزد و بیخ و شدت سکرات مرگ نباشد قال الله نعم یتجرعه
یکاد لیسغه و یا یثیها لموت من کل مکان و ما هو بیت
و من و ما فله عذاب غلیظ و هرگاه که گوشته ها و پوستهای ایشان
فرو ریزد و حق هم دیگر باره گوشته ها و پوستهای ایشان را بر و یاند تا دیگر
باره بپوزانند و بنامی مکافات عمل خود بپرستند که مورد نعم کلمات نفیست

جلود و بدلائم جلود اغیرها لمد و قوال العذاب رواست
از معاز جیل که روزی بخدمت رسول ص از معنی آیه پرسیدم که یوم
نیفخ فی الصدور فتاتون افواجا چشمهای مبارک وی گریه
شده فرمود یا معاز مسئله مشکل سوال کردی و از اکابر بزرگ پرسید
یا معاز بدانکه عاصیان امت فردای به پست سکه کرده حشر کنند
و هر گروهی را بصفت دیگر و صفتی را بهشت دیگر بجزای قیامت
دراورند و بتدیل صورت ایشان میکنند تا هر که پسندد باند که ایشان از
جمله عاصیان اند و از آن پست سکه کرده بکطیفه از سیاه روی باشند
و از رق چشم و لبهای ایشان تکیه فروشته و زبان های ایشان تا
رسیده و شکمهای ایشان تا ناف آویخته ایشان مستان باشند
پس خیر اند چون دینوا لکان منادی ندا کند که ایشان آن گروهند
که در دنیا خمر خورده اند و به توبه مرده اند ای عزیزان به پیشید که حال
خمر خواران فردای قیامت چگونه است ای عزیزان ^{حاشا} فاسقان
مشفقان و عاصیان را خطاب با عتاب مفرماید که در آخرت

قلوبكم من بعد ذلك فهو كما الحجة او اشد قسوة وان من الحجة
لما يتفح الانها يعني که در عاصیان و فاسقان و منافقان سخن از
شکست بسبب اینکه بعضی از سنک شکافته میتود و از و آب می آید
از بعضی کوه از ترس خدای عز و ان منها لما یحیط من خشية الله
و جای دیگر میفرماید و لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لوابت
خاشعاً متصدعاً من خشية الله پادشاه عالم میفرماید که اگر
این قرآن را با چندین اوامر و نواهی موعظ در روز آخرت بر کوهها
محکم و استوار فرستادی با وجود محکم و سنگین دل خود پاره پاره و خطره
کنی از ترس من از هم فرو ریختی پس آدمی بمیرد او را در کور نهند کور او را
بیشتر در چنانکه هر دو جانب کور بهم آید پس آدمی به پوشش گردد و چون
به پوشش آید نباید بفرمان خدای عز و کبوی تا بروی زمین زمین بوی حسد
کبوی اکنون در شکم من آندی ناله میکنی لشکر آن روز نکردی الحال
آنچه کردی از پفرمانی تو را بسیار باید نالید و هیچ تو را سود ندارد
آن روز که در دار دنیا بودی در جمع کردن مال مشغول بودی بخت

وستان و فاسقان خود بکند رانیدی و لهذا امر و نهی تقیه میکردی
اکنون بجای تو را بفرما در سر کج شدند و حستان و ندیمان و کجا
شدند و حستان ^{میدان} و ندیمان و کج شدند خوششان و عزیزان شرا و قهر
نهادند و تنها گذاشتن و نشستن و بقیست اموال تو مشغول و تورا غریب
و پسر و بجای تنک و تاریک گذاشتن و فراموش کردند چنانکه ^{حضرت}
امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید عیالی فی الحیوة تشغلتونی و بعد المآل
لا تقضهونی اذا امامت میرانی قسمتیهم و فی المغفوة
القمونی یترک قادری لهذه قبری کان قادری لا تقوی
آورده اند که عبدالله عیسی گفت قدر چهار چیز کسی نداند اول قدر جوانی
کسی نداند مکر پیران و قدر عافیت کسی نداند مکر اهل بلا و قدر تشنگی
ندانند مکر پیران و قدر زنده کسی نداند مکر مردگان حضرت شیخ حسن
بهری ره الله میگوید که مکر دشوار تر است از نیکه آدمیرا پاره پاره کنند
و ده اعصاب در جسد و یکت زنند بجوشانند حضرت عیسی غم مرد و رازند
بگردی بفرمان خدای تعالی که کافران گفتند تو کسانی را زنده میکنی

که درین زودی مرده اند باید کسرا زنده بکنی که در ایام قدیم مرده باشند
عیسای گفت انگس را هم زنده میکنم بگویند که اتم کافران گفت که سام
این نوح را زنده کن که قبر او را ما میداریم عیسای سر بر سام این نوح
رفت پس الله عیسای دعا کرد و گفت بار خدا ای سام این نوح زنده گردان
عیسای گفت قم بآوردن الله پس سام این نوح زنده شد عیسای گفت ای سام
موی سرتو چو سفید شد است که در زمان شاموی سرت سفید نمیشد
سام این نوح گفت درین ساعت ندا شنیدم که ای سام برخیز من
کمان بروم که قیامت برپا شده از ترس بتول قیامت موی من
سفید شد عیسای گفت چند سال است که مرده گفت یا عیسای
چهار هزار سال است که مرده ام و هنوز تلخی جان کشدن و سگرات میرک
از من بدر نشده است روایت است که سلیمان عا گفت که رسول الله
یکم در این پیدا میکند پنج چیز را غنیمت دانند پیش از پنج چیز اول
جوانی را پیش از پیری و تندرستی را پیش از بیماری و توانگری را
پیش از ذرویشی و زنده گانه را پیش از مرگ قدر پنج چیز بسی علم است

زیرا که او میرا در حال پیری اینقدر طاقت نیست که خمی را بجا آورد
و در جوانی تواند دستدرستی تواند اما در پیری آن نتواند که دستدرستی
تواند و در حال درویشی آن احسان کرم نتواند کرد که در حال توانگری
میکرد و در حال زندگی اطاعت میکرد و بعد از مرگ طاعت او باز ماند
پس واجبست که بنده را که در حال جوانی جهد کشد در عبادت پروردگار
خود و توبه کند و در عبادت تقویت کند که پیری و ضعف است شاید که بر
پیری نرسد توبه را بجا نیاورد بکن تا که پیری نرسد باید که در حالت زندگی
خود را ضایع نکنند و عمر خود را بلبو و لعب صرف نکنند و عمری که بجهالت
بیطالت گذرانند تا تاسف خورد و باقی مانده را غنیت داند و بعبادت
گذرانند که حکمی گوید که توبه جوانی مستی در پیری سستی پس خدا را
کامی پرستی روایت کنند که رسول صمد فرمود به پسرش بیمار رفته دیدم
که ملک الموت در بالین وی نشسته بود گفت یا ملک با و رحم کنی که وی مرد
مؤمن است گفت بشارت باد بر شما که من مؤمنان را رحیمم با تیرین
کاینات پس ملک الموت گفت والله که من چون جان بنده را قبض کنم

اهل آن خانه بانك و فریاد میکنند ما بر کسی ظلم نکرده ایم اگر شما در امر خدا
راضی شوید صبر کنید که شما در آخرت ثواب دهید اگر صبر نکنید از
ثواب غیب محروم مایند گفت اگر من خواهم که جان بسپارم نمی توانم
تا فرمان رب العالمین برسد در خبر است که حق تعالی در روزی عظیم
آفریده است در آن دریا جزیره بزرگ آفریده از آتش و در آن جزیره
ماری آفریده از آتش درازی آن مار و پهنائی آن جناب باری
میدانند و بدان او مهر باشد تا روز قیامت قائم باشد روز قیامت
که شد مهر از دندان او کشاده شود منادی ندا کند که ای حیة پس آن
مار آواز هولناک بر کشد چنانکه اهل محشر گویند وانی بخار آن و غم از آن
آورده اند که موسی در مناجات از حضرت قاضی الحاجات سوال
کرد که بار خدا یا نظام ترین بنده کسان کدامند حق تعالی هم جواب فرمود
یا موسی آنکس نیک عبودیت رنجش کند و مردم را برنجانشند از مزیت پسند
روایت است که حضرت رسول ص فرمود که هفت جایگاه هست که تحت
خدای هم در و نرسد اول خانه که ایمن از امانت بود یعنی در امانت خدایت

کنند

کنند و عیم آن خانه که ششمی از دنیا رفته باشد و با اوصیای خود وصیتی
کرده باشد مردم آن خانه بجا نیاورند سیم خانه که درو خور باشد چهارم
خانه که مال باشد زکوة ندهند پنجم خانه که زن مال از شوهر خود در ز
ششم خانه که زن فرمان شوهر خود نبرد هفتم خانه که زن از شوهر طلاق
ستاند در خبر است که رسول گفت چهار کسند که خدای تعالی نماز ایشان
را قبول نمیکند اول انگس بانک نماز بشود و نیاز جماعت نزود
حرم انگس مال دارد زکوة ندهد سیم انگس که بر لایق پدر مادر نما
نخستند باشند آورده اند که آن نبش که حضرت محمد مصطفی علیه السلام بجای
رفت پسرافیل رسید دید که صور در دنان دارد یک چشم بعرش
نگاه میکرد و چشم دیگر در لوح خود الحفظ انگس است رسول گفت یا
اسرافیل پس اسرافیل جواب داد گفت السلام علیکم یا بنی الله
حضرت گفت ای اسرافیل در لوح من کسری و هر چیزی را میدانی گفت
بلی میدانم و عدد خلق و عدد دستارگان و عدد دانتهای باران و
یا محمد و کار از برای من دشوار است بگو ای که امتان پو بعد از نماز

فریفته خود صلوات بر میفرستند من از حساب ثواب او عاجزم باینکه
برادر مسلمان بر مسلمان راحت رساند و ثواب فضیلت او را
نمیدانم از بسیاری ثواب او روایت است که حضرت می گفت در
شب معراج قوم را دیدم که کبهای ایشان فرو رفته چون مانند شتر
و شکمهای ایشان چون کوه مرتک تراز کردند و از دمان ایشان
ز قوّم در قندج های آلتین بایشان میدادند رسول می گفت یا اخی
جبرئیل ایشان چه قومند جبرئیل گفت یا محمد تو ایشان را نمیدانی
ایشان خمر خوارانند از امت تو قندج آلتین را حوستر دارند از خمر
خوردن رسول می در خطبه خود فرمود ای مردمان زنهار از زنهار
که از خمر خوران برسید که خمر سر کرده و مشعشعتهاست در خیرت که
محمد مصطفی هم را یک صیابه نیک نفسی صالح نام بار سوار و نماز
میکرد و در هر یک پنجم یک زن نابکار بود روزی بدر مسجد درآمد
صالح را صدا زد بر در خانه خود در خانه را بسته صالح را گفت یا
باس من در اندردن تو را کاری دارم آنگاه خمر بسیار و گفت بخور و گوشت

پایه

بشیره خواره در پیش من نهاده گفت این طفل را بکشتی و الا فریاد بر آرم
که صالح آمده خانه من میخواهد مرا زنا کند مرد صالح متعجب شد گفت یا
خدایا طفل کشتی نشاید و زنا کردن هم نتاید پس خمر را بخورم و
توبه میکنم پس چون یکقدح خمر پدید بخورد و مست شد بان نابکار
زنا کرد در مستی کودک را بکشت و حیدان طاعتی که کرده بود
یکقدح خمر پدید خوردن ضایع شد در رسول فرمود که از خمر بپرهیزید
که سر کرده و دکان ثانی است رسول گفت چند کنند خدای تعالی
ایشان را بسبب خمر خوردن لعنت کند اول خمر خواره خمر فشارنده
پس آنکس که برای او بیفتارد چهارم حال خمر ششم کسی که فرو راند و بخورد
هفتم خمر خورنده نهم خمر خواهند رسول فرمود که از خمر خوردن بپرهیزید
و این مقرر را که بیان کرده شد از خود هر کسند تا بلعنت خدا شود
اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و من یشتد و تفاخر
بکم و تفاخر بالاموال فالاولاد یعنی بدانید که زندگانی دنیا چرم
بازی کودکان است و لهو و جوانان است و نیست بر پوشندگان است

و تخلص و بقاء است و تقاضی ملوکان است بازی کودکان چنین
نماند که کودک باندک زمانی بزرگ شود و لهو جوانان چنین که
اندوهی بدل ایشان رسد و زینت سرپوشیدگان چنین نماند
که اندک بپوشند و تقاضی ملوکان چندان نماند که لشکر بار و ایشان
صد هزاران کوشک برداشتند اندران صد خانها بنکاشتند ای
عزیزان اگر کوشک بر جاست صاحب کوشک کیست و اگر
کنج قارون بر جا خود قارون کیست و اگر باد سلیمان بر جاست
خود سلیمان کیست و اگر رسد سکندر بر جاست خود سکندر کیست
آن کسانیکه این جهان را داشتند این جهان را ملک خود پنداشتند
قضای آسمانی در رسید هم چنانکه داشتند بگذاشتند جدا
ایمانکم و میثاقی شطانتکم بقولکم لا اله الا الله محمد رسول
و علیا ولی الله ایمان خود را تازه کنند و مجلس خود را راسته کنند
و کلمه توحید با خلاصی بر زبان بر آورند که حدیث پیغمبر است که مامون عبد
یقول لا اله الا الله محمد رسول الله و علیا ولی الا ان العرش

يَهْتَرِ بِقَوْلِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا عَرْشِي اسْكُنِي فَيَقُولُ الْعَرْشُ
الْهَآ كَيْفَ فَإِنْ لَمْ تَعْقِلِي الْقَائِلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَيَقُولُ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ أَشْهَدُ يَا مَلَأْتُكَ إِلَى أَنْ قَدْ عَفَرْتُ لَهُ رَوَايَتَهُ
أَزَيْتَهُ كَأَيَّامَاتٍ مَحْمُودَةٍ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَلِمَةٌ تَوْحِيدِيَّةٌ
رَأَى عَرْشُ عَظِيمٍ لَمْ يَزِدْهُ حَقٌّ كَوَيْدَايَ عَرْشِي سَاكِنٌ ثَوَابًا وَازْبِلَهُ
كَوَيْدَ مَلَكَايَا دُنَايَا كَيْفَ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ
نِيَامُ زَيْدِي بِسِيقِ حَقٍّ يَمْنَعُهُمْ أَنْ يَزِيدُوا كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ
كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ
مَنْ قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ أَعْطَاهُ اللَّهُ
بِعَمَلِ الثَّوَابِ لَقَدْ أَمَطَّادُ وَوَرَقُ الْأَشْجَارِ وَغَفَرُ ذُنُوبِهِ
مَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ هَرَبَهُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ
إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حَتَّى تَنْتَهِيَ أَوْ رَابِعُ قَطْرَاتِ بَارَانِ وَبَرَكْ
دَرْخْتَانِ ثَوَابِ دَهْدِ وَكُنَاهُ أَوْ رَابِعُ قَطْرَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فِي الدُّنْيَا لَا أَخْلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَعَهُ يَخْرُجُ هَرَبَهُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ كُنْتُ

فرستد در روز قیامت بدون او قدم در بهشت نهی می ای عزیزان
اگر خواهید که در روز قیامت در زیر سایه علم حضرت خلائق موجودات
حاضر باشید و از کرمای قیامت محروم نباشید بران حضرت و آل او
صلوات بفرستید ای عزیزان بدانید که خدای تعالی آدمی را از هفت
چیز آفریده است چنانکه میفرماید و لقد خلقنا الانسان من سلاله
من طین ثم جعلنا النطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه
علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المصقه عظاما
فکسونا العظام کما یحی افریدم او میر از سلاله از کل و مراد از
اندره خارج از کل است چه از عنده منی تولد میکند و عظام و کما روح
و از هفت چیز روزی شان داده ام چنانکه میفرماید و انبتنا
فیها احبا و عسبا و عسبا و من یثونا و نخیلا و حدیق غلبا
فاکھت و ابنا متاعا لکم و لا انعامکم پس فرمود که من شما را
از هفت چیز آفریدم و از هفت چیز روزی داده ام پس شما کلمه توحید بر زبان
برائید و بر هفت اعضا سجده کنید و از صدق دل لا اله الا الله محمد

همواره و علیا ولی الله بگوئید که هفت کلمه است چون بنده بجا آورد چنانکه
حضرت شاه مردان عیالین ابوطالب میفرماید که کونوا عباد فی الا
فعال چنانکه بکفارت اقرار بنده میکند و بکبردار نیز باشد و غسل جنابت
بکشد و پنج وقت نماز بکند و زکوة مال بدهد و حج بجا آورد چنانکه
حضرت الله نعم فرمود و الله علی الناس حج الیتیم من استطاع الیه
سبیلا و نیز میفرماید که من استطاع و لم یحج مات یمودیا
او محبوسیا و ماه رمضان را روزه بدارید و بعمل خود وفا کنید و امانت
ادا کنید و بهفت اعضا که گفته شد سجده کنید و بنده بجا یارید چنانکه
گفته شد فاسجدوا لله و عبدوا و ان هفت اعضا که گفته شد
و دوست و دشمنان بزرگ پایا و کوزان و پستی و از هفت
چیز پرهیزید که اینکه بخدای معشک میاورید و لا یشک به شیئا
و برادران مکشید و لا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق
و زنا نکنید و لا تقر بالزنی و ربما محذوید و لا تأکلوا الربی و با خدا
در قول خدا خیانت نکنید و لا تخونوا الله و لرسوله و خمر نخورید

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ تَارِكُونَ
وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ وَمَا بَطَنَ وَلَا تَشْرُوا كُنَاهُ كَرْدِي
عمر خود را بیاورد و پافرن خدا کار خود را بپاهاست خستد و بنفس خود
ظلم کردید باز از رحمت خدای مماناسید مشوید و توبه کنید که قل یا عباد
الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
يغفر الذنوب جميعا اذ هو الغفور الرحيم وائتوا الى ربكم
واسلموا لعل توبكم وغافل میشد و بداند که خدای نعم پرندگان
خود متزبان سرازیدر بادریست که انا مرقف من عبادة الشفيق
ای عزیزان بدانید که ادمیراهفت مقام در پیش است اول مقام
که کل نفس ذائقة الموت حویم روی ملک الموت دیدن است باهیت
تمام بوباشد سیم صفت بیماری خود داستن بکار خود ماندن است در وقت
مرگت چهارم منزل کور باید رفتن که تنگ تاریک است و هرگز مثل
انجا نرفته بخفته باشد پنجم روی مشک و بگردیدن است که مثل ان صورت
و بگردیده باشد ششم جواب سوال ایشان باید داد و در محلی که کلف

غم مفارقت دنیا و عالم پخبری از اهل بیت باشد و مضمون در صحیحی قیامت
باید رفتن که در آن صحیح آدمی از غایت کرم عرق بکشد چنانکه تا سر زانو
و کمر و حتی تا سر ناف و فرقه تا زنج در عرق بکشد و در آنجا حساب اعمال
اعمال خود باید دادن ای عزیزان در حضرت که روز رسول در مدینه
حیرت کرده و من حیوانان را دید که ایت ده بودند بقیه بقیه میخندیدند
رسول هم روی مبارک خود بدیشان کرد و گفت ای قوم لو تعلمون
ما اعلم لضحکم قلیلاً و لیتکم کثیراً یعنی حضرت رسول گفت ای
من میدانم شما بد ایند مرا ایند بسیار گریه بکنید و هرگز نخندید گفتند
سید کاینات ایچ تو دانی بیا موز ما هم بد اینم انگاه رسول هم گفت حج
یا قوم چون اسرافیل صور دند آسمانها پاره پاره شوند که اذ التما^{لثقت}
و ایضا فرمود و بیت الحیال نبیا فکانت هباء منبثا و در وقت
آسمان و زمین هیچ جانوری نباشد الا یعرف از فرشته که فافاخ^{نفخ}
فی الصور فصعق من فی السموات و الارض الا ما شاء الله جبرئیل
با صلابت خویش و میکائیل با قوت خویش و عزرائیل با فضل خویش و اسرافیل

باهیت خویش از حضرت حق برسد روایت است که یک از اصحاب رسول
گفت در شش اربشهای تاریکی او از شنیدم که شخصی در مناجات است
و گریه و زاری میکرد و دیدم حضرت امام حسن بن علی بود که میگفت انا بن
لینس بن منک المجبور العفوک من عذابک استجیر انا العبد
المقرب بکل ذنب وانت الیّد الوری المجیر وان عذبتنی
فلذنب منی وان ترحم فانت بد جدید من نزوکیک او
رفته شناسم که چه کسی نگاه کردم دیدم که حضرت امام حسن مجتبی
که روی مبارک خود بر زمین گذاشته و زار زار میکرد و من گفتم
ای امام جد تو حضرت پیغمبر که کلید شفاعت همه بدست اوست و پدر تو
عمر المرفعی است که قسیم نار و جهنم است این کسریتن تو از هر جهت
گفت ای ابو سعید مگر این آیه را فراموش کرده فاذا نفع البصیر
فلا انساب یلینهم یومئذ ولا یتائلون عن خفت
موازیذنا و لک هم المفلحون ای عزیزان هرگاه فرزندان زاده
رسول خدا از روز قیامت چنین ترسان حیران باشند وای بر کنه

کاران به طاعت و پیمائش چگونگی خواهد شد ای عزیزان چون
اسرافیل صور در عقبه آسمان و زمین افتد و ستارگان فرویزند
چنان شود که هیچ مخلوق موجود نباشد و تزلزل در آسمان افتد و
ستارگان در آسمان فرویزند و کوهها از هم بپاشند دریاها خشک شوند
آنگاه حضرت حق سبحانه تعالی گوید لمن الملك اليوم یعنی کی باشد
پادشاهان و قارون و عمرو و لشکر ایشان و کی شدند آن کافران
که در دنیای دعوی خدا میگردند پس تا چند سال الله تعالی صفت لمن
الملك در دهد و هیچ افریده زنده نماند و نباشد که جواب دهند
پادشاه عالم خود را جواب دهد که الله الواحد القهار و از سرور
کائنات و خلاصه موجودات محمد مصطفی و ائمه است که اول کسی که روز
قیمت زنده شود اسرافیل باشد او صاحب صور است و صور را چنان
سر باشد یک در زیر عرش و یک در تحت الشریا و یک در مغرب و یک در مشرق
در آنوقت جهت زنده کردن خلایق صور مد و گوید که ایها العظام
الباسه النحیه و ایها الجلود المترقه اجمعوا باذن الله فی

استخوانها پوشیده و زنده ای پوستهای پاره پاره گشته و خاک
شده فراهم آید با بر خدای ۴ پس اگر او میرا گشته باشند هر عضوی مادر یکسر
برده بقدرت خدای ۴ بهم پیوندند و چنانکه یکموی دی کم نباشد و خبر
است که آنروز تمام خلایق زنده شوند و سر از قبر بر آورند قوله نعم اذا
لقوا ربهم اعمت لهم انوارهم و اخرت خلایق از اول
قیامت سراپا گردند و ایشان حق برهنه باشند چنانکه حضرت
رسول فرمود که یوم القيمة جفانا و عریانا و اما از غایت
ترسند آنکه تن خودشان برهنه است یا پوشیده یارب ان عت
که نفع صوری آید بگوش و زتن هر روزه از هیبت همی بد بگوش انبیاء
اولیایان خردمانند و گوش کرد و از هیبت زبان مردان هم خموش
آنکه آتش پدید آید و اطراف عالم را فرو گیرد و یکطرف را در سمت مغرب است
و خلق از ترس آتش همه در سوی مشرق روند تا ارضی شام روند که حشر خلایق
انجا خواهد شد چنانکه حضرت امیرالمومنین ۴ فرمود که اذکر و فو تک
عند ربك بالشام ای عزیزان آن روز سخت روزی که بدراز

بسر خود بگیرند مادر از فرزند برادر از برادر بگیرند و دوست خود
که مبادا بر خودشان خصمی کنند که قوله مع یوم یفقا المؤمن اخیه
وامت وایله وصاحبته وبنیه وآن روز بهشت در دست
راست بیاورند و در خرابه دست چپ منادی ندا کند که وامت
ووالیوم ایها المؤمن و مجرمان را از مطیعان جدا کند و بسیار
باشد که مادران را بدوزخ و فرزندان را در بهشت و برادران یک را بدوزخ
و دیگری را در بهشت و در هم فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و عیان
غللای التثین در گردن دهند و کینه کار را این را بر روی کشند و بعضی را
از پشانی موسی آرد آنرا گرفته پیای آزار و شکنجه میکنند و هر طایفه را
بعذاب که رفتار بد و زنجیر زندای عزیزان امروز در دنیا بجان هم
دیگر رحم کنند و توبه و استغفار کرده باشند ای رقم کرده توفیق کنه
نامه عمرت این حرف سیاه ای عزیزان اگر عمر تقبلا دهند مرکب به طرف
نشان او کنند و دست اجل مهلد فراق بان دوست نغمه ساز آغا
کنند و دشمنان خیر می آغاز کنند و وارثان حلقه در در پرده کمال نشینند

در خبر است که چون خلق آن سر از گور بر آورند در قیامت حاضر شوند
در حرارت آفتاب ایشان را مستولی کند و از تاب آفتاب بدن
ایشان کداخته شود چنانکه گویند که درازی آن روز پنجاه هزار سال
باشد و اهل قیامت مدت بسیار در جزع و فزع بمانند و گریه و
زاری کنند و آخر به یکدیگر بگویند که مادر دنیا که بودیم ترس از سلطان
و پادشاه که داشتیم و اسطوخوایتم نزد اکابران میرفتیم چون خود را
از عهد ایشان بدر نیاوردیم پناه بکسی میردیم تا در ورطه میگذشتیم
الحال همه کار بر ما سخت و دشوار شده است پس ما را پناه بکشتی
برودن که او را بدرگاه خدای عز و جل و منزلت تبار او شفاعت ما
کند و ازین عذاب و عقاب ما را براند پس زای اهل قیامت
بدان قرار گیرد که ما را پیش ادم ابوالبشر باید رفت که پدر همه
امتان است و صفی خداست و اذ قلنا للمله ثلک اسجد و
لا دم بر سر دارد پس لبس علم ادم الاسماء کلها در بر دارد تا
واسطه مانسته کاری از برای عاصیان باز د پس ایشان پیش ادم

عَلَيْهِ السَّلَام رَوْنَد كُوَيْد كِه اِي پِدْر بَر كُو اَر مَار اَدْرِشِ حَتَّى سَجْدَه بَعْد شَفَاعَتِ كُن
اَدَم كُو اِي فِرَزْنَدَان مَن مَن چَنان بَغْم خُود دَر مَانْدَه اَم بِيكُنِش
بَسَب اَنكَ مَن وَفَتِي كِه دَر بَهْت بُوَد مَرَا كَفْتَن كُنْدَم مَخُور مَن تَجَلَف
شَيْطَان كُنْدَم خُور دَم مَرَا اَز بَهْت سِرُون كِرْدَنْد وَ دِلَتِ سَال مَن
رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا كَفْتَم اَمَّا سَبْشَار اَرَاه نَمَائِي كُنْم دَر بَشِ نُوْح بَغْم
مَرُوِيْد كِه سَغْمَرِيكُ خَدَا سَت اَو شَار اَدْرِشِ بَارِي بَعْد شَفَاعَتِ
كُنْدِ پس اِي شَان دَر بَشِ نُوْح ۴ رَوْنَد كُو اِي نُوْح مَار اَبَشِ سِرُوْر دَكَا ر
شَفَاعَتِ كُن نُوْح ۴ كُو اِي مَن چَنان دَر حَالِ خُود دَر مَانْدَه اَم كُو اِي
وَسِيْلَا دَعَا كِرْدَم تَا خَدَا اِي بَعْد عَايِ مَن زَمِيْن رَا طُوفَان كِرْدَا مَّا مَن
شَار اَدْرِشِ اِسْرَا اِيْم رَاه نَمَائِي كُنْم كِه اَو بَغْمَرِيكُ سَت تَا شَار اَشْفَا
كُنْد كِه اَخْلِيْل خَدَا سَت پس اِي شَان دَر بَشِ اِسْرَا اِيْم ۴ رَوْنَد كُو اِي نُوْح كِه اِي
اِسْرَا اِيْم مَار اَشْفَاعَتِ دَر نَزْدِ پِرُوْر دَكَا ر مَالِكِيْن اِسْرَا اِيْم كُو اِي كِه اِي قَوْم
مَن بَقِيْ خُود چَنان دَر مَانْدَه اَم كِه دَر دَا رَدِيَا سِرُوْر دَعَا مَقْلِيْ اَمِيْر
كَفْتَم اَنكَ رُوْز عِيْر كَفَار كَفْتَنْد بَا بِيَا سَحْر اَرُوِيْم مَن كَفْتَم مَن سَا پَرَم

و همراه کفار فرجه و بچم که من بت خانه ایشان را خراب کردم بت
بزرگ ایشان را بشکستم مرا گفتن بت ما را تو شکستی گفتند نه
بسم الله ساره که زن من بود کفار خواستند که از من بستانند من
گفتم که زن من نیست پس ابراهیم را گوید که من شمارا نزد موسی عم
روید که او کلمه خداست انکه ایشان نزد موسی عم روند و گویند که ما یهوه
ما را در پیش پروردگار ما شفاعت کن که ما را پیش ازین طاقت نیست
موسی ایشان را جواب دهد که من در دار دنیا کافر و کشته شده پیش ازیکه
حضرت حواری نه مع مرا از قتال فرموده یهوه لاجرم من نغم خود چنان
در مانده ام که مرا یاد کسی نیست و اما من شمارا راه نمانی در پیش کسی
کنم که او در نزد پروردگار ابروی عظیم دارد شمار در پیش عیسی روح الله
روید که در نزد خدا شمارا شفاعت کند پس ایشان نزد عیسی عم روند
گویند یا عیسی ما را شفاعت در پیش پروردگار ما کن عیسی عم گوید ای
قوم مرا خبر غم خویشی دارم که مرا در دار دنیا کافران خدا گفتند ندانم
که امروز کار من چه خواهد بود و اما من شمارا در نزد کسی نشان میدهم

تاج اصطفی در سردار دو خلعت لولاک در بر دارد یعنی حضرت خواجه کا
کاینات محمد مصطفی بهترین کاینات و خلاصه موجودات است و فضل
نعم او را از میان انبیاء و اولیا برکنده است و خاتم النبیین است و کلید
شفاعت در دست اوست انکه ایشان در نزد حضرت رسول می روند
حضرت بلفظ مبارک خود گوید یا اخی جبرئیل ایشان کدام امتند که
چنین سرگردانند جبرئیل گوید که ایشان امتی تواند چون حضرت
رسول حالت امت خود چنین پسند گوید که نزد من آید که این شفاعت
مراست انکه منادی ندا کند که بجا اندامتان محمد آخر الزمان جمع
پس آنحضرت شفاعت کند بموجب این ندا تمام امتان دیگر شوند
به پسند که نور از ایشان می تابد و گویند سبحان الله این امت مکرر امت
پیغمبر آخر الزمان است پس رسول خدا ص سر مبارک خود در سجده نهادن خدای
عز و جل یا حمد و ثنا می گوید میخیز پیش از ان تکلف به شد و هنوز میسر
ان حضرت در سجده باشد که جنابش را باقی در رسد که یا حبیب من سر
بردار که مقصود تو را بر آوردم و حاجت تو را روا کردم و کنه کاران

تو را که در دل ایشان منقار در زخم محبت تو و یکتا شدن کلام تو حیدر بودیم چون
حضرت سر مبارک از زمین بردار و جمله انبیا و اولیا در زیر اطم الحضر
الستاده باشند حیران و محترک شده ای عزیزان چه بزرگ پیغمبری خدای
باری بمبارک امانت فرمود که صد بیت چهار هزار پیران و دیگر انفسی و انفسی
گویند و الحضریت و امامتی و امامتی گوید پس بار که امت آن حضرتیم لازم آید
که دست در عروقه الوثقی آن حضرت زینم و پای از جاده هوای و هوای
کوتاه سازیم تا فردای قیامت پیش آن حضرت شرمند نشویم تا بر
روایت است از رسول که در روز قیامت ساعتی باشد که رنج و مشقت
آن ساعت هفتاد و سه مرتبه سخت تر از گذشتن باشد که قورم و آن جهنم
لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم
چون روایت کرده اند که یک ربانی و لوسی ملائکه آسمانی یغی جبرئیل
امین از حضرت رب العالمین آیه نزل دست کائنات آورد آن
حضرت از ترس آیه چنان بگریست که دامن مبارک الحضریت پراز
آب چشم وی تر شده بود هیچ کس از اصحاب ندانستند که این کبریه از

بهر جست پس اصحاب اتفاق کردند بر آنکه فاطمه که حکمگوشه آنحضرت
حاضر کنند تا سبب این امر معلوم شود آنکه زید بن عبد الله را طلب
حضرت فاطمه نفرستند آن حضرت بیاید تا کیفیت معلوم گردد و زید
بدر برای فاطمه رسید دید که فاطمه قدری جو در پیش نهاده بدست آن
میکرد ایندو بدست دیگر سهواً حضرت امام حسین میخوابید و میگفت
که تجتمع هراوة الدنيا بجلوة الاخرة وما عند الله خیر فابق
یعنی تلخی دنیا را و شدت او را بچشیدن تاشاوی و خرمی آخرت را دریابید که
ثواب آخرت هزار مرتبه است از دنیا پس زید این قصه علمانده رسول را با
فاطمه گفت فاطمه عمکین شد و چادر کهنه برداشت بر مبارک آفکند
و روانه شد خبر بملائکة آسمان رسید جمله بنظر آره بایستادند بوی مشک
و عسدر ولایت افتاد چنان بود که هرگاه فاطمه جایی روان شدی بوی
مشک و عسدر ولایت افتاد و چون بدر برای پدر بزرگوار رسید دید
که پدر عالمقام مصیبت زده و گریان است و اصحاب کسرا کرده اند و نوشته
زار می کنند گفت ای سید اولین و آخرین این نوحه و زاری از برای

چست و این غم اندوه از مهر کیت رسول گفت ای جان پدربدانکه حق
سرای آفریده است که اشرا و زخ کویند او را هفت درکات است هر
یک را نام نهاده اول جهنم و نیم لفظی سیم خطه چهارم سیم و نیم سقر ششم
جهنم و نیم هاویه جهنم است که جبار عالم در قرآن از وی خبر میدهد که ان
جهنم لم وعدهم اجمعین لفظی است که کویند کلا انھا لفظی تطاعه للثوی
و خطه است که میگویند انالکافرین سلاسل و اعلا لا وسیع و سقر
است که کویند ساقطه سقر جهنم است که کویند و بوزن الجهم
للعناوین هاویدا است که کویند فاقده هاویدا و ماهیه حضرت
جبرئیل گفت یا رسول الله حق طبقات و زخ را بیافرید و هزار سال او را
بآتش بتاید تا سرفخ شد و هزار سال دیگر بتاید تا بسفد شد و هزار سال
دیگر بتاید تا سیاه شد و هر آتش بوی افروزدند و کرم میکتد انا نمی
آتش و زخ جای ظالمان و فاسقان و خماران باشد جبرئیل گفت یا رسول الله
بهر طبقه و زخ مقدار هزار سال است آتش باشد و بهر بیان هفتاد هزار
کوشک آتش باشد و بهر کوشکی مقدار هزار آتش باشد و بهر صندوق

چشمه باشد از ریم بالایش اهل دوزخ کسانی اند که احکام شرع را اقدام کرده
باشند و با مردمان ناحق کرده باشند مال یتیمان را خرده باشند و وقف را
خرده باشند تلافی نکرده باشند و از دار دنیا رفته باشند که گنہ کاران را
در روز قیامت بسبب افعال شنیعه و انوائی قبیح خودشان هزار سال
بگیرند چنان ریم و بالایش از دیده ایشان آید و از بسیاری کسرتین
از دیدهای درویمهایشان پدید آید پس جمیع شهرهای عاصیان را
زخمی هم برسیاست بزرگ آفریده باشد پس با یکدیگر گویند که ما
صبر جمیع که در دار دنیا صبر کلید راحت بود هزار سال دیگر صبر کنند
همچو راحت نباشد و این آیه بزرگان را شنید که سوا علینا اجر عنا
ام جز ماها لنا من محیوی عمر نیران بدانند که چیزی را محل است و هر
کار را وقتی باشد به وقت فایده ندارد توبه در کور شمانه در صراط
و کسریه در حوزخ شود و ندارد چه توبه در دار دنیا باید نه در لحد و عذر شیان
در وقت صحیح گاه نه در عمر حیات قیامت چندانکه نتوانند امروز
در دار دنیا توبه کنند از گناهان پشیمان شوند و در طاعت و عبادت

پروردگار خود را می باشد و نماز را بوقت ادا کنند و هر نماز که فوت باشد
بجا آرید قضا شده را عمل نماید حقوق والدین و سایر مردمان که داشته باشد
ادا کنند و بداند که از صم الراحمین از انکس و دفع شمارا نجات دهد و
برخیزد کار خود بسیار با ملک مال در نماز اندیشه کن راه دراز
ایدل می سپارنش ای خفته خفته روان ای کرده ناداده جان
برخیز رفتند کاروان ای دل می سپارنش و رفتند محض
گفت یا اخی جبرئیل ما را خبر کن که در هر طبقه از دوزخ کدام کرم و بند جبرئیل
گفت یا رسول الله زود باشد که ترا خبر دهم پس غمگین باز آمد و گفت
یا رسول الله خدای من ترا سلام میرساند و میگوید طبقه تاویه ابلیس و شکر
او باشند و در جهنم جهودان باشند و در سفر منافقان باشند و در سیر
کسان باشند که پنجاه سال دعوی مسلمانان کرده باشند و آخر بسبب مال
دنیا هلاک شده باشند و در خط کبر ان باشند و در لطف منافقان
مشرکان باشند و ایت از نغمه که در تاویه منافقان و کسانند که
کافر شده باشند یا آل فرعون و جهنم مشرکان باشند و در سفر

باشند

باشند و در خطه یهودان باشند و در سیمیناری باشند و در جبهه معاصیان امت
محمد من بعضی النفر و چون بوقت جهنم رسید و خاموش شد رسول گفت
یا اخي جبرئیل بگو که در طبقه جهنم کدام گروهند جبرئیل گفت یا رسول الله
چون بمن گذاری بگویم در طبقه جهنم اهل کسانی باشند از امت تو که
بجای توبه مرده باشند پس رسول بسیار بگریست و گفت ایشان نماز گذارند
و رکنه های میدهند بدوزخ چرا میرند جبرئیل این آیه بخواند و ان منکم
الا وادها کان علی اوبك حتما مقفيا ثم لیخرجی الدین القوا و
ندما لظالمین فیها جثیا جبرئیل گفت یا رسول الله پل صراط
هزار سال راه است درازی او دوازده بار یک ترو از ششتر شتر است
و هفت پرده در اینجا و هر پرده فرشتگان باشند هر که در اینجا بگذرد
سؤال کند اگر جواب گفتند بر من و الا اینجا بدوزخ اندازند و عیان
هزار سال بر فراز روند و هزار سال بر مشب روند و هزار سال هموار
روند و در پرده اول نوشته الا الله محمد رسول پرستند و در پرده دوم
از طهارت و نماز پرستند و در پرده سیم از غسل حیات پرستند و در پرده

چهارم از روزه ماه رمضان پرسند و در پرده پنجم از حق پدر مادر پرسند و
پرده ششم از زکوة مال پرسند و در پرده هفتم از علما نیک بند پرسند
و هر که در جواب یکی ازین مسائل در ماند و پیش غبار گیرد و لرزه در
اندام وی افتد و در تاریکی ماند پس ندای ربّانی در رسد ای فاشگان
بگیرید این عاصیان را بدوزخ در اندازید که من ایشان را عفو نمیکنم
و چون دوزخ در افتد ربّانیاں دوزخ که فزنیگان غلاظت شدادند
که خدای مرم از دل ایشان برده است با صلابت تمام و هیت مالا
کلام بر کرد ایشان در آیند ایشان را برانند بهزار حسرت ندامت
و حسرت و ملامت بدوزخ رسانند نغود بآلله پس جبرئیل گفت یا رسول الله
خدای عز و جل میگوید که پایش آن دوزخ آهن باشد و در زیر یکدیگر اوخته
در زیر آتش باشد و از چپ راست هم آتش باشد چنانکه حضرت امیرالمومنین
فرمود که ناد فوقهم و ناد تحتهم سیر ملون سرا پلا من النادوان
یتغشون یقاتوا بآء ان تریدهم الا عبد ابا اهل دوزخ و شکر کنند
و آتش بپاشند و بنم اندوه و عذاب کرده باشند و هر یک را پرده از آتش

از میان ایشان

از میان ایشان در آورند و بصد زاری و فغان بگویند و بگویند که
ما و پسران بگویند وای بر پری ما و اینها بگویند وای بر مال ما و پسران بگویند
وای بر پادشاهای ما که از دست ما برفت و بر مال چیز دیگر نماند هلك
عنی سلطانید منجبون فی الحیم نثر فی النار سیحرون و بای
خویشان گردیده باشند و هر دو دست فرو شده بر پشت پرون^{آمده}
و مردان را سر ایشان اوخته و زنان مردان را بگویند بر سر ما آید و
ایشان در جواب بگویند که ما را چندان عذاب و عقوبت میباشد
که بشما نمیتوانیم رسید و فرزندان را از او دهند که ای مادران
بر ما آید که در آتش^{در آن} و زخم کسرتاریم که ما را یاد شما نیست و نمیتوانیم
بشمارسیم و سر اهل خویشان بزرگی کوه باشد و تن ایشان بزرگتر
از کوه و چشمشان از عذاب و زخم زرد شده باشد از حدقه پرون
آمده باشد و سر برهنه باشند و موسی سرشان مانند سینه دراز شده
باشد و شکم ایشان پیر از مادر عقب بجا باشد و در تن خویشان

هنگام پوست باشد و هر پوستی عذاب دیگر گونه کنند و ایشان را
بمرک باشد و تمامی مرک دارند یا لیتها کانت القاضی اما
ایشان را مرک و زندگانی باشد لا يموت فيها ولا يحيى و اهل دوزخ
السر باشند و هرگز از اسیری نزنند و زندگان باشند و هرگز
ازادی نیابند که مقربین فی الاصفاد و هر روز هزار بار قصد کربختن
کنند اما بیرون آمدن نتوانند یومیدون ان یخرجوا من النار
و ما هم بخارجین منها و لهم عذاب الیم ایشان را و خفتن
ایشان در میان آتش و زنج باشد و هرگز فرو نه نشینند و سر شود
و گوشت و پوست سوخته گردد و از آن خاک سوخته دیگر باره
گوشت بیافریند و هر باره بسوزانند و هم چنین هرگاه سوخته شوند
دیگر باره بیافریند که کلمات فصاحت جلود هم بدلائل نام جلود
غیرها لذیذ العذاب ای عزیزان در چنین عذاب چون می توانید
سر برد امر و زور در دنیا بی آن خود رحیم کنید و معصیت و فساد
مکنند و از کرده خود پشیمان شوید که فردا اندامت و حسرت سود ندارد

و گوشت

وگویند که اهل دوزخ هزار سال گریه و زاری بکنند که هیچکس نفریاد این
نرسند و بعد از هزار سال ندای ربانی در رسد که ای عاصیان
چست شمارا که گریه و زاری میکنید گویند معبودا طاقت تشکی
نیت ما را شربت آب بخوایم پس حی سحانه بم فرماید که این را
در صیم آب دهند و صیم آنجا است که از آن روزیکه دوزخ را افرید
ست میجوشانند و چون عاصیان آب را خورند هر چه در شکم ایشان
باشد پاره پاره گردد و بیرون آید و در معده و سقوا ماء صیما تقطع
امعائهم و چون عاصیان این آب را بچشند پتاب شوند و بعد
ا بر سیاه پدید آید عاصیان گویند که از آن آب را سیراب خواهند رسید
و ما از آن آب راحت خواهیم داشت و میشوند چون آن آب بر سر ایشان
رسد التشی فروریزد و بر سر دوزخیان چنانکه فرمود انطلقوا الی
ظلماتی قلت شعب لا ظلیل ولا یغنی عن اللهب انھا تمی
بشر کالقصر کانه جمال عنف ورجس اهل دوزخ گریه و
زاری کنند چون امان ندهند یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم

ولهم سوء العذاب واهل دوزخ وایم در عذاب گرفتار باشند لا یشئ
فیها احقابا لانذوقون فیها بورد اولاشرا با و همیشه در غم و اندوه باشند
و هرگز ایشان را خرمی نباشد که هرگاه زمانه آتش را برایشان
حواله کنند بر پوستهای ایشان فرو ریزد اذ اوضعت النار فی ابدان
فهم تتنازع و تحومهم و جلودهم و یشوقد و لهما ی ایشان و تنصدع
قلوبهم در یخیزد شود ابر و ناوی و جوههم و پدید آید در شکم ایشان است
بر کهاشته و علی مؤسهم و بدان و ناعهم و بانک برایشان استرا
و صیاحهم که صیاح البغال و آواز ایشان چون آواز اسکانند و
سُرکان باشند که دعوا هم کعراء الحلب و الذباب و نعره ایشان
چون نعره خوکان و خران باشد کشفیقهم کشفیق الخنزیر و الحما
و در میان پوستها و گوشتهای ایشان ماران و کتر دمان باشند و
گوشت و پوست ایشان چنان بخورند که هیچ چیز نماند الا استخوانها
روح یاکلون لهومهم و دمائهم فلا یقی الا اوداجهم و عضا
هم و ان ماران و کتر دمان چنان باشند که اگر لفظی از دوشان بگویند

مولد و لو ان حید من تلك الحیان تنفس فی الدنیا و ما فیها
فالمشرق الی المغرب زو قیامت روز نیست که دلهای و دمان
پاره پاره گردد و جگرهای مردمان ریزنده گردد و مودم و اسمع یوم
یناد المناد من مکان قریب یوم یجمعون الصیحة بالحق ذلك
یوم الخرج تحت رزج که اسکانها از هیبت حقیم پاره پاره شوند که
اذا السماء انشقت و افتاب و ماه تاب سیاه گردد که اذا الشمس
كدت رستان فرو ریزند اذا البحر و انکد مرت و کومهای عالم
گرد شوند که فقل ینصفها ربی سفافیدر ها غامها صقصفا
لا قوی فیها عوجا و لا امتا و ریانا الشیء کرد و اذا البحار فجرت و منین
مبدل شود که یوم تبدل الارض علی الارض و السموات و یوم الله
الواحد القهلا چه روزی که نامهای اعمال چندین سال پیش آورند که
ها و عمارت کتابید خلائیق السیاده بنشد بابل تشویش که سر که
سر برهنه که یحشر الناس یوم القیمة جفا ناما دست مطاله درین
یکمیکر زده و در هم او یکنه از جانب پشت لطیف آیند که وعدی فعدی

و از طرف دوزخ فریاد بسیار آید که وعده‌ی وعده‌ی امروز آدم
بنوح و زاری گوید که اولادی اولادی و نوح هم گوید که شریعتی شریعتی
و اسیر ایم هم گوید ملت ملت و حضرت محمد مصطفی هم گوید که امتی امتی و
هم گوید عبدی عبدی امروز ندای ربانی در رسد که و امتا ذوا
اليوم ايها المجرمون و او از فراق در عرصت در افتد و طن اندا فراق
و احسرا و اندامتا از اهل قیامت برخیزد که ذلك يوم التغابن خلاق
امروز که کرده و شوند که قوله هم يوم يحشر المتقين الى التخن و قدا
و کناه کاران دور بوی دوزخ آورند و سنوئی المجرمون الى اجهنم و ادا
و کیک زکوة مال نداده باشند و پشانی و پهلوی ایشان را داغ آتش
نهند فتکوی بها جاحهم و جنوهم و طموسهم اهل دوزخ چون
بان هم عذابها به بینند بفرشتگان گویند که از حق هم درخواست کنید
تا عذاب ما را تخفیف دهند و در رسد قال احسوا فيها و لا تكلمون
حق هم گوید ای غاصبان دور شوید امروز با سخن مگوئید که من سخن شما
را امروز قبول نمیکنم چه روزی بود که آن روز که هیچکس را فریاد نرسد پس

امروز خدای تعالی را بخوانید و در طاعت تقصیر نکنید و غیر او را میپرستید که
لا تدع من دون الله ما لا ينفعكم ولا يضركم تحبباً انما تدعون شواک
که در روز قیامت که موقع شدن است هیچ شکی نیست که قورع ادا
وقعت الواقعة ليس لوقعتها كاذبة ان روز برنده است عاصیان
را بدر کات جهنم بردارنده است مؤمنان را و مطیعان را بدر
جات بهشت که خافقه سرافعة در آن روز عاصیان هیچ طرف
پناه ندارند و کمر بزکاه خود نه بپند بقول لا اله الا الله
المفردان روز کومها را بینی که از بهیت خدا رعم از جای خود خارج
باشند و در هموارند و تو حای جمال تحسبها جامده و هي قلوب الخراب
و از بهیت آنروز که کودکان را می بینی موی سر ایشان سفید شده است که
يوم يجعل الولدان شيبا و خلايق من الخصال و ندامت
حسرت سر در پیش افکنده که تو حای الجحيم مون ناکسوار قسهم
عند سبعهم و چه روز بخواه آن روز که کنه کاران را بدوزخ برند حضرت
حجیم از حوض سرسد که از عاصیان پیر شده دوزخ را بسبب کثرت عاصیان

تعجب آید و جواب دهد که آیا زیاده این کینه کاران هستند که بگویند
نَقُولُ لِحَبَّتِهِمْ هَلْ أَمْتَلَاتُ نَقُولُ هَلْ مَزِيدٌ وَرُزْقٌ مِثْلُ
عَامِيَانِ وَفُلُكَانِ وَخَارَانِ در عرصات قیامت آیند و نامه
اعمال خود بپند و چهره در دنیا کرده باشند همه در اینجا نوشته باشند
یا پسند که لا یغاد و صغیرة ولا کبیرة الا احصاها و در آن روز
سرازوی اعمال آویخته باشد و فرشتگان عذاب عمود آستین
در دست گرفته و منتظر فرمان الهی بوده باشند ای عزیزان
امروز در دار دنیا کار خود را ببارید و بصلاح آوری و در توبه بروی خود
بکشاید تا فردا در قیامت بفلاکت و ندامت گرفتار نشوید و
بکشید محروم عذاب با انواع است من و ما آثمم جهنم و سیف من
ماء صدید تیغ عده و لا یکاد یسعد و یأتی الموت من کل
مکان و ما هو بیت و من و ما تده عذاب غلیظ ای عزیزان
بکوشید برای سفر آخرت توشه بدست آرید که دنیا را راحت گاه
آخرت شماست نه جای تصور و راحت الدنیا من عده الاخیر

وهر که امروز در فکر مال جمع کردن خود سعی کند و از فرمان خدای تعالی غافل
بماند و بدین حالت بمیرد و بموت توبه و تلافی نگردیده باشد و فردای در
روز قیامت بجای او در حوض رخ باشد من کا یومید العاجلة عجلنا
له فیها ما نشاء لمن نؤید لکن جعلنا لجهنم یصلها مذهبهم و ما هم
ناچارست دل بر عمر و سن پیر مگردنیا نمیباید بست و بفریب و عشوه او
بازی نمیباید خورد که این عجزه عمر و سن هزار شوهرست و حضرت محمد
او را بجیفه نجس خوانده و طالب او را سک گفته الدینا جیفه و طا
لبها کلاب و هر که عاقل است نجس را جمع نمیکند و چون سک در
نمیرود بقوة بویژه رضا داده در تحمیل زاد قیامت میگوشت کما
قال بنی هم فلیس و دوه عبدا من یفسد و من الدینا آخره فوالله
یغشی بالحق ما کان بعد الموت الاعمال صالح و ما کان بعد الدینا
الا الجنة و النار یعنی ای امتان من تن خوشستی را از او بازید و برای
سفر آخرت بفاعلی از دنیا حاصل کنید و نوشته آخرت خود را بر دارید
و سو کنید بخدا که مرا بحق بنویس خلق فرستاده است که هیچ کس را بعد از

هر که سرای نباشد مگر بهشت و دوزخ پس هر که امروز قدم در مذهب بهشت
شریعت نهد فردای قیامت جای او در بهشت باشد و هر که تابع
او اهل کسی رود جای او در دوزخ باشد نعوذ بالله من غضب الله وقلان
کنتم محبسون الله فاتبعونی بحکم الله و یغفر لکم بعضکم ای محمد
اگر دوست دارید خدای مع را پس خدای مع شمارا دوست دارد و میا
سرزد و هر قدم که در راه عیان نهد خدای مع او را در جهنم جای دهد
و اما من طغی و اتى الحیوة الدنیا فان الحکم هی المای ای عزیزان
بدانند که خدای مع رحیم و غفار است و از رحمت او نا امید شوید که ناله
مع لا تقطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمعا و انمو
ان یسوا الی دیکم واسلموا الید هر چند کناه شایسته تر از هر که درختان
و ریخت بیابان باشد از رحمت پروردگار خود نا امید شوید توبه کنید و از
کرده خود پشیمان شوید بدانکه حضرت باری لطف خود را و احسان
بر روی خلق خود کرده است و انواع نعمت ها را بطفلا و می افریده است
شیخ سعید گفته است ابر باد و مه خورشید فلک در کارند تا توانی

کف آرد

بکف آری بغفلت نخوری مه از بهر تو سرشته فرمان بردار شط
انصاف نباشد که فرمان سری پس از خواب غفلت پیدار شویدی که
حضرت حقیم این هفت را بشما عیب نداده بلکه در باب رجوع
به سوی خود خواهد بود افعبتکم اما خلقناکم عشا و انکم الینا لا رجوع
ای عزیزان هر روز چون ماران از سر فراغت در جره غفلت میروید
و چون موران بدست خردان جمع میکنند که بدانکه آدم صغی را که بد
نشاست بسبب ترک سنتی که نه گناه صغیره بود نه کبیره از بهشت پاکیزه
بیرون کردند مدی خاکدان ملامت آوردند روایت است که آدم
از آن سبب سیصد سال سر بسوی آسمان کرد و از غایت شرم دوست
سال بگریست و چهل روز طعام نخورد و صد سال بجواز آن خود تریکتر
نکرد ای عزیزان آدم با چندین قرب و منزلت و قدر حرمت که
درگاه حق بجو بواسطه ذلتی که از بهشت بدر کردند پس شایسته آن
روزی چندین گناه بسیاری کیند و اصلادر فکر توبه و تدارک آن نیستید
و طمع بدخول بهشت دارید عجیب عقلت یا حیاله رسول میفرماید

که لا یفلح من اتبع نفسه هواها وعتی علیہ المغفره معزور غافل
وای سرور جاهل در سپل گاه کل من علیها فان دنیا نیز اقامت زده
واخرت اسرای ملامت منزل گاه اهل سعادت استین به التفاتی
بر افشاندن چون کوه اخذ گناه میکنی و از خدای مع تبرسی و بکام نفسی
خود گامی باز کنی و قدم در راه اطاعت بند و چون وقت نماز پنجگانه
در آید نگاهلی و تاهلی میکنی نماز خود را در وقت دریاب که از سره
السابقون و الشاک المقربون فی جنات نعیم گردید و از خدای تعالی
تبرسی که سخت دست کسر عاصیان است که آن بپشتن ربک لشکر
و از خدای تعالی تبرسی که زود حساب کننده است که اندر سرع الحساب
ای عزیزان بدانند که حشرمان شمارا از خاک آفریده است و عاقبت
هم خاک خواهد گشت پس این همه طنطراق و بزرگو و خواب و حیرت
و این همه خود بینی کبریا و نمکنی آن وقت که غمره مرکب در تن تو
پدید آید ملک الموت بقضای جان تو آید و شیطان لعین بقصد ایمان
تو آید و جان عزیز تو را از غالب تو بریزد و بعد از آن ترکیب ضعیف

تورا در کف و بچند و براسب کو جو پس سوار کنند و در منزل تنگ تارک
برند و درستان و محبتان تورا در اینجا تنها گذارند و بمنزل خود آیند
پس اینجا تو باشی با عمل تو نه فرزند نه مادر نه پدر نه برادر در اینجا ترا حیات
و یاری نمیکند الا عمل تو که همراه تو باشد اگر داشته باشی والا خاک
بر سر تو چنانکه شمس الدین تبریزی گوید اگر ملک سلیمان با تو در زیر یکین داری
نه ندانی تو ای غافل چه مرکب اندر یکین داری بسدستی حاجت را
چه عزرائیل بستاند بناچار ی ناگامی فرو مانی بگذاری بر بند
سوی کورستان خاک میره بپارند تنی ^{فودله} کاشو و دزد دنیا چنین تو
نازنین داری چه خاک اندر سرت ریزند دل از مهر تو بردارند ^{در غم} سر در خاک مسپارند
بصد ^{در غم} بیچارگی زن فرزند یارانت یکایک از تو بگریزند
فرزندت بومونس نه از باران بویاری سوای دعوی حصان عذاب
خونخ شیران در آن دریای پایان چنین ره در گذاری نگر
منکر از حضرت فرود آیند در قبرت نمیدانم در آن عت جواب
شان چه سان گوی ز تو پرسند اعمالت ز ^{بخت} زره مثقالت فرو

در آن ساعت بمیدانم چه عذر آری چنین راه چنین منزل که در پیش است
ای غافل روایتی که به حاصل ولی موری بیاراری مکن ای کش
الدین ضایع تو باقی مانده عمرت که شکست بد روی فردا هر آنچه امروز
میکارمی ای عزیزان بدانند که قیامت جای بخت است و جای مردم
در اینجا دشوار است و در جمیع الحاقها الحاقه و ما ادبرک ما الحاقه
در آن روز جمیع اولین و آخرین را جمع میکند که آن اولین و آخرین
لجموعون الی صیقا یوم معلوم و چون جمله خلایق بجزای قیامت
حاضر شوند و لعلای ایشان سوخته باشد و تنهای ایشان که اختر
و مظلومان و امن طالبان گیرند و ستم دیدگان از ستم رسیده گان
و از خواهی کنند و خلایق کسوفه کسوفه جمله مستحیر بمانند چون بهشتیان
به بهشت برسند و اهل دوزخیان را بدوزخ و حشر خیان بهشتیان را
گویند که یا لیتی کنت معهم فافترنا عظاما قالوا لیتی هم کمن فی الدنیا
کانت غریب او غامری سلی وعدی نفسک و اصحاب القبی
حضرت بهترین عالم میفرمایند که در دنیا غریب و ارباب باشید و دل در حاکم

دنیا میند و مثل ره گذر معاش کیند و در فکر آخرت باشید آن
مع الیوم عدا و آن مع التبت اجد یح امروز دنیا فروای قیامت
ست و زندگارا یقین مرگ در پست و هر روزی شادی روز عکس خواهد
بود و هر که بزیاده آینه باید ببرد و هر چه کرده است از نیک بد جمله بپند
ای عزیزان بدانند که شمارا در قیامت در خلا بق اولین و آخرین باز
دارند و از جمله اعمال و کردار شمارا پرسند و قفوه انهم سو
مسؤلون و در آن روز جز عمل صالح چیز دیگر یغیرا دشانرسد که یوم
لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سلیم ای مرد دنیا
دار و ای صاحب درهم و دنیا را دنیا را اعتبار نیست بهوش باش
سرا از خواب غفلت بیدار و در فکر تهیه السباب قیامت مشغول شو
و در هیچ طرفه العین از مرگ غافل مباش و چنانکه حضرت امیرالمؤمنین
میفرماید لا تاتى للموت فی طرفی ولا نفسی و ان نفعت بالحب
والحسن و بسیار است که آدمی هیچ مزاج از با در افتاده بگیرد و توجه میداند
که مرگ تو بهمان عنوان تقدیر شده است کم من فنی بمستی و بصب امتنا

و قد نجات الکفاند و هو لا بدی پس عمر عزیز خود را بفعلت بازی
مگذارید و خنده و تهنید نکنید که خنده قهره دل را میراند ای عزیزان
چون مرگ میاید چشید و ازین دارد دنیا رخت برای بقا بایستد
و از وقت مرگ تا وقت حشر چندین غم و اندم باید کشید امروز
پشیمان فایده ندارد و امروز در عمل تقصیر کن و در طاعت سهل انگاری
کن و عمل بد کن که عمل بد پاک میکند اگر چه کم باشد بهتر از آن عمل
که ناپاک باشد بدانکه عمل ناپاک همچون زهر قلب است و از زهر قلب
چیزی خریدن نمیتوان ای عزیزان دنیا بعلیت پوفاست که الدنیا
حبیب لا وفاء له و ملک الموت در قضای ماست و اگر کسی از دست
او خلاصی و شقی پس بایست که حضرت بهترین کائنات محمد
مصطفی را بودی که لولاك لولاك لما خلفت الافلاك در شان
اوست لو كانت الدنيا قدوم و بقاءها لكان رسول الله
فيها مخلد و باوجودا که این بانیان و اولیانانده بر ما تا هم نخواهد
ماند که الموت و لاخ واء له رواست است که حضرت شاه اولیا و

علا المرتضیٰ از خواجہ کائنات سوال کردند کہ بزرگترین مردم کدام
اند حضرت فرمود کہ کسیکه پیشتر از همه کسی تہمت مرگ را کرده باشد
و حضرت رسول فرمود کہ کفی بالموت واعطایعنی یاد داشتن مرگ
در ہر اوقات نیک عظیم است مردمان را چہ ہر گاہ منظور باشد دست
از ہوا و ہوس کوہا کردن اسان ترست الموت کاس کل فاس
شاو بد و البقر باب کل نفس داخل دیع مرگ جامعیت مردمان
مچشد و قبر خانہ است ہر مردمان داخل میشوند ای عزیزان هیچ
خانہ دیدہ کہ اوار تر رسیدہ باشد هیچ زایدہ دیدہ کہ شراب مرگ
نچیندہ باشند ای عزیزان پدار باشند هیچ وزہ از دنیا غرہ مشوید
و در طاعت و فرمان برداری خدای معاف و کاہلی میکنند
قال النبی لا یرفع العبد قومًا عن قدم یوم القدر حتی یسئل
من او بعدا شیاء عن عم فیما افناہ و عن شبانہ فیما ابلآ
و عن مال من این الکتبہ و فیما التفقد و عن عملہ عن تعلہ
وماذا عمل بد حضرت خواجہ کائنات میفرماید کہ چون روز قیامت

شود بند و قدم از قدم بر ندارد تا از عهده چهار سوال بدر نیاید اول سوال
کنند که عمر عزیز خود را بچه که در این دنیا بگذرانیدی چه کردی بپیری
رسانیدی چه کار ساختی پس گویند که مال دنیا که جمع کرده بچه خرج
کرده بقمار بازی یا بر بنای و یا بر عصیان در باختن یا بصدقه و خیرات
یا بدست گیری در مانده کان یا فقری یا قرض داری یا در یافتن
چهارم گویند که علمی که تو را داده ام کراست و خسته و خود چه عمل کرده
روزی که در و طبل قیامت بزنند عاصیان خجسته اند و ندامت بینند
از حضرت رسید کاینات مرویست که روزی ابراهیم در محراب خود
نشسته بود بعبادت پروردگار مشغول شده ناگاه ملک الموت را دید
میاید خکال سرک آراسته گفت السلام عليك یا ابراهیم خلیل الله
ابراهیم گفت عليك السلام یا قابض ارواح اجبت قابضاً
ام ذایعاً یعنی زیارت ما آمده یا بنقض روح ملک الموت گفت ای
ابراهیم زمانت بسر آمده است آمده ام تا اسمعیل و اسحق را بتم
کنم و دل تاجرو ساره را بفراق تو بسوزانم و سزا زین جهان روشن

بدان تنگ تار یک برسم که کورست و ازین سرای حرم برآمد برغم
رسام دست در دامن جان تو زخم و مرغ روح تو را از قفس تن
بسوی آشیان جان پردازم چون ابرایم این سخن بشنید گفت
ای ملک الموت حق یم خلعت بنوت بر صفی جان من کشیده است
و مرا خلیل خود خوانده است ای ملک کشیده هیچ دوستی جان دوست
خود بتاند الملك الموت گفت تو دیده هیچ دوستی جان خود را در باره
دوست خود دریغ بدارد مضایقه بکنند چون ابرایم این سخن بشنید
دل بمرکز داد فرزندان بخدا سپرد پس ماسورا مرحق شد ای مرد
حکمت لقمان داری و او از داود داری ملک سلیمان داری و
قصاحت حضرت محمد مصطفی داری تو را باید در دروازه مرگ درائی
و گذر کنی و بمنزل تنگ تار یک باید رفت قال النبی ص ما باز غفاری
غیر الله جدوا و السفینة فان البحر عمیق و احملوا الزاد فان
السفینة بعد و احملوا العمل فان الناقد بصر و خفق
الانقال و ان الطريق مخوف و مخوف ابن حدیث از حضرت رسول

که بآبازر گفت یا آبازر در کشتی طاعت در آنکه دریای عظیم در پیش است
از برای سفر باز از معاد زادی بردار که راه آن سفر درست است و عمل
را از آرایش مالک و مالیش هوس و هوا پاک کن که فایده بغایت
بصیر و پناست و نفس عزیز خود را از حال الشغال عیان بکتر
کرد آن که راه خطرناک است ای عزیزان بدانند که این دریا که حضرت
فرموده است دریای آب است بلکه دریای آتشین است که واذا البحر
سجرت آن جا که دریای آتشین باشد از چوب نالایق باشد بلکه
کشتی از نور طاعت باید تا بدریای آتشین برنی و خود را از آتش
برسانی که ثم تجي الدين التقوا و نذر الظالمين فيها جيلان
اگر در کشتی از تو طاعت باشد سوار شوی و از دریای آتشین دور
توانی گذر کردن و بجان راحت رسی رسیدن ای عزیزان
زادی که در سفر آخرت بکار می آید تقوی است و پرهیزکاری که قوله
فان خير النواذ التقوى این ترس کار است که خدای تعالی فرموده است
ومن يجتس الله و يتق الله فاولئك هم المفلحون و جهد کنند که عمل

با خلاصی کنید که هر عمر و دلی که عمل مزین و مجلی بر اخلاص نباشد بر چهار ^{سوی}
بازار مخلصان سر از خجالت بسته روی خود بر نتوان داشت و ظاهر
مرکز دایره هوا گیر با صلا بسزد با ثبات علیا نتواند رسید که قوله بعد
الکلم الطیب والعمل القالح یوفعدای عزیزان دل بر دنیا بردارید
که منزل گاه فناءست و محل بلا که اولها بقاء و اوسطها عناء و
آخرها فناء ای برادر دنیا اول جای گریستن و میان او جای رنج
و مشقت و طعنت و آخر او مردن است دنیا بکیم پیل و کاروان سرا
را مانند هر که راه گذرست باید گذر کنند برودان پیل و کاروان سرا
باقیت البته جای استیادان نیست بردهای باید گذشتن که الدنیا فتنه
فتنه فاعبها ولا تعمرها ای عزیزان بدانید که دنیا زراعت
گاه آخرت است که الدنیا من بعد الاخره ای برادر اگر در دنیا جمع
مرادات و مطلوبات شما بر آورده نشود مکنز و نمکین میباشد که رسول
مفرمود که الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر روایت است که کردند
که کسی بزرگ مناجات بدرگاه قاضی الحاجات نمود که الهام معبود چه حکمت

درین که هر که را در دنیا دوست داری بدام در رنج و مشقت است جواب آنکه
که هرگاه یکی از شما دوستان شما در مرض بیماری گرفتار شود و از جمیع
مضرات اجتناب و پرهیز میفرماید اگر چه دل بیمار و نایل باشد
باز از روی تحقیقت و دستیکه با و دارد نمیدهد که شاید که او را ضرر باشد
پس ما حکیم علی الاطلاق میباشیم میدانیم مال دنیا بندهکان خاصه را ضرر
میکند و از درگاه من دور میگرداند لهذا من ایشان را بقدر سدره منق
با و میرسم پس آدمی باید مرتبه خود را بر پای خود بردارد و دل باین حقیقت
دنیا نیفتد و او نداند که روزی عیسی علیه السلام در کورستان گذشت و او از
اهل قبور بزرگوار گفت که ما را بشماره فضیلت برای خمره کان اول آنکه ما
طاعت خداوندیم تو اینم کرد و شماران تویم اینکه ما از گناه توبه تو اینم کرد
شماران تویم اینکه ما خصمان خود را خشنود تو اینم کرد و شماران او از
از قبر بر آنکه ما را بشماره فضیلت است او آنکه ما ضربت ملک الموت
چشیده ایم شماران تویم اینکه ما تلخی جان کردن را دیدیم شماران تویم اینکه
ما تلخی و فشارش کور را دیدیم شماران تویم اینکه ما سوال مشک و مشک را دیدیم

داده ایم ای عمریزان پیش از آن شاد و پرنعمت بدین کنید و جوانی را پیری
و قوه را بر ضعیفی و توانگری را بر کسرت خوشتر را در یابید که این همه
اسباب از دست میرود و آنکه ناله و اندامت و احسرتا شود و دارد
بترسد از آن روزیکه نامه اعمال از قسط گناه سپاه باشد
ببیند پیش از آن روزیکه گویندت بیایم بر خوان اسواد نامه عمری که
سر تا سر خط باشد آنکه بدست تو دهند گویند که فاقما من اوتی
کتابه بشماله و رویرا سیاه گردانند یعرف المحرمون لیسام
فیؤخذ بالنواصي و الاقدام یعنی عاصیان از سرموی بکنزند
بر پای او جمع کنند و شکنجه زده در آتش حوض اندازند و بجای طعام
منقوم و غسلین دهند که شجرة الزقوم طعام الایثم و بر سرید از آن
روزی که درستان دشمن باشند فومند بعضهم لبعض عدا
الامتنقون و بدانکه روز قیامت روز شرمساریست و محالست
عاصیان خواهد بود در روزیست که در سترا و نهانها در آن روز اگلا
اشکار خواهند شد که قوله مع یوم یبلی السواخی فما له من قوه ولا

ناصر در آن روز کما فرائ کونید یا لیتی کنت توابا مفسران گویند
که فردای قیامت حضرت حق بر مرم را در صحرای قیامت جمع
خواهد بیاورد را نیز حشر میکند و ایشان از دست کسی که در دوزخ
ستم دیده باشند بدرگاه الهی نبالند بعد از آن در خاک خواهند گشت
پس اهل دوزخ و بد بختیان کونید یا لیتی لعمراوت کتابد کاشک که نامه
اعمال دنیا مدی بدست ما و ما را حساب او سپرندی و سعادان
گویند ها اقر و کتابید یغی متقیان از روی شادی و سرور گویند که
بیایند نامه اعمال ما را بخوانند و پند و اهل عصیان مستحربانند گویند
و بنا ابصرنا و اسمعنا فادعنا فاعمل صالحا انا مؤمنون یعنی ماندم
عذاب تورا و نشیده ایم کلام تورا پس ما را یکبار دیگر بدار دنیا فرست تا عمل
ما را کنیم و بطاعت مشغول باشیم که احوال ما را یقین حاصل شد از عمل
ندای این که قال اخسوا فیها فلا تکلمون یعنی خاموش باشید که شمارا
امروز هیچ سخن نمیرسد که در دوزخ دنیا انبیا و پیغمبران شمارا ازین واقعه
خبر داده بودند و شما نشیده اید ای پیغمبران اگر بار دیگر دنیا برود

بازند ترا زین میکند ندای ربانی در رسد که اقرء کتابک کفی بنفسک
اليوم عليك حساب نامهای خود را بخوانند و گناه کرده خود را پسند
شرسار شوند و گویند بار خدایا ما ازین گناه ناخبرند اریم پس ندای ربانی
در رسد که اعضای شما از همت یانه گویند بلی بار خداست پس جانب
زبان ایشان را مهر میکند و دست پای ایشان سخن در می آورد
و می پرسد که آنچه در این نامه هست شما کردید باین دست بای و سایر
اعضا کو اهی میدهند که اری ما کرده ایم اليوم نختم علی افواههم
و تکلمنا ایدیم و تشهدا در جملهم با کائنات و انکسبوا عن سر ندای
ربانی در رسد بر زبانیان دوزخ که خذوه فغلوه فخر الحجیم
میگویند این بد بختان را غلتهای استثنی در کردن اندازند و
کشان کشان بد دوزخ اندازند پس زبانیان همچنان کتد و در دوزخ
اندازند نعوذ بالله من غضب الله در خیر است که هرگاه که بهشتیان در
غایت شادی حور و غلمان و انواع نعمت ثابتند گویند بار خدایا
ما را باید که عذاب محزونیشان را برسم پس خدای هم بفرماید که ایشان را

بکناره حور زخ برزند و مالک حور زخ را امر کند که تا طبقات حور زخ را بر دارند
و ایشان نگاه کنند و بعضی پدر خود را و بعضی مادر خود را و بعضی برادر
خود را و خواهر خود را در آنجا که غلغله ای آتش در گردن ایشان است
و روی ایشان زرد گشته و چشمهای از زرق گشته که سال بپله هم
قطران و تنگی و جوحهم النار پس برشتیان ایشان را گویند شما
در دار دنیا چه عمل بد کرده اید که امروز در اینجا بدین عذاب گرفتار
بد حور زخیان گویند که ناز نگرفته ایم و میکنان را طعام نداده ایم و با
سرشته بودم غیبت مسلمانان کرده ایم الحال نیجاست که ما رسیده
که ما سلالکم فی سقر قالوا الی ربک من المصلین و لم نطعم المنسکین
و کنا نکتف بیوم الدین پس برشتیان گویند که شما را باین عملها
بد شفاعت هیچ کس ندارد که فاستفعمهم شفاعته الشافعين
و حور زخیان گویند که دنیا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوم ماضین
هرگاه برشتیان احوال بدین فلاکت و مذلت رسید و بر عذاب کونا
کون ایشان مطلع شوند شکر و نعمت خدای تعالی گویند که الحمد لله

الدى احلنا داما لمقامتهن فقل لا يمينا فيها نصيب ويمينا فيها
لغوب قال النبي ع القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفرة
النيران يعني قبر مؤمنان بوستان است از بوستان بهشت و قبر عاصیان
جاهلست از جانای دوزخ آورده اند که چون آید در کور نهند کور
گوید یا عبد الله ایست من دار المزعج الی دار المحمل یعنی ای بنده خدا
از سر ای کشتن گاه برای برید گاه آمدی بیاتاً چه داری از دار
دنیا چه کرده قال النبي ع ما من يوم الا والارض نیاوی خمیئة
اولها یابن آدم تمشی علی ظهری حتی مشک الی بطنی والثانی
یابن آدم تفرج علی ظهری تحزن فی بطنی والثالث یابن آدم
تضحک علی ظهری تشر تبکی فی بطنی والرابع یابن آدم ذنب علی
ظهری تشر تعذب فی بطنی والخامس یابن آدم قاکل الخ امر علی ظهری
ثم قاکل التوفیر فی بطنی حضرت خلاصه موجودات محمد مصطفی ع
میفرماید که هر روز زمین پنج نوبت آواز کند بفرزند آدم بداند و گاه
باشد که شاد روی زمین بر وی در رفتن گاه شاد و شکم مسنت

ویم گوید ای فرزندان آدم شما خوشحالی و شادکامی در پشت من میکنند
زود باشد که در شکم من اندوه کین و غمناک کردیدیم گوید که ای فرزندان
آدم شما پوست در پشت من خنده میکنند زود باشد که در شکم من گریه
کنند چهارم گوید که ای فرزندان آدم کناه میکنند در پشت من هیچ اندیشه
نمکنند زود باشد که در زقوم میریزید شکم من غافلان تاحند در
عقلت دمی پدار باشی روز شب چون عارفان در شوق فکر کار
باشی مانند اشکریم کور لشکرگاه ماست روز شب چون لشکری
در فکر لشکرگاه باشی ای عزیزان برسید از آن روزی که حق تعالی
خلایق از کوز بر خیزانند سربازان بهر صفت قیامت آیند و هر یک را
نامه اعمال در گردن میچسبند و کل لسان الزمان طایفه غنقه
و مخرج له یوم القیامه کتابا یلقاه منشورا آورده اند که چندی
داشت عماره نام چون پاره از شب بگذشتی بگفتی که قومی حتی انقطع
الطریق و قد مضت القافله و السفر بعبید و التاد قلیل یغای
لان برخیز که راه قیامت در پیش گیریم که قافله بگذشت و سفر در

میریزید

و قدم نهادن مشکل است و توبه راه اندک است حضرت فرمود که آه من قلته
الواد و طول الطريق و بعد السفر عظیم المسنون یغ آه زاد قیامت
اندک است راه سفر هر دو را از دور آمدن گاه سخت و بزرگ چنانکه
خدای عز در قرآن مجید خبر داده که فلانک یوم عیسیر یز قیامت
روز بزرگ است و آنروز خلائی اولین و آخرین را زنده گردانند و از
کور پروان آرند و تنفع فی الصوب فاذا هم من الاجداث الی صهم
ینسلون جمله آدم را که غرق شده باشند و بکنار آمده و مرغان هوا
در ایشان خود پرده خورده باشند همه را حضرت جبرئیل بقدرت خویش
بهمان صورت اول زنده گرداند و بجزای قیامت حاضر کند فلم
نقدار منهم احد و انجا که قدرت عالی خداوند تعالی اینچنین
کار تواند و او ان شهک ذلک حشر علینا بپیرا آورده اند که در
زمان حضرت سید کائنات کفار مکّه خاک مرده کان و استخوان
پوسیده ایشان را گرفتند گفتند که بیحی العظام و هی مریم یعنی
باشند که استخوانهای پوسیده و ریزه شده را دیم باره زنده کند پس خدا

پس این آیه فرمود که قل یحییٰ اللہ تعالیٰ نشأها اول مرة وهو کل
خلق علیہ یعنی بگو ای محمد آن خداوندیکه در مرتبه اول جمله خلایق را
از کس عدم بخرای وجود آورده است باز توانا است بدانکه دریم باره
ایشان را زنده کرد و آنکه تم میثکم تم حیکم تم الید توجعون
و ان خدایک از دو سیاه طبقات آسمانها را بدین لطافت و خوبی
آفریده است قادر و توانا است بدانکه او میرا میراند و پوسیده و بزرده
باز زنده کند الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی ای غافلان
ای جاهلان بدانید که خدای مع زنده کرد و ایند که مرده را عاجز
نخواهد بود و همه را زنده کرد و اندوهر را بدرگاه او باید رفت که
اقول الله و انا الید را جعون و حق تعالی را هزار یک نام است و بیروانی
هزار نام و یک از نامهای او دیان است و دیان آن جهت گویند که
خلایق را بقدر کردارشان خبر خواهد داد و نیک را نیک و بد را بد رسد
هم بندگان خود را از ظنیر و قطیر ذره ذره حساب میکند و در مع
و ان کان مثقال حبه من خردل الا تیناها و کفی بنا حاسبین

در آنروز ظالمان و مظلومان و حاکمان و محکومان همه جمع شوند
و بروی هیچ پوشیده نبود که قورنم یومهم باد ذون لا یخفی علی
الله منهم شیء و آنروز کشف اسرار و مکت شود جمله سترهای
شود پرده تابدارانند و چیز او کبردارشان بدهند و هر علمی را اجری
و هر کرده را جزای دارد و چون عاصیان را بدوزخ برندند ای ربنا
و صدای لاری پی رسد الیس هذا بالحق قالوا بلی و ما بنا قال
فذوقوا العذاب بما كنتم تکفرون یعنی اهل دوزخ در محو زخ
بوده سزا پیش میگرد و گویند ای امانت این عذاب میکشد بس عمل
شما بحق و عدل ایشان بنام اقرار کنند و گویند آری از جرئت تاکید
سوکند میخورند که بحق پروردگار ما که آنچه کشیده ایم در دوزخ از
صفت دوزخ و عذاب کس کاران همه بر حق است و در دوزخ دنیا ما
بدوروق میداشتم که قورنم فکذبتا و قلنا ما نزال الله من شیء
ان انتم الا فی ضلال مبین پس بدای ربانی در رسد که فذوقوا
العذاب بما كنتم تکفرون و در آن حالت جمله اهل دوزخ فریاد

وزاری بر او زند گویند که دنیا غلبت علینا شقوتنا و کثافتنا
ضالین یعنی ای پروردگار ما بد بختی ما را غلبه کرده و همراه شدیم
در الوقت ندادی رسد که لقد کنت فی عقله من هذا امد
مکشفاعک عطاءک فیضک الیوم حدید یعنی ای عطا
و کنه کاران پیش ازین شمار در دنیا در غفلت بودند و سستی
و علم را نشنیده اید امروز که در عذاب گرفتار شدید و دیده اید
سختی ایشان حق است یا نه پس گویند که دنیا افسوس عذاب
نعمل صالحا انا موقنون بحب دعوتک و نبتع الوسئل
یعنی ما در دنیا مانند کور و کور بودیم حق را ندیدیم و نشدیم اکنون
که دیدیم یقین داریم که ما را دنیا فرست تا متابعت رسول تو کنیم
بار دیگر طغیان و عصیان نورحیم پس جواب رب العزة در رسد
که اولم تکنوا اقسام من قبل مالکم من مال یعنی شما بودید که
دار دنیا فساد کرده بودید و جاهل که شمارا خبر داده است فاحکما
بذنوبهم و شمارا که امت محمد آفریده است و انشا بعد قوما

آخین و دنیا را که مثل امت ما تقدم بود شما داده ام که مسکنتم فی مسکن
الدین طلبوا چه پس که شما میکنید که نظر کیف تعلمون پس باید که شما
رحلاکت آن کرده بسبب فساد و عبرت گیرید و دست از عصیان
باردارید و حق نعم فرمود که قوم و نمود و فرعون و جنود از حد شریعت
تجاوز نمودند و ظلم بر نفس خود بزرگوار کردند ایشان را و سر و ایندم و بیج
ظالمان را برکنندم که فقطع دابر القوم الدین طلبوا و این جمله
که خزاین پیر از مال کرده اند ایشان را نه در دنیا سپرده دارند و در عاقبت
که یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سلیم در
رور قیامت خبر صدق و راستی در بند که خدای تعالی هیچ فایده ندارد
که هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم و ارحام و قایل و خویش
هم دیگر را نفع نمی تواند رسا یند که لن ینفعکم ولا اولادکم و
القیمة یفصل بینکم و بداند که در دار دنیا اگر مکر و هی شما رسیدگی
بطریق و حیل باز میسر است اما در قیامت مکر حیل نمیواند کرد
فان کان لکم کید فیکدون و در رور قیامت رویهای دروغ

کویان و کناه کاران سیاه شود و رویهای مؤمنان سفید شود که یعرفون
کلامی تمام و گویند که بهشتیان و ریحیان را بسیار است این بهشتیان
آورده اند که در روز هزار هزار سیاه رود و کریان باشند و هزار هزار مؤمنان
سفید رود و خندان باشند که یا حشری علی ما فطرتی حبیب الله
و در آن روز که کاران جاهل از کناه خود باشند که و هم بچگونگی او را
الاسماء ما بنومرون و مظلومان و امن ظالمان را بگیرند و عبادت
که ظالمان داشته باشند جدا حق بمظلومان بدهد و در آن روز ظالمان
مفلس باشند و مظلومان توانگر و چون انبیاء اولیاء که کناه کاران را
بپند از غایت بابر کناه بهشت ایشان را گشته و روی سیاه شده از
شرمندگی آن روز بعضی سرنگون ایستاده باشند و گروهی بزانود
انده و جمعی در روی افتاده چشم ایشان باز گشته و ادا صرفت ایستاده
تلقاء اصحاب الله قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین و
گویند پروردگارا ما را با حشر ظالمان مکن از یک انبیاء و اولیاء و در ظالمان
عداوت است که الظالم عدو الله و المؤمنون حبیب الله و

مؤمنان را در داریا و آخرت عزت حرمت باشد و لذت الهی
و لوصول للمؤمنین و کتب المتقین لا یعلمون و فاسقان و
عاصیان را مذلت و خواری باشد و من یمن الله فما لیس بکرم
و مؤمنان را رحمت و مغفرت باشد که کان بالمؤمنین رحما
و مهران را عذاب عقاب باشد که یسب الذین اجرهم و صفا و
عند الله و عذاب شدید را مؤمنان و سرای بهشت
آورند و ندخلهم مدخلا کویما و ظالمان را جبر و لعنت باشد
که ان لعنت الله علی الظالمین و مؤمنان در مقام امن دائمی
باشند که ان المتقین فی مقام امین و کنه کاران و در جهنم
ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدين و مؤمنان متقیان
قرارگاه نیکو باشند که اصحاب الجنة یومئذ خیر متقی و عاصیان
قرارگاه مزخ باشند و احلوا فوقهم و ادالبواد جهنم یصلونها
فلیس القراد و مؤمنان در عیش خوب باشند در بهشت بمرتبه بزرگ
فهو فی عیشتهم را ضیة فی حنة عالیة و عاصیان در آتش کرم

وَسَوْزَانِ بَشْتَدَ كَه قَضَى نَادَا حَامِيَةً نَشَقَى مِنْ عَيْنِ الْاَيْدِ وَنَسَا
وَرَهْشَتِ شِيرِ عَلِ وَابَ بَرْدِ بَشْتَدَ كَه اَهْا وَنِ مَاءِ غَيْرِ اسْنِ وَانْهَلِ
مِنْ لَبَنِ لَمْ يَغَيَّرْ طَعْمَهُ وَانْهَلِ عَلِ مَصْفًى وَعَامِيَانِ رَا طَعَامَ
اَزْ ذُقُوْمَ بَشْتَدَ كَه اِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُوْمِ طَعَامُ الْاَيْشَمِ وَابَ اَزْ غَسْلِيْنِ وَهَنْدِ
وَلَا طَعَامُ الْاَمْنِ غَسْلِيْنِ وَنُومَانِ رَا هَشْ طَعَامُ لَذِيْزِ وَهَنْدِ
دَرْ سَايَ بَشْتَدَ كَه اَكْلُهُا دَائِيْمٌ وَظَلْمُهَا تَلَكَّ عَقِي الدِّيْنِ اَنْتَقَوْا
وَعَقِي الْكَافِرِيْنَ النَّارُ عَاقِبَتُ مَجْمُوعِ مَسْمُوْمِ سَرِ الْبَحَامِ نِيَكْ بَشْتَدَ كَه سَرِ
جَنَّتْ اَزْ اَنْ تَقِيَّانِ هَسْتِ وَعَاقِبَتُ مَسْمُوْمِ سَرِ الْبَحَامِ بَدَارِ اَنْ
عَامِيَانِ هَسْتِ كَه وَزَحْ هَسْتِ وَعَامِيَانِ لَسِبَ بَدِ خُودِشَانِ كَرْ قَارِ
بَشْتَدَ كَه اَوَمَا اَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيْدِ وَحَقٌّ اَمْرٌ بِكَارِ بَدِ نَكْسَدَ كَه اِنَّ اللّٰهَ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِيْنَ وَهَرْ كَرْ زَوَانِيْتِ كَه جُورِ وَسْتَمِ رَانِيْتِ بَخْدِ وَهَنْدِ
وَهَرْ كَرْ زَوَانِيْتِ نَكْسَدَ اَوْرَا سَتْمَا كَرْ نَكُوِيْدِ وَهَرْ كَه ظَلْمِ وَسْتَمِ كَسَدَ اَوْرَا سَتْمَا كَرْ
وَهَرْ كَرْ زَوَانِيْتِ نَكْسَدَ حَاشَا كَه خُدَايِ مَا يَهْ سَتْمَا كَرْ بَشْتَدَ وَنَهْ طَاعَتِ حَمِيْلَهْ
عَقْلَا وَاهْلِ عَدْلِ مِيْدَا سَتَدَ كَه خُدَايِ مَا مُرِيْدِ طَاعَتِ هَسْتِ وَارَادَهْ

حساست و اگر مرید ارحاش بودی نهی از معاصی نمی‌گیری که
وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَلَا
الْوَحْشِ وَابْنِ آيَةٍ هَذِهِ هِيَ سَبِيلُ مَنْ يَكُونُ
أَمْنٌ مِنْكُمْ وَلَا يَحْزَنُ لِعِبَادَةِ الْكَافِرِينَ بِشُكْرِ مَا جَاءَهُمْ
بِهِمْ كَانُوا مَرْضُوعِينَ وَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي
أَتَيْنَاهُمْ مِنْهُ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَطَاعُوا
الرَّسُولَ أَيْ عَمْرِيَّانِ بَرَسِيدِ از خلق منی مع و از روز قیامت
ایمان بخدا و رسول خدا بیاورید و قرآن را حق بدانید و هر چه پیران
امر کرده و اندر این آری مثل نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و از
جمع معاصی دوری کنید و جسم نفس خود بکنید و بنفس خود ستم نکنید
و حضرت حق مع بندگان خود را افریده است و پیران را بر سالت
سوی حق فرستاده است تا ایشان را راه نماید بهشت و پیرانند
از حوزة که نور هم هدینا الخدین و خلق عقل داده است
و مکلف کرده اند به بندگی را مختار ایمان و کفر اگر خواهد ایمان

اورد و اگر خواهد کافر شود فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر
و در جای دیگر میفرماید که انا هدیناها السبيل اما شاكو و اما
كفروا بس حجة ايا صاحب المعراج ليلا حجة اياه مرحبا يا رحمة
للعالمين صد مرحبا يا رسول الله انت سر فراز ابطح تا مزل يا مدثر
يا شفيع جرم ما والفتح وصف رخت والليل شرح كيسوت ه لوره
شرح صفات ابره حاشا عاصيان عذر خواهی عاصران با
دستگیر پد لان را چاره سازی در دستان را دوا والسلام ای
شاه عالم السلام ای ماه دین السلام ای خواهر کونین ختم انبیا
پادشاه روز محشر عاصیان را دستگیر تا نباشدی نفی از رحمت
روز جزا بدانکه صفات نفس اومی هفت است اول نفس اماره
ثانی نفس لوامه سیم مقلد چهارم نفس صابره پنجم نفس شاکره
ششم نفس راضیه هفتم قانع اما نفس است که صاحب ان دایم
در کسب عاصیان باشد و اماره مغیر مبالغه است یعنی نیک بفرمانده
امر کرده بکناه که مورد مع ان النفس لا مادة او و مانند که نار و

الرثید ملعون علی العذاب روزی بازن خود شتره بگویند خود
که زن من بهشتی است و بعد از آن پشیمان شد که من بگویند غیبت
خودم چه دانستم که او بهشتی است یا ورزی پس قافیان حاضر بخت
و ازیشان پرسید هیچ جواب ندادند و آخر الامر ابو یوسف گفت
من جواب این مسئله بگویم اما باید که زن تو را در خلوت به پیغمبر
را در خلوت و استاد قاضی ابو یوسف آن دختر را پرسید که راست
بگو که هیچ بار از گناه مشغول شده اند زن از ترس خدای مع باز
استاد و گفت آری غلام خود را صد از دم بخلوت بردم خواستم که
با جمع شوم لرزه در اندام من افتاد از ترس خدای مع و از استن حتم
ترسیدم با خود گفتم اگر کسی نپند خدا خواهد دید یقین است بر خدای
گاه است من ترک آن عمل کردم پس ابو یوسف گفت ای خلیفه
بگو که تو راستی که خدای مع میفرماید و اما من خاف و بد و فحی
النفس عن الهوی فان الجنة هی الموی یغی هر که ترک هوا
هوس کند و ترسد از خدای مع بهشت جای اوست و پیغمبر نفس لوام

و نفس لوامه است که نفس آدمی بعضی بدت سبب جهالت و گناه
شرعی کرده باشد پس از آن از خواب غفلت بیدار شده باشد
توبه کند و بعد از آن بنظر اندیشد در فکر گناه خود را به پسند و از سر
شمرنده که آن ملالت سر زشتی به نفس خود کند که با چندین گناه
از پل صراط چون توانی گذشت و در کرمای قیامت چگونه خواهی
از آن طاقت آورد و توبه کند آورده اند که در بنی اسرائیل مردی
بچه گناه کار و در تمام او را شر آرد بد نفس میداشتند چون اجهل او رسید
در بستر بیماری افتاده و از بسیاری گناه خود ترسید و رسن برداشت
بر میان خود بست و او را ببرد و از سر روز و نیاز بدرگاه پنهان
درگاه قاضی حاجت مناجات کرد و گفت یا خدا یا ضامن کن
کنیر که این رسن که در کمر من است زنا رست که اکنون من استم
کم مرا بریده است توبه کردم و پشیمان شدم از معاصی صغیره کبیره
با خلاصی درگاه تو باز آمدم و چون از دنیا برفت جبرئیل نزد موسی
آمد گفت یا موسی خطی است تو را سلام میرساند و میگوید که برو بر

جنازه این مرد نماز بگذار که او توبه کرده است و توبه او قبول کرده ام
و گناه او را بخشیدم سیم نفس مطمئنه است و نفس مطمئنه است که
دل بقضای الهی داده نهاده باشد و هر چه از سختی و بلیت عذاب
بر سر آید از قضای الهی دور رافعی شده در تن درمند و بکند دنیا
را زندان داند و مال جمیع دنیا نطلبند اگر دنیا چیزی بسیار بدست
نیار داند و کین شود و در طاعت الهی مشغول باشد تقصیری نکند
با مردم بطریق حلم معاش کند و هرگاه چنین کرده باشد خدای تعالی
او را در بهشت جادهد و در مع ما ایتها النفس المطمئنة اودجی الی ربك
مما فیة مرضیة فادخلی فی عبادی فادخلی جنتی آورده اند
که موسی علی السّار وری با خدای مع مناجات کرده که الهی باید بدانم
فردا در قیامت با من شریک که خواهد بود ندا اند که یا موسی در فلان
شهر قضا است یا تو در بهشت یا تو شریک موسی گفت اجازة
ده بروم شریک خود را پیغمبر ندا اند که یا موسی برو در فلان شهر
دید که قضا در دکان قضا است بتاده گوشت میفروشد موسی برو

سلام کرد و قدر زر بدو داد گفت گوشت میخواهم اما هر از آن جا
برو از که من بگویم گفت منت دارم آنکه گوشت بر گرفت موسی
گفت این را میخواهم جای دیگر بردار گفت منت دارم از جایی
دیگر برداشت بکشید باز گفت این را میخواهم تا بخدیکه که تمام گوشت را
که در دکان قصاب بود را پاره پاره کرد و کشید باز موسی گفت من
نخواهم زمرار دکن موسی زر را باو داد هیچ بدو نگفت قصاب از
کشیدن گوشت سخن درشت نکرد موسی گفت من گوشت میخواهم
زر را باز ده انگاه قصاب زر را باز داده عاقبت شب در اند موسی گفت
من دین شهر غریب میخوانی ام شب مرا خانه خود ببری گفت میست
دارم موسی همراه او رفت در خانه او دید زنی خوب روی در خانه
اونشته و یک کوزه دید بزرگ در آن خانه نهاده قصاب آمده
آنچه در آن کوزه بود ریخت و از بوی نازکوش بپاشام موسی رسیده
چون وقت طعام شد در کار و طعام حاضر ساخت از آن کاه
هر چه خوب تر بود برداشت و زینلی را بنجا او بچید بود در آن زینل

در بخت کف طعم تا اول کن موسی گفت من طعام نمی خورم تا شکل
من حل نمی قصاب گفت مشکل تو چیست موسی گفت این زن
کیت کشیدم که تو زن نداری قصاب گفت ای موسی بدانکه این زن
زنی است هر روز میرفت زنا میداد یکدینار میکردت من او را
گفتم تو زنا دادن را ترک کن من تو را روز یکدینار میدهم تا کنایه
کم نشود گفت آن کوزه چه بود که ریختی قصاب گفت یا موسی آن کوزه
شراب بود که روز یک کوزه از آن میخرم میریزم که تا خلق کنایه
کند موسی گفت در زینل چه بود گفت مادر من بسکه پر شد در زینل
نهادم زمین تواند نشست روز هر طعام که خوب تر است باو میدهم
موسی گفت چند سال است که چنین کار میکنی گفت سیصد سال است
که من او را چنین رعایت میکنم اما مادر من هر روز خدا را مناجات
میکرد که جان من بیکه قصاب گفت راست بگو تو کیستی موسی گفت
منم موسی پسر خدا قصاب در پای موسی افتاد گفت خداوند جان مرا
بستان دعای او مستجاب شد آن پسر زن برد موسی در جازه او

نماز کرد و برادرفش کرد قطاب بشارت که در بهشت شریک نخواهی
چهارم نفس صابره است و نفس صابره است که هیچ چه میبستی که باورد
صبر کند و جبرع و فریاد نکند چنانکه امیر المؤمنین ۳ در سرک برادر خود
جعفر طیار کرد و آوردند که چون خبر مرگ جعفر طیار رسید حضرت
امیر المؤمنین گفت انا لله وانا اليه راجعون پس خدای
بر و صلوات فرستاد که اولئك عليهم صلواته من وجه رحمة
واولئك هم المهتدون پنج نفس شکره است نفس شکره است
که در تمام عمر خود شکر کند چنانکه روایت کرده اند که حضرت عیسی
گفت الی پروردگار احق بشت جفت من که خواهد بود ای الی
در رسید ای عیسی در فلان شهر زنی هست که او جفت تو خواهد
بود عیسی گفت بار خدا یا اگر رخصت دهی تا بروم جفت خود را به
ندا اند که برو جفت خود را پس عیسی باید زنی را دید که دست او شکسته
و پا و چشم هیچ کدام نداشت و بزبان می گفت الحمد لله رب العالمین
عیسی گفت ای زن شکر خدایم را بگردانم نعمت میکنی گفت ای روح الله

اگر درست

اگر دست داشتی حرام کسوفتی و اگر پاداشتمی سوی حرام میرفتی
اگر کوش داشتی حرام غیبت شنیده می و اگر چشم داشتی نامحرم
دیده می و این هیچکدام ندارم اما دل دارم که خدای تعالی را شکر
میکنم ازین بهتر نعمت کدام بیشتر نفس و افسوس و نفس رافیه
است که راضی بقضای الهی باشد چنانکه در حکایت آورده اند
که یکم از صحابه حضرت رسالت پیاده مابودری با زن خود گفت
خانه ما هیچ هست امروز بغیر را ضیافت کنم زن گفت آری
قدری آرد جو هست نان میسریم و یکسزغاله داریم او را هم براینا
کنیم و سزغاله را دست پای بست سر برید و زن آرد را نان پخت
و بریان کردن مرد برفت که حضرت را بیاورد در منزل
خود ایشان دو فرزند کوچک و دو فرزند بزرگ فرزند کوچک را
دست پا را بر کارد بچلی وی نهاده گشت چون چنین دید
بترسید از ترس پدر مادر بیرون رفت بهلوی خانه گریه دیوار
و بر دیوار قرار گیرد ناگاه دیوار خانه خراب شد آن طفل را

هم گشت آن زن چون از تان بچشمی فارغ شد دید که طفل او
مردود در خانه هست طفل را گرفت برد در اندرون خانه خود پنهان
کرد که مبادا شوهرش بیاید او را دعوا کند طفل را مردود پند
جزع فرج کند حضرت بچهره از چهر خوردن موقوف کند و چون
شوهرش بیاید طریق خوش روی در پیش شوهرش نشسته شوهرش گفت
ای زن فرزندان چه شدند زن گفت بیرون رفتن بطلب
بازی مرد بیرون رفت تا طفل را بیاید دید یک طفل در زیر
دیوار کهنه گشت با خود گفت هرگاه آنکار کنی مادرش در جزع
و فریاد کند آنکه بچهر از خانه بماند از یکد دل زنان از برای
اطفال نازک ترست و بعد از آن حضرت ملوات لله با اصب
دارد خانه شان شد آنگاه خان حاضر بختن حضرت
دست مبارک دراز کرده تا آن تناول کنند ناگاه جبرئیل امین
در رسید گفت یا محمد خدای مع السلام میرساند میگویند
مخورتا طفلان و فرزندان ایشان حاضر باشند حضرت فرمود

ای مرد فرزندان تو کجا اند گفت سپرون رفته اند پیغمبر گفت فرزندان
خود را تا حاضر سازی من چیزی نخورم ان مرد در ماندند انست
بگوید ناگاه جبرئیل حاضر شد گفت یا محمد حققت سلام میرساند که
میکوید توان ایشان را او از کن تا عجایب مایه پی چون حضرت صم
ایشان را او از داد هر روز نده شدند پیش پیغمبر آمدند ب انکه
ان زن مرد بقضای الی رافعی شدند هم نفق قاعد است که هر
چه فدای مع باو بدهد قناعت کند و حد بر مسلمانان نزنند چنانکه
حکایت آورده اند که مردی بود در ویش یکدی که روز سه روزی
میشد که در خانه او خوردنی چیزی نبود زن داشت وی را
گفت ای مرد امروز سه روز چهار روز است که در خانه ما خوردنی
چیزی نیست من از گرسنگی کشته می شوم پس مرا مخرجی
کن تا بروم مزدوری کسی بکنم تا زدی بگردم بیاورم تا با هم بخوریم تا هلاک
نشویم مرد گفت ای زن کن تا صبح بروم مزدوری بکنم زدی بگردم
تا معاش ما باشد مرد بیداد از خانه سپرون رفته با جمع از مردان

مزدوران شسته جمله مزدوران را بکار بردن سرودن اورا نبردن
آخر شب شد هیچ کس بطلب مزدوری نبرد و وضو ساحت رفت در
مسجد نماز گذارد و شبان کاه دست متهی از خانه آمد زن او
ترش روی بد روی بسیار کرد گفت ای مرد چه اوست خالی
بخانه آمدی مرد گفت ای زن غم مخور فردا بروم کار میکنم مزد میگیرم
دو سه روز مزد در اینجا میگیرم معاش میگیرم چون روز شد مرد به رفت
باز کسی اورا مزدوری قبول نکرد و باز وضو ساحت رفت
مسجد نماز کرد و شبان کاه باز دست خالی آمد زن پیش آمد ترش
روئی بسیار کرد مرد گفت ای زن اینقدر فریاد مکن فردا می
روم پنج روز مزد در اینجا میگیرم میآورم زن گفت آن کسی از برای
او کار میکنی چه نام دارد مرد گفت خواجه کسری نام دارد زن گفت
ای مرد امروز مزد خود را که کسرفتی قدری را آورد قدری کوشت
و قدری روغن بگیر مرد به رفت سعی بسیاری کرد کسی اورا مزدوری
کار پیدا نبود باز شب شد باز وضو ساحت رفت در مسجد نماز کرد

بیشتر که نامد

شب برآمده انبان را از خاک مسجد پیر کرده آورد هموار پهلوی
خانه انبان را در پس دیوار گذاشت چون چشم زن بان انبان
اقتاد پیدا داشت که شوهر را آورد خندان خندان پیش آمده
رفت که انبان را بر دار و ناگاه مردی پیش آمده گفت ای
زن بیا این کیطبی را بگیر شوهر خود را بگیر و این را آنکس داد که تو را
او کار کردی این مزد است روزی که پنجاه دینار است ای زن
شوهر خود را بگیر که کار بیشتر بکن تا من نیز مزد بیشتر ببدم مرد
بگریه درآمد و گفت ای زن بدان آگاه باش که من کاریج
مخلوق نکرده ام این فضل خداست و اطفال این از جهت این
بتو کرده ام که دل خوشی داری در خدا پرستی مشغول گردی و دل
در گرم خالق بیند و در مخلوق چشم و انداز بر و آن انبان که من
در پهلوی خانه گذاشتم بگیر که من خاک پیر کردم که مبادا تو بمانی
حورشتی و ترشی روی بکنی زن رفت آن انبان را بر دار و که دید
که انبان پر از مردار است زن گفت ای مرد این نه خاک است

بلکه مردارید است این هر فضل و عطا و قناعت است از یکد اخلاص^{ان}
داشت ای عزیزان خدایم او میرا بر شناختن خود آفریده است
چنانکه میفرماید که گشت کنوا محفیا فاجبت ان اعرف خلقك
الخلق الان اعرف و معرفت بنماز دادم نه بجهت دنیا و جمع
کردن مال و هرگاه بنده از روی اخلاص در نماز تقصیر نکند یقین
حضرت باری هم روزی او را بوجاهش باز رساند یکم از اسماء خدای
هم رحمت است یعنی روزی دهنده است بشرط جان روزی او بر کافر
بر مسلمان هرگز ندهد و خوشی و بطور خواهد رسید پس هر آینه بنده
خود را فراموشی نکند شیخ سعید میفرماید ای کرمی که از
خزان غیب کبر و ترس و طایفه خورداری دوستان را کجا
کنی محروم متوکه باد دشمنان نظرداری حضرت خلاص موجود است
خبر میدهد که ان الله خلق الادنق قبل الاجساد بالمفعول
یعنی الله مع زرق را پیش از آفریدن آدم بدو هزار سال آفریده است
و الله میفرماید که علیان تغبد کما امرنا علیهم ان یومر قد کما
وعدنا

وعدنا وان الوترى يطلب كما يطلب الرجل رسولاً مفرطاً
که بر ما واجبست که بندگی خدا را بجا آوریم و در امر و نهی مطیع و
منقاد گردیدیم همچنانکه حق میفرماید که چون رقی من پشانه نغیر
تو بندگی چه کدایان بشرط مزد ممکن که محبت خود را پیش بندیده پروردگار
و اندا آورده اند که روزی موسی در مشایطت کرد که الهی فرعون
رزق تو را می خورد و دعوی خدائی میکند و از رزق میدهی اینقدر قوه
بگیرد و ادعای خدائی بکند جواب که ند که یا موسی اگر فرعون ترک
ربوبیت بکند من که خدای اویم ترک رزق او نمکنم حدیث قدسی
اورده اند من اثم فی الزرق فقد شک فی کتابی و لم یصدق
بانبیاء و مجتهد و یجد من جوتی اکتب النادیغ سزاوار است
روزی من بر بندگان و کسی که شک بکند در کتاب من و صدق نکند
بر رسول من و نیافت دوستی اهل بیت را و نیافت پروردگاری مرا
مجلس مشهود نارای عزیزان پنج روزه دنیا که دارم مرتبت نه دارم مقرر
در بنجرها مشقتهای بسیار است پشیمان نمیشوی و از نشر مندرجات قیامت

هیچ اندیشه نمکند و حضرت امیرالمؤمنین ع میفرماید که ما بال دینک تو حق
ان تدلّس ذنوب و دینک مغسول الدنّس و جو النجوة
و لم یسلك مالکها ان السّفنة لا تجزی علی الدنّس فی درجۃ
روزگار خود را بشوید و از حرکت پاکت میکند تا در میان مردم
محبوب نگردد و دامن خود را بانوث معاهی و دنّس ملوث و
دنّس میبازید و باین حال امید نجات دارید ای عزیزانم
چنانکه گشتی در خشکی بآب میسر نمیشود و همچنین بنده را بآب عمل
صالح میسر نمیشود پس از جمیع اعمال قبیح خود باز گردید و توبه کنید چنانکه
حضرت رسول میفرماید یا ایها الناس توبوا الی الله قبل ان
تموتوا و بادروا بالاعمال القالحه قبل ان تشغلوا الیها
الناس التّی بکم اکثرکم للموت و اخو منکم احسنکم استعداد
لدفعه ای مردمان توبه کنید پیش از اینکه بمیرید و در طلعت و اعمال
صالح پیش دستی کنید از اینکه در مشغله بیماری و مرضی گرفتار
گردید و ای مردمان بدانید که نهی کترین بر شما است بدارک

در عمل بهتر حاصل کنند و حضرت مفرمود که هر عملی که آدمی در دوار
دنیا بکند نیک باشد فردا در کور او حتی مع آن عمل را بصورت خوب
و خرم میسازد و همراه او میکند چنانکه آن مرد از رحمت او خوش
باشد و اگر عمل بد باشد او را صورت زشت میگردانند و ملا
زم میسازد چنانکه آن مرد از ترس آن خود برود چون با خود
آید باز همان صورت در نظر داشته باشد تا روز قیامت پس
عمل صالح خود بشمارد و سعی کند تا مونس شایسته در وحشت قبر
حضرت نعم میفرماید که عاقل است که از دنیای غدار دوری
کند و در فکر قیامت باشد و سحیه مرکب ناچار است ملایم
میگوید متند همان در جهان پیچاره میکند آدمی نه پسر ماند در
جهان پیچاره میکند آدمی آدم ز کل بر داختن مارا در آن کل
ساختن بازش همان کل ساختن پیچاره میکند آدمی نشانی
شاه از کد چون مرده شد از هم جدا پوشیده شد عفو تا پیچاره
مکین آدمی شاهی که باطل علم دارد خرابان عجم خاک ریش

سزا قدم بچاره میکن آدمی نازنده باشد غم خورد و با شربت گسرد و
مرد و بگورستان برد بچاره میکن آدمی برکن قباء پیرهن برون
شوا از باغ چمن تسلیم شود اندر کف بچاره میکن آدمی بگذار
نام شک را یاد آر که شک را با بالین نهاده شک را بچاره میکن
آدمی مولا تو مرد عاقلی از مرکب تا که غافل چو مرکب داری
باطلی بچاره میکن ای شمس تریزی بگو احوال در دما بجوی نه
دست از دنیا بشو بچاره میکن آدمی ای عزیزان بدانید که حق
فرشته آفریده است و بر قبض روح موکل کرد ایند و نام او را ملک
کرد ایند قل یوفکم ملک الموت الذی وکل بکم الی ویکم
توجعون و صفت او چنانست که حضرت محمد مصطفی گفت
مراد از شبی معراج با بسمان چهارم بودند شخصی را دیدم ماهیت تمام
در کسری شسته و لوحی در پیش گرفته و بر آن نگاه میکند و یکپای او
بکناره آسمان نهاده و پای دیگر بگو نهاده و چهار آسمان را در
سایان حوزان خود نهاده و چهار آسمان در میان حوزانوی خود

کفر

گرفته و هر جهان در زیر قدم وی نهاد و چنان بود که حشتی در پیش او نهاد
باشد از جبرئیل پرسیدم که این کدام فرشته است که برای این سهمناک
است و آواز از جانب راست میگوید جبرئیل گفت یا عزرائیل
مگر نمیداند که این چیست اینقدر فرشته که در آسمان اند و در آرزو
دیدار مبارک او اند بدانکه این پیمبر خداست و خاتم انبیاست عزرائیل
چون این سخن شنید از چادر خود خواست مراد کنار خود گرفت و عذر
خواست که مغدور دار که من در کار خود مشغول بودم و ندانستم یا
رسول الله که پس حضرت فرمود یا عزرائیل تو اینجا نشسته جان بندگان
خدا چگونه در زمین استانی عزرائیل گفت یا رسول الله این لوح است
که در پیش من است نامهای بندها خدا در اینجا است نوشته است
من پیوسته در لوح خود میگردم اجل کسی که بسرانده باشد از آن لوح
پاک نشود یا بر الله مکن میدادم احوال بندها را پس اگر آن بنده
مؤمن باشد بدست راست است من فرشته رحمت اند و بدست
چپ من فرشته عذاب و این فرشته مادر فرمان مستند و محکوم

بجای من کرد آینه است بهشت بدان بنده میگردم و فرشتگان رحمت
امر میگویند تا ببالین وی روند باریسان از ریاحین بهشت بسوی برد
آنگاه جان تسلیم کند و چون بندهگان بد باشند بد عمل باشند
عاقبت باشند در الوقت فرشتگان عذاب بروی فرستند با سحر
بسیجتهای تمام و صورت عجب در آیند و آن بنده را بسوی رنج کشان
بنده پهلوشی کرد و در هم چینی جان او را بسختی از تن او بستانند
ای عزیزان چون آدمی را بر تخت غل نهند میت بغال
بزبان حال میگوید که ای غسال دست آهسته تر در تن من
بمال که حالا از دست ملکوت رنجهای بسیار کشیدم و پنج هزار
سوییمهای من پیر از در دست رواست است از سرور کائنات که
هرگاه بنده در کوشش نهند و فرشته بر سر وی بیاید و نام ایشان
منکر نگیرد باشد و اگر بنده مؤمن باشد ایشان به صورت خوب بیایند
و تلافی و نمر می گویند ای بنده من و بک و ما کتابک میخیزد خدای
تو کیست و دین تو چیست و پسر تو کیست و کتاب تو کدام است

آن بنده مؤمن گوید خدای مع سرور و کار مهنت و دین السلام
مهنت رسول پیغمبر مهنت و کتاب قرآن مهنت نداید که ای
فرشتگان این بنده مؤمن است میگوید برای وی بستری از بهترین
مبشست بکشد و در ری از درهای بهشت بکشد و بجای او را
بدون نماید و کور او را روشن کند و آن فرشته که در شکم مادر همراه
او بود و مولد و غمگسار او باشد تا روز قیامت اما چون بنده
عاصی و کافر امرک فرار بد و در کور نهد منکر و منکر در آید
صورتی که از آن همه سناکت ترک صورت کسی ندیده باشد
و هر یک عمودی آتش در روشش گرفته باشند که اگر آن عمود بر
کوه بزنند از هم بپاشند و فرو ریزد و خاکستر که در آنگاه از
پرسند که خدای تو کجاست گویند اعم و گویند که دین چیست گویند
که ندانم و گویند چه کوفی اندر حق پیغمبر آخر الزمان گویند که ندانم
آنگاه عمود آتشی بر وی زنند و آن بنده فریاد کند و فریاد کند
و همه اهل دنیا بشنوند و میرا لعن کنند که اولئك يلعونهم الله

و یلعنهم اللعنون نهادر رسد که ای فرشتگان سبزی از آتش
وزخ جهت وی بکستاریند و کور او را شک تاریک و سیاه گردانند
و در از وزخ بکشد و او را بدوزخ بدر نمایند و آنکه شخصی بیاید
نزدیک او سیاه روزشت صورت و بد خو کند و دهن آن بند
گوید که تو کیستی که بدین رشت رو سناک جواب گوید که من که آن
کیر دار تو ام که در دار دنیا کرده ام و نه همراه تو ام هر ای مرد هرگز
در دار دنیا عمل خیر عمل صالح نکرده ام و نه بکار تو ای پست الا
ای جوان کرده گناه بتوبه بیا و بر حق پناه که حاصل کند توبه
امید را چه مخفی کند بر خورشید را جواناره طاعت امروز گیر
که فردا جوانی نیاید ز سپر من امروز قدر تو نشناختم بدالستم
اکنون که در باختم ای عزیزان اگر خواهید که از آتش وزخ این
نشوید توبه کنید و دل در دار فانی منبیدید که او غدار است و درین
شب بر خیزید و باد غرور از پنی خود بدر کنید و از ترس گناه خود
اب حسرت بسیار از دیده ندامت آبی بیار و آتش پشیمانی

در کالوه

کانون سینه بر فرویزید که ناله سیاه عاصیان هیچ آب پاک نمیشود
مگر بایک چشم و دل پر دند ای عزیز دل ازین دنیا بردارید که غایت
و هر چه فانیست در نزد عقلا اعتبار ندارد چنانکه گفتند چیزی که در
بقایست دل از او مندا ای عزیز بکدام قسوة و توانائی گناه بریست
نیکری و عصای عصیان در مست از خواب غفلت بیدار نشوید و از
مستی شراب غرور و هشیار نشوید بیت چون بغفلت برگزشتی
عمرت بنادانی چه سود کمره باقی و روزی همچون نمیدانی چه سود
مال دنیا جمع کردی از برای دیگران هیچ حاصل نمیدانی جز ریشها
چه سود کردی عمر تو بخج قارون و المثل و عده فردا است
نوبت فانی چه سود کردی سلیمان ملک تخت شاهی تا ابد بر تو این
جای نماند این سلیمانی چه سود کردی کربازی قصر قیصر تالیشی روز
شب ان عمارت رود کرد و بوی پیرانی چه سود کردی لقمان حکمی
در در داری دوا ای دوا ای در دما را که غمزدانی چه سود ای عزیزان
بغیران که بر کذبده کان عالمند در اندرون در مانده اند آورده

که حضرت داود علیه السلام شبی از خانه خود بیرون آمد دید که مردی در محلی
سرای او ایستاده است گفت تو کیستی و درین جای چه آمدی و در
دروازه من محکم بسته بودی و از کدام راه آمدی بگرم تو را تنه کنم
گفت ای داود من آنم که از پادشاهان نمیرسم و از در بسته بروی
من و از دست و من رستوه نگیرم و مهربانان که گذار من افتاد آن
خانه صدای و بشون بر آید داود هم گفت تو ملک الموت نباشی
ملک الموت گفت ای عمر خدا بندگان من رسول مگر داود هم گفت
بیدن ما آمدی گفت ای داود بدان که اجل عمرت باختر رسیده است
و خداوند عالم فرمود که قبض روح تو کنی داود هم خواست که بای راست
بردارد قدم محسوس نماید ملک الموت گفت یا بنی آدم قدم بردار که
در چندان مهلت نیست که بای برداری پس همچنان قبض روح
او کرد ای عزیزان حق تعالی حضرت سلیمان را بنو و سلطنت
داد و به چنانکه صبی و النور طیر و خوشی همه در فرمان او بودند و تنه
سلطنت او بجدی بود که دیوان بجهت مطیع خانه او دیکه ای

سنگ تراشیده بودند بان بزرگی در هر دیکه ده شتر فرستی
و حضرت حق در کلام مجید خبر میدهد و جفان کالجواب
را سیاحت و هر روز در مطبخ او هزاران پیر بار نشدی
دیوان از جهت او میدان از نقره ریخته بودند که طول
عرض او یک فرسنگ بودی و تختی از زر در میان او نهاده
و بدست راست او شش هزار کرسی از زر بودی و بدست
چپ او شش هزار فرسنگ نقره بود و بر آن تخت شش هزار
محراب ساخته بودند چون سلیمان بر آن تخت نشستی اولاد
انبیاء بر آن کرسیهای زیبن نشندی و علماء بر کرسیهای
سین و عباد بنی اسرائیل در آن محراب بنماز ایستادند
و آدمیان و پریان و وحوش و طیور بترتیب کشیدندی و مرغان
در هوا بالای میدان صف زدندی و سایه بر سر خلق افکندند
و باد او را از بادبرداشتی از پست المقدس فارسی بردی که
یکماه راهست و شب باز آوردی با وجود این همه بزرگ و سلطنت

در وقت مرگ خبردار بود بجز تسلی و رضای باری ۱۲ چاره نید
در محراب بطاعت خدا ایستاده بوناگاه ملک الملوک در رسید
چون سلیمان ملک الموت را دید بداشت که قبضی روح خود آورده
ست پس روی نیاز بدرگاه پشیا ز آورد و دعا کرد که الهی مرگ
مرا بر جنان بپوشان بتر دعا بخد فاجابت رسید و ملک
حق مع ملک الموت را امر فرمود که هم چنانکه ایستاده است قبضی
روح سلیمان کنی گویند مدت یکسال قالب سلیمان بر روح بر
عصا تکیه کرده بایستاد گفته اند که سه حکمت بود اول آنکه سلیمان
در کار صحتی بپست المقدس بود هنوز تمام نشده بود جنان
مرد زن در کار بودند اگر میداشتند که سلیمان مرده است
ایشان کار نمیکردند و پست المقدس تمام نمی شد و دوم آنکه
جنان بدانند که خودشان غیب نمی دانند که لو کالوا بعلوم
الغیب ما لبثوا فی العذاب المهیمن سیم آنکه اهل عالم بدانند
که در وقتیکه اجل فرارسد مهلت ممکن نیست هرگاه مقدوری

سند بجهت حضرت سلیمان میسر شدی که بفرستد و پادشاه تمام
بود و با وجود این که در کارخانه خدا مشغول بود در دلیست اجل که
نیست درمان او را بر شاه وزیر همت فرمان او را شاهی که بحکم مال
کرمان میخورد اکنون تو بهین خورند کرمان او را ای عزیزان
از مرگ غافل شوید که شاید ناگاه در رسد و ماتم به اسباب
نکرده باشیم و آخر از مال و ملک دنیا فایده نمی باشد مونس ما
فعل ما باشد که اینجا داشتیم بدویم آخر بخشهر مرجه اینجا کاشتم غایت
کو رقیست جای ما خواهد بود عا این جهان پوفار ملک خود پیدا
روایت است که ابلیس پیش نوح آمده نوح گفت آدم را حد
بردی از بهشت بزرگسروی اکنون مرا نصیحت میکنی پس و حی آمد نوح
که سخن با او ملک ابلیس گفت ترس از آن وقت که مرگ در رسد تو
حریصی باشی در دنیا چه آدم بصری خود از بهشت بدر آمده ای نوح
ترس از آنکه تو را مرگ در رسد و تو صد مردم بری بب حد
بود که تا بیل برادر خود قایل را گشت ای عزیزان از جمیع راه بهتر از

راه شریعت محمد مصطفی نیست و روزیست در کار ساختن دنیا مشغول
مشوید اگر روزی در کسب هلاک جهت نفقه عیال میکند و شب بطاعت
خدا بسر برید شمس تریزی میگوید نیست و لا بر خیز طاعت کن که طاعت
به زهر کار است سعادت آنکه دارد که پیش از صبح بیدار است
خروسان در سحر گویند که قم یا ایها الغافل تو مستی این چه میدانی
کسی داند که هشیار است سحر خیزان که بیدارند بشی خفتنی نمی یارند
ز راه دین خبر دارند که راه سخت دشوار است جازه بردارند
درون قبر بگذارند اگر نیکو عمل داری ترا انجا عمل یار است و تو را
آن به که بر خیزی ز دیده آب خون زبری چسرا از چهل نگر سزی
که دشمن سخت مکار است اگر سلطان تریزی اگر شمس شکر سزی
یقین در خاک میریزی چه جای کفن دستار است فان النبی
ان ادعوا المؤمنین یا تؤن کل لیل الجمعة من شهر رمضان
الی السماء الذین یقولون سجدوا و دیوارهم و بیوتهم و میفران
الی اهلهم ثم ینادی کل واحد منهم بصوت حزین بالیا و یقول

یا والدی و اهل بیت! اعطوا علیها بالصدقة و اذکرونا بدعاء
بالخیر و لا تنسونا و ارحموا غریبتنا ذلّ حیاتنا و ما نحن فیدفاناً
قد بقینا فی غمّ طویل و فقر شدید فادجعو امر حکم الله تعالی
و لا تجلّوا بنا بالدعاء و الصدقة لعل الله تعالی یرحمنا قبل ان
تکونوا فواحسرتاً و اندامتا و قد کنا قادمین مثلاً انتم قادمین
درین عید عباد الله اسمعوا و اطیعوا و لا تنسونا فانکم هم
غداً فان الاموال التي فی یدیکم کانت فی یدینا و کنا
لهم نفق فی طاعة الله تعالی صادت هی الان علینا و ما لا
ینفعها لکم فینادی کل واحد منهم من الرجل و النساء
الفالف موة یقول اعطونا بدیمهم او یو غیق او یکسوة
فلما کثر الله بعباد لباس الجنة حضرت ممتاز بتر عالم میفرماید که
ای مؤمنان و عزیزان بدانید که هر شب جمعه از ماه رمضان
در میان ارواح مؤمنان در آسمان اول آیند و هر کدام در برابر
خانه و منزل خود باشند و بفرج و باری هر چه تمام سرازیر از آن آواز

کنند و گویند که ای فرزندان ما ای دوستان و خویشان ما بر ما رحم کنید
صدقه و خیرات و طعام و دعا و تلاوت قرآن و هر چه توانند
از نیکی در کار خیر از برای ما کنند که ما غریب و محتاج و ما امید از
طاعت و عبادت مانده ایم بر غریبی محتاجی ما رحم کنید و ما را
بخری یاد آورید و فرادادش کنید و بدانکه ما اکنون ملک مال خود
شما و اکلناشم و ابدان در طاعت و صدقه خرج نکرده ایم بکنایه
الحال ما از آن خیر چیزی دیگر نبرد چون کسی دیگر برایشان چیزی
ندهد ما امید باز میگردند بمنزل خودشان رفتند و چون حضرت
این حدیث فرمود دیگر لیست چنانکه از بسیاری کسریه چیزی دیگر
نداشت و بعد از زمانی روی مبارک بسوی اصحاب گرد و گفت
ای یاران پیش از آن که دست شما بمال نرسد صدقه کنید و
فکر درویشی قیامت نمائید که درویشی آخرت سخت است و صدقه
و دعا خیرات از برای ایشان ^{یا و نماند که} از عمل باز مانده اند و محتاج شما اند
آورده اند که مرد صالح گفت شرب آدینه بمسجد بصره میرفتی گذرم بر

کورستان افتاد چون بمیان کورستان رسیدم ساعتی بنشستم چشم
در خواب شدم دیدم که کوریا لشکرافروشدند و از هر کوری شصت
پروان آمد دیدم که از برای هر کسی بدیهه طبع فرود آمد هر کسی طبق
خود را گرفته بکوره خود فرو رفتند و در آخر جوان را دیدم از قبر پروان
آمد که نه پوشیده از برای او هیچ طبعی فرود نیامد جوان ناامید
باز گشت بکوره خود رفت کفتم ای جوان این طبقها چون بود که ترا
بود گفت خیرات است که در داری دنیا زندگان از برای مردگان
خود دادند حق هم ثواب آنرا در شب جمع و پنجشنبه برایشان میسازند
و از برای من هیچ چیزی ندهند لاجرم از برای من هیچ فرو
نیامد کفتم هیچ داری گفت یک دارم مادر من نشوهر کرده و هرگز
نیاومد من نمیکند کفتم مادر تو کی است گفت در فلان محله زن فلان
گفت پیش مادر آن جوان رفتم کفتم چرا جوان خود را یاد نمیاری
پسر زن گفت بیا این زن من بستان از برای او صدقه بده من او را
قبول کردم مرد صالح میگوید آن زن را از برای او صدقه دادم و دیگر
آدینه رفتم بدو سبزه بفرستم چون بمیان کورستان رسیدم

نشته تا چشم من در خواب شد دیدم که کورنای شکافته شدند و از هر یک
از آسمان فرود آمد آیتان بستانند جوان را دیدم که جامه سفید
پوشیده بلی را فرار گرفت و رو بوی آسمان کرد و گفت خدا
از تو خوشنود باد این بگفت و رو بوی کورستان کرد و برفت ای
عزیزان از برای خود چری پیش بفرستید که بعد از شما میفرستند
برکت عیشی یکور خویش فرست کسی نیارد ز پس تو پیش فرست
و صیت حضرت رسالت پناه بابی در غفاری رحمة الله علیه کرده
مرویت که ای در گفت که روزی در اوّل صبح رفتم بخدمت
حضرت رسالت پناه محمد در مسجد نشسته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
جانب راست وی نشسته بودی گفتم یا رسول الله پدر ما درم خدای تو باد
و صیت کنی مراد صیتی که تقع بخت ما را پس آن حضرت قبول نمود
گفت ای ابا زید تحقیق که تو از مائی و صیت میکنی تو را چیزی نگاه
دار که تو را سود دهد در دنیا ای ابا زید اوّل بندگی کردن خدای
بهتر است از هر چیز دانستی او است که خدا را اولیت پیش از همه
و هیچ چیز نبوده و الله تعالی است که او را هیچ نیست و باقیست که او را
و انما نیست

حجیم نیست و باقیست که او را آخر اینها نیست آفریده آسمان و
زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است و حقیم لطف کننده
است بر خلق در جمیع چیزها و قدرت دارد بر هر چیزی که ممکن است
و بعد از آن شناختن من که پسر خدایم اعتقاد کردن جمیع آنچه
من بدان آمده ام اقرار کردن آنکه خدایم او را فرستاده است بر
جمیع مردمان از جهت بشارت رسانیدن و ترس دادن ایشان
بعد از اینها و طلب کردن ایشان را بجهت باز کردن او و من چنانچه نور
دهنده و بعد از آن محبتی اهل بیت من که خدایم نعم و بر کردار آینده
است از ایشان چهره و پاک کرده است ایشان را بدان ای بابا
بحقیق که خدایم نعم کردار آینده است اهل بیت مرا در امت من مثل
کشتی نوح که هر کس سوار شد بدان نجات یافت از طوفان و غرق
و هلاک شدن و هر کس که اعراض کردی نکرد هلاک شد و محبت اهل بیت
خانه خطر است که در بنی اسرائیل بود و هر کس که داخل شد ایمان شد از
بلاها و عذابها ای اذر نگاه دار آنچه وعیت میکنم بتو سعادت

مندی در دنیا و آخرت ای اباذر غنی دان پنج چیز را پیش از پنج چیز
جوانه را پیش از پیری و صحت را پیش از بیماری و مالداری را پیش
از بی چیزی و فراغت را پیش از گرفتاری و زندگی را پیش از مرگ
ای اباذر صد رکن از تعمیر کردن در کار و کار امروز را بفردا
میکنی و طاعت و احسان که امروز باید بکنی بفردا میفکنی
که فردا شاید کشتی ای اباذر بسیار کسانی هستند که دوز را غایت نمی
دانند و انتظار فردا میکنند و حال اینکه نمی رسند ای اباذر اگر نظر
کنی باجل و مسافت آن هر آینه ترک است و غم و اهل کورستان
میباشی ای اباذر اگر صبح رسی مکن با خود که امشب این کار میکنم
و اگر در شب باشی مگو که در صبح چنین و چنان میکنم و فرا گیر در
حال صحت آنچه منقحی و قوت است از اعمال صالحه پیش از نیکو پار
شوی و اخذ کن در زمان حیاة از افعال پسندیده پیش از موت
زیر که فردا که معلوم نیست که فردا حال تو چیست سعیدی یا شقی
ای اباذر قدرت نداری که مراجعت کنی بدنی بعد از مردن

پس باید اعمال پیش از مردن بجان آوردی و فایده هم میزد بدتورا
کسی که اموال و اسباب خود جهت وی گذاشته باشی و عذر بوی
خواهد کسی که جمع کرده برای او چیزی که مشغول شده بآن ای اباد
اگر کسی از تو چیزی سؤال کند و تو ندانی بگو نمیدانم تا نجات یابی
از عذاب خدای مع در روز قیامت ای اباد و مطلع میشوند قومی
از اهل جنت بر احوال قومی از دوزخ در آتش و گویند خالاماداخل
شدیم در بهشت بواسطه قدا دین کردن و تعلیم کردن شما ایشانرا
گویند ما داخل شدیم در دوزخ بواسطه اینکه امر میکردیم مردم را
بچیزهای نیکو و حال آنکه عمل نمیکردیم بآن ای اباد و حق تعالی مع
بزرگ توست از آنکه بنده کان در شمار تو آید و آورد و یکی میاید
که در صبح و مساتوبه کتدای اباد و مرکب ناگاه می آید و هر کسی که
زراعت میکند نزدیک است که درو کند از سرای هر زراعت
کننده حاصل است مثل آنچه نزدیک زراعت کرده هر کسی که چیزی ^{بماند}
خدای مع نیز با وی رساند و هر کسی که نگاه دارد بنده خدا را از

بدی خدای مع اورا نگاه میدارند و از بدی ای اباذر پرهیزکن
که پرهیزکاران قومی اند از بررکان و فقیران راه نمایند مردمان
به بخت و شستن در مجلس ایشان موجب زیادتى درجه است در
دنیا و آخرت ای اباذر کسی را که موافق باشد قول او و فعل او
پس فردای قیامت جای او در بهشت است ای اباذر بحقیق مردم
محروم میگردند از رزق خود بسبب گناه خود ای اباذر منع کن نفس خود
را از چیزیکه در آن چیز فایده نباشد و سخن مگو در چیزیکه بی مع
باشد و نگاه دار و زبان خود را از بدی هم چنانکه نگاه داری
نفس خود را از تلف ای اباذر بحقیق که داخل کند خدای مع قوم را
در رحمت عطا میکند بدیشان نعمتهای کونا کون تا اندک ایشان
بالای قومی باشد در درجه عالی باشند قومی دیگر نگاه کنند
ایشان را بشناسند و گویند پروردگار را این بابرادر ما بودند
و در دار دنیا با هم بودیم پس بجهت ایشان تفضل یافتی بر ما
پس جواب در رسد چه پاهای هیئات که ایشان گرسنه

تشر بودند شناسیر بودید ایشان در پادشاه بودند شناخته بودند
ایشان در دولت بودند شاه در راحت بودید ای اباذر خدای
روشنی چشم در نماز گذاردن محبت در دل من نهاده هم چنانکه
محبت طعام را در دل گرسنه نهاده گرسنه وقتی که طعام خورد
میشود و حال اینکه من سیر نشوم از نماز گذاردن ای اباذر مؤمنیست
که نماز گذارد مگر شاکر کند بروی کی انقدر که میان او و عرش است
و موکل گردد آینده شود و ملکی بر او که ندانند که ای پسر آدم اگر تو میدانی
که چه فایده دنیوی و اخروی از برای تو هست در نماز گذاردن و با
که مناجات میکنی التفات نمیکردی هرگز چیزی را بغیر از نماز ای اباذر
دنیا زندان مؤمن نیست و جنت کافر بموجب این حدیث که الدنيا
سجن المؤمن وجنة الكافر و صبح نمیکند مؤمن در دنیا
مگر اندوه کین باشد و همیشه مؤمن در دنیا ملول است تا آنکه مفارقت
کند از دنیا میرسد او را راحت و کرامت ای اباذر در دنیا
نزد باری هم چیزی بهتر از حزن و اندوه نیست ای اباذر که را

که حاصل شده باشد علیکم اورا کسریان سازد هر آینه سزاوارست از
قیل کسی که علم حاصل نموده باشد و انتفاع نکیر و از آن پس بدان بجهت
تحقیق که خدای موصوف کرده علماء را برین نوع که ان الدین اوتوا
العلم اذ اتلی بخرون للادقان سجدا و يقولون سبحان
ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ولا یخرون للادقان یکون
و یدیدیم خشوعاً ای اباذر کسی که استطاعت آن ندارد که گریه کند
باید که دل خود را آگاه کند و اندوه دارد خبر میدهد تو را که دلی را که
زنک گرفته باشد از خدای موصوف است ای اباذر اگر کسی را عمل بود
نیاید عذاب روز قیامت را ای اباذر تحقیق که هر مردی که عمل نیک
کند تکیه اعتماد بر آن نماید و ارتکاب کند هر گاه نزد خدای موصوف
خشناک و غضبناک باشد ای اباذر بنده هست که گناه کند بر این
گناه بهشت برود گفتیم یا رسول الله پدر ما درم فدای تو باد چگونه میاید
این گفت حضرت فرمود که هر بنده که گناهی کند آن گناه را همیشه برابر
چشم دارد و فراموش نکند و تا شب بشتد از آن و کسریان باشد از

آن کناه بوی خدایم تا محلی که بر پشت رودای اباذر عاقل است
که نفس خود را نیکی دارد و کاری که کند نتیجه آن ابد موت بدو رسد
ای اباذر دنیا ملعون است کسی که دوست میدارد و الهامگر کسی که دنیا طلب
کند خدایم را و متوجه او بخدا باشد و نیست هیچ چیز دوست تر در نزد
خدای از ایمان آوردند بدو و ترک کردن چیزی را که امر فرموده
ای اباذر حقیم و می کرده پیرا در من حضرت عیسی و فرمود که ای عیسی تو
۴ دوست مدار دنیا را که من دوست ندارم او را دوست دار آخرت را
زیرا که خانه رجوع و بازگشت بروست ای اباذر حیرثیل ابد بوی من
بخشز این پیر از سفید و سیاه گفت ای محمد این خزان دنیا است
نیرسد بتو در مرتبه او و در هر که داری نزد خدایم بواسطه فایده
دنیا که ازین بگیری بعد از آن گفت ای حیرثیل مرا حاجت نیست باینها
هرگاه کمر بسته میشوم لشکر میکنم ای اباذر هرگاه خدایم خیر ندهد خواسته
باشد دانا میکرد اند او را بغیرهای خود ای اباذر اگر مینی بتو برادر
برادر زاهد را در دنیا پس متوجه او شود و استماع سخن او کن که او بگوید

بحقیقکه فایده حکمت میناید پس کفتم زاهد در دنیا کیست میان مردم
فرمود کسیکه فراموشی نکند قبر را و پوشیدن جسد را و ترک کردن
زیادتی دنیا را و اختیار کردن چیزهای که او باقیست و میل نکند بر چیز
که او فانیست ای ابا ذر اگر یک زن از زنان اهل بهشت بدینا ظاهر
شود از آسمان هر آینه شب تاریکی روشن میشود از نور و میتابد بوی
خوش آن بچع اهل بهمن اگر جاده اهل جنت را کشاده و پراکنده
کرده باشند یکروز در دنیا هر آینه پوش میشوند هر که باو نظر کند و
ن تواند دیدن در او ای ابا ذر کسیکه هر رکعت نماز معتدل کند که دل
او مستوحه بآن باشد بهتر است از قایم داشتن ریشی که دل او غافل باشد
از آن ای ابا ذر حساب نفس خود امروز از آسمان تر است از حساب
کردن مؤخر و ای قیامت و مهیا کردن خود را که روز قیامت
دان روز نیست که محقق نیست بر خدای تعالی هیچ چیز ای ابا ذر حاکم
خدای تعالی که نفس تو بید قدرت اوست و در وقتیکه من بقیه ی
عاجت میروم حیا میکنم و ملک که بایستد که مباد ایشان ستر عورت

مرا نیستند چیزی را که پنهان باید داشت ای ابا ذر دوست میداری
چیزی را که بخت داخل شوی گفت پدر ما درم فدای تو باد بلی با رسول
الله دوست میدارم حضرت رسول مکلف منقطع شوی از خلق امید
وار بشی از فدای نعم از جمیع آنچه تو را ضرورت حضرت فرمود که
بلکه فراموشی نکنی مقبره را و پوسیده مقبره و دیگر فراموشی کرامت
آخرت را و ترک کنی زینت دنیا را و اگر تو هم چنان بپوشی میری
بخدای ای ابا ذر تحقیق که پروردگار تو مبالغات میکند با ملائکه خود
نفر اول کسی که در محل واقع شود هیچ کسی آنجا نباشد اذان افت
بگوید و نماز بگذارد و بگوید پروردگار از برای ملائکه بگوید نظر کنید بر بنده
من که نماز میکند و نمی بیند هیچ کس او را بغیر من و نازل شوند از
آسمان سفینه هزار ملک و نماز میگذارند در آنجا و طلب آمرزش
میکنند از برای او تا روز قیامت و میگردانند در شب بنهار خوردن
قائم شود تنها و سبزه کنند در مسجی بخواب رود و بعد از آن میفرماید
خدای تعالی ملائکه خود را که ای ملائکه نظر کنید بر بنده من که روح او
شود هست و بدن او سبزه است و میگردانند که او در عزرا باشد و

مردی
عاجان او قرار نمایند و او بایستد و جنگ تا آنکه شتر شود ای اباذر
بهند پشانه خود را بر زمین در بقعه از بقعه های زمین از برای او در
روز قیامت شهادت کند باینکه او به سجده کرده و نماز کرده
و منزلی از منازل که فرود آید در آن منزل قدمی مگر آن منزل دعا
میکند از برای آن قوم اگر در آن قوم که نماز گذارند و دعا نکنند
و اوقات بنامی و معاصی و لهو و لعب بگذارند لعنت میکند آن
قوم را آن زمین ای اباذر بدانکه زمین گریه میکند از برای مردی
که بمیرد قبر رود چهل صبح ای اباذر اگر بنده در جائی تنها باشد هیچ
کس در نزد او نباشد و وضو سازد و باینکه نماز گوید و قامت کند
نماز گذارد و امر کند خدای تعالی که خود را که تا صاف بشند در پیش
او بگشیتی که دیده نشود و آن ملائکه رکوع بر رکوع آن میکند و سجده
میکند و عاید آن بنده میکند آمین گویند ای اباذر مرحبا کنی
که جوان باشد و ترک کرده باشد از برای رضای خدای تعالی دنیا
و لذت دنیا پس گردانیده جوانی خود را در طلب طاعت و عبادت

حی ۳ بدهد ثواب هفتاد صدیق باو ای ابا ذر هم نشینی مرد صالح بهتر است
از هم نشینی بد و سکوت صالح بهتر است از گفتن بد ای ابا ذر مساجت
بکن با مؤمن و مده طعام خود را بیکر یکسکه شقی باشد و مخور طعام
فاسقان را ای ابا ذر حذر کن از خدای ۳ از زبان خود و بد گفتن
ای ابا ذر شرک کن زیادتی کلام ای ابا ذر بر تو باد تعظیم بزرگ
داشتن پیران و کرامی داشتن عاقل و عادل ای ابا ذر پیش
تو غیبت کرده مردم و آواز خود را بلند کن عرض کن در مسجد
هر چیز باطل و خرید فروش کن و ترک کن در مسجد سخن بی پایه
را پس اگر چنین نکنی ملامت میکنی نفس خود را در قیامت ای ابا ذر
الله تعالی کند ترا مادامیکه در مسجد نشسته هر نفسی که بگوید خدا
باشی درجه در بهشت ملائکه مینویسند هر نفسی ده نیکی زینت
شود ده بدی ای ابا ذر در سترین مردمان در نزد خدا آن
باشد که با هم دیگر محبت و مودت میورند آن دوستی از راه
خدا باشد و دیگر اینکه متعلق باشد دلها ای ایشان بی حد

التغفار کنند در وقت سحرگاه اینچنان گویند که وقتی که خواهم
عقوبت و عذاب فرستم جای را یاد کنم ایشان بگردانم عقوبت
و عذاب را از اهل آن محل ای اباذر شستن در سبی و پیاده
است مگر جهت قرآن خواندن و نماز گذاردن و سوال از علمای
اباذر آدم گریزد از رزق خود هم چنانکه میگریزد از مرگ هرگز
میرسد بر رزق هم چنانکه میرسد او بمرگ ای اباذر نگاه دار
جانب خدا را که خدا نگاه بدارد جانب تو را در هر حال و بشکند
خدای خود را در سخی بجهتیکه جاری شد قلم در لوح محفوظ بهر
چیزی که باشد تا روز قیامت و اگر جمع خلایق جدا نمایند
که نفع دهد تو را در چیزی که مکتوب و مقدور شده است از
برای تو و قدرت ندارند بر آن چیز و اگر جهد کنند جمیع خلایق
که مضرت رسد بچیزی که تقدیر نکرده اند خدای تعالی بر تو قادر
میشود بر آن و قدرت ندارد بر آن و اگر توانائی استطاعت
داری از برای رضای خدای تعالی پس رغبت بکن انرا اگر رغبت

نداری پس هر کس از برای آنکه در صبر بکوشد بسیار است که نصرت با صبر است
و فرج و شادی با غم است و با هر دشواری آن ثابت ای ای ابا ذر مرو که
سخنی بگوید در مجلس از برای آنکه بخشنده آورد مردان را پس انداخته
میشود او را در جهنم از میان زمین ای ابا ذر و پل از برای کسیست که
سخنی دروغ گوید از برای مردمان بآن سخنی خنده کنند حضرت فرمود
وکیل له وکیل له ای ابا ذر کسی که سخن راست گوید او نجات میابد
از بدیهای ای ابا ذر لازم کن بر خود راست گفتن کفم یا رسول الله است
توبه مردیکه دروغ گوید فرمود استغفار و ناز پنج گانه میشود او را ای ابا ذر
خدر کن از غیبت کردن مسلمانان زیرا که غیبت سخت بد است از
زنا کفم یا رسول الله چرا غیبت بد است از زنا فرمود از برای آنکه مرد که
زنا کند بعد از آن توبه میکند توبه او را خدا رحمت قبول میفرماید الا
اگر زنده نباشد تا آنکه بخشد آن غیبت کرده باشد او را ای ابا ذر شنیدم
کردند مسلمانان فسق است مقاتله کردن با مسلمانان کفر است و حو
خوردن گوشت معصیت است یعنی غیبت کردن برابر مؤمن ای ابا ذر

داخل نشود در جنت قنات کفم قنات کیت فرمود سخن چینی ای
اباذر باید در مجلس پادشاهی یغی آنچه در مجلس واقع میشود از
مساوی اسرار اظهار بر کسی ستر برادر مؤمن چنان است که خشت
کرده پاشی پس اجتناب کن از مجلس لهو لعب حذر کن و هر شن
بختم از برای برادر مؤمن زیرا که عمل نیک را قبول نمیکند خدای مع
ای اباذر کسی که در دل بمقدار یک ثقال تکبر باشد نمی باید او نوی
بهشت مگر اینکه توبه کند قبل از موت ای اباذر بیشتر کسی که داخل
میشود بهشت و زخ متکبرانند یا رسول الله ایاکس نجات باید از کبر
گفت بلی کسی که بپوشد و برود و از کوشش سوار باشد و شیر بدوش
بمیکنان نشیند ای اباذر کسی که در پیراهن داشته باشد یک را برهنه بد
پوشند فردا قیامت در جنت انعم حلای بهشت با و پیوسته
خدای مع کفم کدام مؤمن اکمل است نزد خدای مع گفت خلق مرد
نیکو باشد کفم کدام شایسته است از روی ثواب فرمود و هر شن از
بدی کردن خلق کفم کدام صدقه بهتر است بفقیر دهی گفت چهری ^{بفقیر}

بفقر چری خفیاندهی ای باور خد کن از بسیار خنده کردند زیرا که
بمیراند دل را سیرد نور دل را باور نظر کن بکسی که از توست نظر کن
از غیر ای باور سو عیب کنی نعمت خدای مع را که بتو داده است
شکر باید کردن ای باور رحم کن بر خویشان خود ووری کن ایشان را
اگر ایشان از تو مقطع شوند و دوست دار ایشان را با مسکنان
بسیار هم نشین کن مسکنان را بعد از آن دست مبارک بر سر
من نهاده گفت ای باور نیست عقل مثل تدبیر و نیست منع کردن
خود را از چیزهای بد و نیست حبس خلق و السلام اسم الله الرحمن الرحیم
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّسَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلَفُونَ جَبْر
الله که کفار مکّه با هدیکه خلاف کردند گفتند قیامت نمیشود در
ساعت جبرئیل در رسید و این سوره نازل شد برای محمد صلی الله علیه و آله
و این سوره خطاست بر حضرت رسالت پناه و این سوره آنست که
با محمد این کافران چه چیز رسد و آنست که صفت خداست عَنِ
النَّسَاءِ الْعَظِيمِ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّسَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلَفُونَ

یخ آتچان چیری که کافران خلاف کردند کلا سبعلون هم کلا سبعلون
یخ حقا که زود باشد که بدایند در آن ساعت که علم القین و عین
یکمیشود در نای حسرت و ندامت بر شما بخت بند در آن ساعت
پشیمانی سود ندارد شمارا حقیقت روز قیامت انوقت معلوم
میشود که بر پند کناه کاران باقی برهنه و لیس بشد در کردار و
شان عذاب کونا کون و جمیع مخلوقات و کنا کاران در کناه خود
در غم باشند و اندوه ندامت باشند در خبرت که در حق آدمی میدهد
شصت شش رگست و چهار صد و ^{صد} چهل پاره استخوان دارد
هر یکی استخوانی که در بدن آدمیست هزار درد عظیم میدهد
که اگر از آن دردی یکی را هزار پاره کنند و از آن یکپاره بر جلد
جانوران افکند و جانوران بملاک شوند و در خبرت
مشکند و زجمع میشود و از آن روز جلد جانوران خواب نمیکند
از ترس آنکه فردا قیامت شود با وجودیکه آن مارا حساب نیست
المر جعل الارض مهاد آیا ختم زمین را فرستاده و فرار

گاه شما بگو در زمین را که سواره ساختیم و روزی شما را در زمین گردیم تا بکارید
و بخورید و الجبل اوتا و گای کافران اقرار کنند بر و ز قیامت من که
خداوندم که کوهها را بیا فریدم و در گرد عالم در کشیدم که تا زمین بر جای
خود قرار گیرد و در خبر است که خدای مع چون زمین را بیا فریدم همچنان
کشتی در سراسر آب میکرد و قرار داشت فرشتگان در لوح نوشته دیدند
که خدای مع آدم را بیا فرید و مکان او در زمین سازد و چون چنین
دیدند متحیر شدند و گفتند خداوند فرزندان آدم در پشت زمین چگونه
زندگانی کند خدای تع قدرت خود را باز نمود و گفت و الجبال
اوتا و ایه من قادرم که کوهها را بیا فریدم و گرد عالم در کشیدم تا
فرزندان آدم بفراغت زندگانی کنند در پشت زمین و خلقناکم
از و اجا و مردان را بیا فریدم و جفت زنان گردانیدم و تشریعت را
برای شما قرار دادم و جعلنا نومکم نسیانا و خواب را بیا فریدم تا
پتهای شما راحت یابند و جعلنا الليل لیا نسا و شب را بیا فریدم
پردمائی شما گردانیدم تا وقتی که شما کنه کنید من و انعم و

داخل نشود در جنت قنات کفم قنات کیت فرمود سخن چینی ای
اباذر باید در مجلس با منت باشی یعنی آنچه در مجلس واقع میشود از
مساوی اسرار اظهار بر کسی ستر برادر مؤمن چنان است که خشت
کرده باشی پس اجتناب کن از مجلس لهو لعب حذر کن و در شدن
بختم از برای برادر مؤمن زیرا که عمل نیک را قبول نمیکند خدای مع
ای اباذر کسی که میبرد در دل بمقدار یک تنقال تکبر باشد نمی باید او نوی
بهشت مگر اینکه توبه کند قبل از موت ای اباذر بیشتر کسی که داخل
میشود بهشت و زخ متکبرانند یا رسول الله ایاکس نجات باید از کبر
گفت بلی کسی که بپوشد و برود و در از کوشش سوار باشد و شیر بدوشد
همینان نشیند ای اباذر کسی که در پیراهن داشته باشد یک را برهنه
پوشاند فردا قیامت در جنت انعم حلای بهشت با و پیوسته
خدای مع کفم کدام مؤمن اکمل است نزد خدای مع گفت خلق مرد
نیکو باشد کفم کدام است بهتر است از روی ثواب فرمود و در شدن از
بدی کردن خلق کفم کدام صدق بهتر است بفقیر دهی گفت چیزی غیر

بفقر چری خفیه دهی ای بابا در خد کن از بسیار ضده کردند زیرا که
بمیراند دل را سیر و نور دل را ابا در نظر کن بکسی که از تو است نظر کن
از غیر ای ابا در سو عیب کنی نعمت خدای مع را که بتو داده است
شکر باید کردن ای ابا در رحم کن بر خویشان خود و دوری کن ایشان را
اگر ایشان از تو منقطع شوند و دوست دار ایشان را با مسکنان
بسیار هم نشین کن مسکنان را بعد از آن دست مبارک بر پیش
من نهاده گفت ای ابا در نیست عقل مثل تدبیر و نیست منع کردن
خود را از چیزهای بد و نیست حبس خلق و السلام لسم الله الرحمن الرحیم
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النِّسَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلَفُونَ خَبْر
آمده که کفار مکه با هدیکه خلاف کردند گفتند قیامت نمیشود در
ساعت جبرئیل در رسید و این سوره نازل شد برای محمد صلی الله علیه و آله
و این سوره خطاست بر حضرت رسالت پناه و این سوره آنست که
یا محمد این کافران چه چیز پرسند و استنصفت خدایت عین
النساء العظیم مع خبر آن روز قیامت الذرهم فی مختلفون

یخ آتچنان چتری که کافران خلاف کردند کلا بعلون هم کلا بعلون
یخ حقا که زود باشد که بدایند در آن ساعت که علم القین و عین
یکه میشود در نای حسرت و ندامت بر شاکیان پند در آن ساعت
پشیمانی سود ندارد شمارا حقیقت روز قیامت انوقت معلوم
میشود که بر پند کناه کاران باقی برهنه و لیس بشند در کردار خود
شان عذاب کونا کون و جمیع مخلوقات و کناه کاران در کناه خود
در غم باشند و اندوه ندامت باشند در خبرت که در حق آدمی رسید
شصت شش رکعت و چهار صد و ^{چهل} چهل و یک باره استخوان دارد
بهر یکی استخوانی که در بدن آدمیت هزار درد عظیم پیدا آید
که اگر از آن درد یکی را هزار باره کنند و از آن یکباره بر جلد
جانوران افکند و جانوران بملاک شوند و در خبرت
مشکله و زجه میشود و از آن روز جلد جانوران خواب نمیکند
از ترس آنکه فردا قیامت شود با وجودیکه آن مارا صاحب
المرجعه الارض مهاده آید خیم زمین را فرشی و کسره قرار

گاه شایه در زمین را که سواره ساختیم و روزی شما را در زمین گردیدیم تا بکارید
و بخورید و الجبال اوتا دای کافران اقرار کنند بر و ز قیامت منی که
خداوندیم که کوهها را بیا فریدیم و در گرد عالم در کشیدیم که تا زمین بر جای
خود قرار گیرد و در خبر است که خدای مع چون زمین را بیا فریدیم همچنان
کشتی در ستر آب میکرد و در قرار داشت فرشتگان در لوح نوشته دیدند
که خدای مع آدم را بیا فرید و مکان او در زمین سازد و چون چنین
دیدند میخیز شدند و گفتند خداوند فرزندان آدم در پشت زمین چگونه
زندگانی کند خدای مع قدرت خود را باز نمود و گفت والی الجبال
اوتا دایغ من قادریم که کوهها را بیا فریدیم و گرد عالم در کشیدیم تا
فرزند آدم بفراغت زندگانی کنند در پشت زمین و خلقناکم
از و اجا و مردان را بیا فریدیم و جفت زنان گردانیدیم و شریعت را
برای شما قرار دادیم و جعلنا نومکم نینانا و خواب را بیا فریدیم تا
تنهای شما راحت یابد و جعلنا اللیل لیانسا و شب را بیا فریدیم
پرومائی شما گردانیدیم تا وقتی که شما کنه کنید من و انعم و

شما ندانید هرگاه که تو یکسده شمارا رحم کنی وجعلنا الله معانا
و روز را بیا فریدم و روشنائی در روی نهادم تا روز را شناسی ^{کمال}
کنند و آن مشقت که میرید بر شما ثواب دهم و پندافوقکم
سبحان الله و اما من آن قادرم که آسمان را بیا فریدم و بر بالای
سما بداشتم چنانکه هیچ ستون احتیاج نیست در خیرت که محمد مصطفی
پرسیدند که آسمان چند طبقه است از آسمان تا آسمان دیگر
چند سال است در میان آسمانها چه چیز است سیّد کائنات فرمود
که آسمان هفت طبقه است و از آسمان تا آسمان دیگر هر سال
راه است و در میان آسمانها فرشتگان میباشند که اگر از آسمان
سوزن بیفتد با آسمان زیر فرود آید آن فرشتگان روزیست
بطاعت الهی مشغول باشند و یک عت تهاون و تقصیری نمکنند
در خیرت که خدای تعالی چون زمین را بیا فرید زمین همچون کشتی
میکردید خدای تعالی فرشته بیا فرید و او را هر فرمان داد تا زمین را
بر کن و بدست گیرد و نگاه دارد چون فرشته در آب بود خدای تعالی

کاورا بیافرید که اوزا چهل هزار است بعد هر سری چهل هزار شخ است و آن
سک را بر پشت کاو نهاد و چون کاو نیز در آب بود خدای مع ما می بیافرید
که نام او ملعون است و لقب آن ماهی حوت است و هفت طبقه زمین را
بر پشت آن ماهی نهاد و آن ماهی در آب است و از بند ک خدای مع اندک
تفاوت نمیکند هر که غافل است باید که احوال ماهی عبرت گیرد و بداند
که این بار بر پشت او نهاده است و فرمان خدای مع بجا آورد و آن بند
جناب باری مع تفاوت نمیکند تا روز قیامت چگونه خواهد بود و حاکم
جعلنا ساجدا و لها جانیع ان خداوند که بیافریدم آفتاب و ماه را
آفتاب را شمع روز قرار دادم و ماه را چراغ شب گردانیدم و درین
چیز تا قدرت خود نمودم تا هر که پسند عبرت گیرد و بداند که این صنع
ممانع است که او را مثل باشند نیست و شریک ندارد و پیوند نیست او را
بدلیل اینکه لیس کا مثل شمع و هو السمع العظیم و انزلنا من المعصرات
ماء سجاجا یغنی عن القادرم که ابراییدم در هوا و او را فرمان دادم
بر زمین بیارد و بر هر قطره باران را یک فرشته همراه میکند تا او را بر زمین

کنند از دو فرشتگان دیگر از زمین بالا میروند بلکه تا روز قیامت بر زمین
ایستاده باشند از برای امتنان حضرت محمد عزت و رحمت
منطلبنه لحنی بعد حیات و نباتا از آن سب که در دنیا هزار گونه نباتها
و درختها پیدا آوردم و باغبانها را پر درخت کردم و اینهمه را ساختم
و در این چیزها قدرت نمودم تا هر که قدرت مرا بیند عبرت گیرد و بداند
که این صنع صانعی است که مثل ما شدت و جلال القافا لکوی محمد
آنکس را که منکرند بر وز قیامت من انقادرم که چندی هزار قدرت
آفریدم و چندی هزار عسب و عجم پیدا آوردم و نیز قادرم که مردگان را
حشر کنم و مؤمنان را و مسلمانان را در بهشت بفرستم و بهشت را بخورد
ایشان بکنم و حور بان را بخت قرین ایشان گردانم و از مایده ایشان را
مهمان کنم و کافران را و کناه کاران را بدوزخ میفرستم و طعام ایشان را
غسلین کنم و کافران را بدوزخ فرستم و لباس ایشان قطران از
رحمت خود نامیده گردانم یوم یفخ فی الصور فتأون افوا
رنول فرمود که چون روز قیامت باشد اسرافیل صور بدمد و بفراوان

خدای مع آواز صرا و در افت خلقان همه زنده شوند و سر از کور بردارند
روایت که عبدالله عیسی گوید که کوری باشد که هفتاد کسی بر خیزد و بلکه
زیاده و بعضی سفید و بعضی سیاه پارسی و حبشی و عراقی و ترک و هندی
و مرد دوزن و بزرگ و کوچک با هم دیگر آمیخته باشند همه را زنده گردانند
و بر انگیزانند چنانکه یکتاری موی از تن بتنی دیگر نشده باشد ای
عزیزان بدانید که روز قیامت روزی باشد با حسرت و فداست
روزی باشد با عظمت و هیبت جلد زن و مرد برهنه باشند و جا
در خیر است که فاطمه چون این خبر شنید بگریست و گفت یا پدر
بزرگوار جان من فدای تو باد چگونه است که زنان را شرم نباشد
از مردان رسول م گفت هیبت روز قیامت زن ندانند که زن است
و مرد ندانند که مرد است از شرم کنایان خود و از خشم خدای مع و از
خشم خدای مع و از بیم و ترس و از حول قیامت هر کسی بکار خود مانده
است باشد و فرزند آدم هر کسی از فعل خود گرفتار باشد و ندانند
که خدای مع عدل کند یا قفل کند و قیامت السافکات ابوابا

وان روز اسما نهار از یکدیگر جدا شد و آفتاب و ماه تاب سیاه
شوند و ستارگان همه فرو ریزد و سیرت الجبال فکانت سربا
این روز میفرماید که هه این عظمت بر دایم و بر هوا شد و در
پاره پاره میکرد و با وجود او فرزند آدم با چندین کنه و در هیچ طاعت
و رست نمکنند و در خواب عقلت است و پیدار نمی شود و پیرا برانگیزد
در قیمت خلق را پس می حیران شده جانها بر لب نهاده و دیده
کمر بین شده آسمان افتاده از حول فرع اندر زمین کوهها چون
پشم کشته در هوا پیران شده ماده کشته پیره خورشید نورانی سیاه
وین ستاره یک یک از آسمان ریزان شده کافران مؤمنان
ایستاده اندر یک زمین دستها زیر بغل جانها همه عریان شده
عاصبان را در سیاه مؤمنان وجه ماه این سوی عدن و آن
و آن سوی سیران شده بانگ کیر از کیر باشد از قضا باشد اندر
پیش ایشان و زخمی غران شده این چه آسان است سرباه
الکر کوید از تو پزارم تو را وی بر سرت عصیان شده ان جهنم

کانت مهادا ای چاره پدار بشن و بر حذر باش که خدای
خبری دهد از آتش و زخ و ترسان چون روز قیامت باشد
بفرماید فرشتگان را که برو زخ مؤکلند و روزی را در دست قیامت
برند در خبر است که زخ را چهل هزار پایه است و بلندی هر پایه چندان
است که از زمین تا آسمان و هر پایه را هفتاد هزار حلقه جو و هر حلقه
هفتاد هزار بند که در آمیزه جو و زخ را هفتاد هزار دهن است و هر
دهن زبانی جو در زخ را بدین است در عمر ما قیامت آورده چون
عاصیان را پسند بایک بردارد و نعره زند و گوید بمن آرید عاصیان را
و گناه کاران را تا داد حق بم از گناه کاران ستانم عاصیان چون
چون است زخ را به پسند فرج برایشان افتد و زاری بدین
و آنروز حسرت و ندامت باشد و هر کس و آن نفسی خداوند
گویند هیچ کس را نمی خواهم بر ارحمت کن پیغمبر ما مصطفی گوید و امی
وامی من الناد و بار خدا یا بر امتان من رحمت کن و بر ما رحمت
خواهی بمن فاطمه گفت یا رسول الله زخ چند طبقه است و هر طبقه

نام چیست و کدام طبقه عذاب کثرت رسول و فرمود و وزخ
هفت طبقه است اول جهنم و دوم لظى و سیم جبر حرام و سقر و چهارم
سجیم و پنجم ناریه رسول و گفت درجه پنجم هفتاد هزار کوه باشد
از آتش و هر کوه هفتاد هزار وادی و در هر وادی هفتاد هزار
کوشک از آتش در هر کوشک هزار کعبه و در هر کعبه هفتاد
هزار چاه و در هر چاه هفتاد هزار صندوق و در هر صندوق
هزار کوزه عذاب و هر کوزه یکی یکی همانند رسول گفت که اگر از آن
عذاب و وزخ چند اندک مشقال و زره در دنیا بود از یکدیگر سبب
آن عذاب هیچ کسی زنده نماند و عالم میپوش شوند سیاره فرزند
آدم خافه آنکه آنکه گناه کرده باشند و فعل ایشان للظالمین یا
ایر و هم میگویند که وزخ آفریدیم و وعده کردیم که عاصیان و مفسدان
و ظالمان را خافه آنکه از کفین لا اله الا الله محمد رسول
علی و لی الله آمده باشد سیاره آنکه از طاعت برگزیده باشند
و بعضی مشغول شده از ایمان برگزیده باشند و وعده حق را خلاف

دانشد لایتن فیها احقا با ای بندگان برسد و پفرمانی میکند که ایزد
بم وعده خویش را خلاف نکند عاصیان را بدوزخ فرستد و فریاد بر
خواستن گیرند و از آنجا که گناه خود پشیمان شوند و پشیمانی سود ندارد
در خبر است که دوزخیان هشتاد هزار سال فریاد میکنند کسی فریاد ایشان
نرسد و عذاب ایشان کم نشود و زیاده میشود پس از بالا نذا اید که
لایذ و قون فیها بود و لا شأنا لک و یذای عاصیان نا امید
گردید از رحمت خدا شمار ازین راحت نخواهد شد مگر ز مندر بر
دوزخ و شراب نمی خورید مگر هم شراب است که اگر قطره از آن شراب
بدنیا افتد و کلاهی در میان شوند سچاره کسی که خود را از مصیبت
گناه باز نداشت و آن عذاب دوزخ هیچ نرسد الا حیاء غنا
چنان وفاقا ای بندگان از عذاب آخرت برسند و گناه
مصیبت دلیر میباشند و کلام حق بشنوند که عذاب دوزخ ملامت
مکافات کرد و ارشاست که در آن روز قیامت روز حسرت و
ندامت است انهم کافوا لایو چون حسابا بدرستی که ایشان بودند

که نمیشناسند از حساب آخرت باز میگردانند و این بندگان را
و کذبوا بآیاتنا کذا ای بندگان خدا بدینند که کذب بر شما
حجت است و رسول خدا بر شما نازل کند و بر شما گواهند و بر شما حاضرند
و شما بر چهل نندگانه میکنند و کتاب خدا بر افرمان نمیرسد و انرا
بدروغ میدارید و از عذاب و زنج غمی ترسید و کل شیء احصیاً
کتاباً ای بندگان خدای عالم اسرار است بر بندگان از گفتار و
کردار و لیکن از برای حجت خلق ملائکه را بر شما موكل گردانیده
و هر چه شما میکنند از طاعت و معصیت بنویسند و خدای مع نعمتها
شما داده است و شما بمعصیت بکار میرید و فرشتگان بر شما بنویسند
تا روز قیامت بر شما حجت باشد ای بندگان خدای مع از گناه
برگردید و بطاعت جهد کنید و بدرگاه حق گردید انکس طاعت
ندارد مقامش در جوارح باشد و قوا ننویسد کم الاعداء انما
زیاده بر شما الا که بر عذاب هر انکس که توبه نکرده بمیرد و از درگاه
حق رانده باشد بعد از و طاعت بند که گریخته بود و در جوارح بستان

کرد و فرمود رسی خواهد سوختند و آنکه آید که فذوقوا فتنه نوند که
الاعذابا ای دوزخیان از عذاب و زنج بچشید که شمارا امروز
عذاب زیاده خواهد چو بسین فرزند آدم از علم میگریزد و بجهل آمیزد و
از عذاب و زنج نمی اندیشد ان للمتقين مفاوا ایزد مع میگوید که
متقین از عذاب و زنج و از هول قیامت ایمن باشند و هر چه
کاران خاص خدای عز دنیا و آخرت حدایق و اعنایا پیرهن کاران
در میان بونا و ریحان نامی باشند و رسول گفت که مرا در مملکت
پادشاهی هزار کوشک از مردار پدید باشد و در هر کوشکی هزار اسب
و هر سرای هزار خانه بود و در هر خانه تخت سیالائی بر فرش حوری
نشسته باشد که ایزد مع او را بقدرت خویش نگاه داشته و برگرد
کوشکها و بوستان نامیر نعمت بهشت باشد و هر بوستان چندان
باشد که از مشرق تا مغرب رسول گفت اگر مؤمن را در بهشت مرا
باشد که اهل بیت همان کنند تواند هیچ را زنج نرسد بقدرت
جبار عالم و کواعب اقوابا اندر بهشت کینزگان باشند هم یکدیگر

یک صورت و بر یک بالا باشند رسول م گفت نیکوی ایشان را کسی
نماید اگر از آن کسزگان یک در روی زمین در دنیا آورند روی ایشان
غلبه کند بر روی آفتاب و ماه تاب تابان گردد و اگر کسی از ایشان
آب دهند در دنیا اندازند تمام پیر از مشک عبیر گردد و مجموع عالم تمام
خوشبو گردند و هر یک را هفت کیسوی بوی از مشک و عبیر که یکتا رموی
آن کسزگان بهتر بوی از دنیا ناینها چنانکه آن بنده از متقیان باشد
جای او بهشت و آن حوریان مال او باشد و حورالعین جفت وی
بوی و در همای یک پنهان بوی و روی او مانند آفتاب و ماه تاب منور
باشد و مقامش در دارالقرار بوی و لثقی او بانبیا و اولیا باشد
و کاسا و ها قایر و مع از شراب بهشت خرمیدند و میگویند که بنده
نا بر خوان کرامت شسته باشد و کاسهای مسروراید و زبرجد بر
خوان ایشان نهاده باشد و بعد کالهای چندین هزار گونه طعام
باشد که رنگ و طعم هیچ کدام بر یکدیگر نماند و قدحهای پر آب
میسوزند که اگر ذره قطره از آن آب در دنیا افتد در بلاد و صحنها

و سچینا و تنک از دنیا پرون رو و بقدرت خدای م لا یمعون فیها
لغو و لا کذا با اندر بهشت غیب و تعقب و دروغ و بهتان
حد نبود و پیری و درویشی نباشد و رنج و شدت و غنا نباشد
و زندگانی و نعمت باشد سیرال و بقا باشد بی فنا و لذتی باشد
پعنا جزاء من ربک عطاانا حسابا ان بهشت این نعمت
جزای بندگان است که کردارهای نیک کرده باشد ای بندگان
خدا هم جهد کنند بطاعت و پرهیز کنند از معصیت و عبرت گیرید
از کائنات و بتوبه کنید از روزگار گذشته حسرت خورید و عمر خود را
ضایع نکنید و با نفس خویش جایشانی کنید و اگر کردار است دارید
جزای نیک بپوشید و هر جا که کار او طاعت باشد بر
السموات و الارض و ما بینهما الرحمن و خداوند عالم و زمینها و آنچه
در میان ایشان است بیا فریدم و پیرورایندم و چون گناه کنید
پوشد و چون توبه کنید عفو کند و بیا سرزد و چون طاعت کنید
قبول کند و چون دعا کند اجابت کند و چون اذرا بخواند لیک

گوید و چون بدرگاه او روید پیامبر زود چون بادش کیند یا دتوان کند
لا یلکون من خطایا و کسی را در ملک او فرمان نیست در روز
قیامت هیچ کس را زهره آن نباشد که سخن گوید یوم یوم الروح
و الملائک صفار و زرقیست فرشته که نام او روح است بیاید در مقابل
ایشان بایستند و آدمیان و پریان همه یکصف بایستند و هیچ یک کلمون
من اذن له الروح و قال صوابا و همه خلایق سر در پیش افکنده
باشند و هیچ کس را زهره نباشد که سخن گوید و همه مدح و شایسته
و از گفتار فرومانده از هیت و سیاست روز قیامت و از بیم
خداوند از شرم کائنات زهره ندارند که سخن بگویند گفتن ذلك
اليوم الحق ان روز روز عذاب است و ان روز روز فضل محبابا
نباشد و که بفرماید که هر کس از گفتار و کردار خود مپوشد
و همه تنها آشکار شوند کسانیک از خویش بپوشد باز مانده باشند و
بجایزه بایستند ای شدگان خدا بشمار بکشید و بطاعت بعبادت
کوشید و از گناه بترسید و از توشه سفر قیامت زادی برافزاید

منزل بخت در پیشی است و راهی بخت مخاطر است در خبرت ^{قیامت}
میزی از نور در زیر عرش نهی پیغمبر و در آنجا نشیند و خطبه
خواند حمد فرشتگان و پیغمبران و آدمیان و پریان استاده باشند
هر آنکس که دیدار پیغمبر پسندد شفا یابد انا انذرنا کما عذابنا
قربیا این روزم مرعاهایان را میرساند از عذاب جو زخ و آتش سزا
بتوبه میخواند هر گناه که کرده باشند بتوبه بمیرند و از عذاب ببردند
یومینظر المرء ما قدمت بداه و یقول الکافر بالیتی
گفت تو ای بار و زیک آدمی هر آنچه در پیش فرستاده باشند باز
باید داده های خود را از خیر و شر و کافران گویند که ای کاشکی ما
خاک کشتهی درخت است که روز قیامت این روزم همه خلق را زنده
کرد اند آدمی و پیری را و جتنی و دوحوشی را و طیور را و سباع و خزند
و پرند را بقدرت خود بفرماید که از یکدیگر قصاصی بازستانند
و اگر یکی از کسی جبر کرده باشد بازستاند بفرمان خدای تعالی
انکه باد در آید کرد اگر و تاریکت بپدید آید خلایق در عالم و تاریکی

بروند و فرشتگان و پریان و آدمیان باز مانده باشند آن ساعت
کافران را بسوی حورج برند چون ایشان را بدوزخ برند بگویند
یا لیتی کنت تو ابا کاشکی با خاک کشتی تا از عذاب چنین
برستی ای عزیزان امروز هوشیار باشید و کمر خدمت بر میان
بندید و کار خویش را ادا کنید که سفر و رجوع را از درستی
که پیکمان نوبت برسد آورده اند که پادشاهی و وزیر و داشت
که مدت مدید در خدمت پادشاه بود با عقل و تدبیر و انانی و نظیر
بود از خدمت پادشاه وری کرده و خود را بگوشه مسجد برده
پوسته در بند کجی هم صرف کرده چند مدتی گذراند بود که پادشاه را
کذار ملاقات و زیر استفاق افتاد پادشاه گفت ای وزیر از من
چه بدی دیدی که از من حوری کردی وزیر گفت پنج خطرت از تو
دیدم بسبب آن پنج چیز و رنجی کردم اول آنکه تو منشته بودی نه
استاده مرا نکفتی بنشین تا از من آسان شود اکنون من پادشاهی
خدمت میکنم در پنج وقت نماز مرا میگوید بنشین تا از تو آسان شود

حرم ایک تو طعام بخوردی مرا نمی دادیدی اکنون در خدمت خداوند
مشغولم که او طعام بخورد مرا طعام میدهد که وهو یطعم ولا یطعم
سیم ایک تو خواب میکردی من بیدار بودم و محافظت تو میکردم
اکنون در خدمت گذاری پادشاهی مشغولم که من خواب میکنم مرا
محافظت میکنند خود خواب نمیکند که لا تأخذ سنا ولا نوم
همانکه من پوسته از تیر رسیدم که مباد اعظمی بکنم تو مرا بکشتن قادر
باشی حال خدمت پادشاهی میکنم که او را که کسی تو را بکشت من بجز
پادشاه باغ اکنون در خدمت پادشاهی مشغولم که او را مرگ نیست
وهو الذی لا یموت پنج ایک پوسته از تو میرسد که اگر کنای
بکنم تو مرا بکشی اکنون در خدمت پادشاهی کنم که اگر کنای کنی تو بکنم
نوبه مرا قبول کنند میامزد که ان الله یغفر الذنوب جمعا
از حضرت پادشاه منقولست که ده چیز مغلصه میاورد او که
برهنه نشاندن حرم جنب طعام خوردن سیم سوی ظهار بقران
بریدن چهارم بعد از طعام دست نداشتن پنجم پوست سیرپاز

سومین ششم بر استان در شش مسم است در خانه جارد بکردن
هشتم دست را بی پاک کردن نهم دیکت را در شش شش و ابراس
نایب شدن و خانه عنکبوت را در خانه نهادن و نماز را سبک داشتن
فصل در بیان عروس و نزدیک زن و مانند آن بفرمود که یا علی
چون مردی عروس بخانه آورد موزه از پای او بیرون آورد و پای
او را بشوید و از در خانه بریزد که حتی سجانه و مع هفتاد هزار نوع فقر
از خانه بیرون برود و هفتاد هزار نوع برکت در آورد و هزار نوع
رحمت بعروس بیرون از کند عروس تا این خانه باشد از جدام و
برخی ایمن باشد و عروس یا منع کنی از خوردن سیر و پیاز
و شرک و کشتیر و سب تا هفت روز پس حضرت امیر المؤمنین فرمود
که یا رسول الله چهار منع کنی از اینها فرمود که بجهت آنکه ریح او شود
و فرزند نمیشود در سیک حصیر کند در گوشه خانه افتاده باشد بهتر است
آنکه زن فرزند نیارد فرمود یا علی جماع مکن و نزدیک زن مرو
در اول ماه و در میان ماه و در آخر یا علی جماع مکن پیش از پنبه که

فرزند آید

فرزند احوال میشود سلطان با احوال ان خرمی میکند یا علی سخن مگوید
وقت جماع که فرزندی که پیدا شود کینک شود باید نظر نکند مرد
در فرج زن که باعث کوری فرزند میشود یا علی جماع مکن با زن
بشهوئی که برانکجه باشد بزن و دیگر یا علی جماع کن با تو خرقه باشد
با زن خرقه دیگر که هرگاه هر دو یک خرقه داشته باشند موجب
عداوت و دشمنی زن شوهر میشود و تفرقه میان آنان افتد و
بطلاق انجامد یا علی جماع ایستاده که فعل خسران است و چون فرزند
پیدا شود در جامه خواب بول کنند یا علی جماع مکن در شب عید با زن
که فرزندی پیدا شود شش انگشت شود یا علی جماع در زیر درخت
میوه دار که فرزند قتال باشد یا علی جماع مکن مقابل آفتاب و نور
آن فرزند دایم در فقر و مشقت باشد یا علی جماع مکن در نصف شعبان
که فرزند شود رو باشد یا علی جماع مکن بر پشت بام که فرزند مناقع باشد
یا علی جماع مکن در آن شب که بفرخواهی رفت که فرزند مدد کننده
ظالمان باشد یا علی جماع مکن در شب و شبانه که فرزند حافظا

کلام باشد و رافعی باشد آنچه حجتی بر من باور دهد یا علی جماع مکن شب
که فرزند که پیدا باشد شهادت روزی او شود و بعد از آن که گفته باشد
لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی رحیم دل پاک زبان از
غیبت و دروغ و بهتان باشد یا علی جماع مکن در شب پنجم فرزند حکیم
یا عالم باشد و اگر جماع کند که فرزند بد است در دنیا و دین روزی
شود و شیطان پرامون او نکند و تا پسر شود و اگر جماع کنی در شب جمعه
فرزند پیداشود و غلبه و فیح و تیز کوشش باشد اگر جماع در بعد از شفق
احمر کند فرزند ابدان باشد یا علی جماع مکن در اول شب که فرزند با صبر
باشد و اختیار دنیا آخرت کند یا علی این وصت یاد گیر چنانچه گفتم
از حضرت جبرئیل روایت میکند از حضرت رسول م از لفظ درز
بار کوه هزار خود فرمود که در دنیا غریب و از باشد یعنی غریب را
کسی نیشناسد و بکس اختلاط مکن و در عمارت دنیا سعی مکن عا
عبا بر البطل در دنیا چنان باشد که در دنیا که بر موضعی برسی نیست
اقامت نداری و فکر رفتن کنی و حقیقت این جمله است که

الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر مؤمن در دنیا زندان است
و چون مرغ در قفس باشد و آتش زندانی در رفتن است از
وعدك نفسك من اهل القبور و خود را از اهل کورستان
شمار چون بامداد بر خیزی حدیث شب بخود مکن و چون شب در آید
حدیث صبح مکن چون سلامتی سلامتی را غنیمت دان در عبادت
خدا مصرف کن و زادی بر گیر از برای فردای قیامت و یقین
دان که امروز زندانی که از زندگانی و آورده که در عرصات قیامت
چهار کرده باشند یک در دنیا عمل صالح داشته باشد و در آخرت در
راحت باشد و یک در دنیا ناخوش و تلخی باشد و در آخرت است
کرد و کرده در دنیا راحت در آخرت با کمال و وبال باشد
فما احصا با شدیدا و عذابنا عذابا انکرا و بختی
دیگر که دنیا بخت گذراند و عمر تباه کرد و بعضی روی سیاه و
عمل پراز گناه باشند ای عزیزان کل نفس ذائقة الموت
سجراتند و انک میت و انکم میتون و بدانک نیک بدین

شربت چشاند و مال و سلطنت و ملک و علم و فصاحت و این مآرا
سودمند نیست که اذاجاء اجلهم لا یتأخرون ساعة ولا
لست قد همون اگر ملک سودا شتی عمرو و علیه العنة در دنیا نمرودی
اگر نعمت دفع کردی شداد داد نمرودی و اگر مال سودا شتی در
دنیا قارون باقی بماندی و اگر نبوت نافع شدی سید المرسلین را
خطاب نیامدی پس باید که زاد و دنیا برداری و مرکب را نصیب
عین خود سازی و حساب عمری بکنی و عمر را ضایع نکنی و غافل
نباشی که از غافلان بنویسند ای دریغاکه عمر گذشت و پشیمانی
سود ندارد و مغرور جوانی مشو که از تو پیشتر نعمت و جوانی را شنیده
برفته اند و بدانند دنیا سرانجامش که در روی گشت عمل کنند که
ان متعنا هم سین ثم جاءهم ما كانوا یوعدون روزیم
و ضایع و عقبا بفریاد تو نرسد چون راه کدزی منزل سازد
و بیاد برآید منه که انما مثل الحیوة الدنیا کما انی لنا لا من
السَّاء بغرور و مغرور ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور عالم

همت باشد که اگر دنیا محلی داشتی نزد رب العالمین مقدار پرستی
بهیچ کافری شربت است ندای و اگر خواجہ چون ببرد مرک
راحت وی بخوا تا چون در کورش نهند ملکان پی محابا بر روی
آیند مرد زن بزرگ و کوچک را سوال کنند در خبرت که چون
بنده را در کور نهند پیش از آمدن منکر و نیکو شخص را پسند نیکو
و خوش بود پاکیزه جامه آن سحارہ عاجز گوید تو چه کسی که نیکو
و مهربان امیسی میباشی بهتر از تو ندیدم آن ملک گوید من آن
و ضرور روز عبادت توام و اگر عیاذا بالله شقی و عاصی را در کور
نهند صورتی بروی آید چنانکه آن سحارہ بنالد و گوید تو کسیتی گوید
من آن کردار بد توام تا روز قیامت همراه توام حضرت ریاست
مفرماید که فاضلترین امت من آنکس است که مرک را یاد کند
و در فکر آخرت باشد و خواجہ کائنات میگوید شخصی که بنیاد
او از هباء مسنون و طائر معین بخوا و ابقای ابدی و جاودا
طمع نداشت که از رستان فنا بقا نتوان یافت و اگر مدت

بقای دنیا عمر داری عاقبت باید رفت و اگر سستی تا سر یابک
تو نشود یک ذره با خود نخواهی برد و اگر بکنی گره ایوان از کواکب در
گذری بقیه قهرش در اندازند و اگر در هدف از برای در در قعر
در باروی آخر منک هلاکت کند و در زیر هفتم زمین حصار
آهنگ مکان سازی صحر مرکب بر اندازد ای برادر مرکب دفتری
ماند که کسی باید خواند شربت که هر را باید چشید پس چون بدین
صورت باشد باید عاقل غافل شود و در کار خیر و طاعت خدای
معم باشد چنان داند که راه گذر نیست و آن مرده را گذار راه
نمی پنی که داد در توبه نهند و توبه در پشت گیر و ای یک منزل
باشید و چون بمنزل رسید سعی بیاید و کوشش بر بطل کاروان
وار و تا از عدیلان باز ماند مرد مؤمن آن باشد که ز او توبه و
فان خبر داد التقوی در توبه القاعست مال تنفد و جاده
هذه اطرط مستقیما و میان می اهدت فی سبل الله بر رشت
و اعتصموا بحبل الله بنجد و عما ی جابر خوان و تجاده لن

لن تنالوا البر بصدقة كبر و در کسوة و شکوة بشی و خیزی
الی الله بدست دیگر در او نیز و هر مقصودش البقر اول من
منازل الاخره باشد تا چون طلب و فتح فی القمور نیرند
و بر خیزد و از پل و ان منکم الا وادها بگذرد و در شدستان
و جنة عرضها كعرض السماء والارض رسد بجملة جنة
الفردوس بسراجده لهم داء الخلد و حور عین آرد
و از دست ساقی کوثر علیا بن ابی طالب شراب طهور
مینوشد که و سقا هم مرتبهم شرابا طهورا اقرب القادری
همی جمع بگوید لبیما الله الی حمی الخیم و از خواب غفلت
پدار شویم و تفرغ بحضرت پروردگار شویم و بدست مجاهدت
حلقه در مشاهدت بگویم و خاک رفاق بیاروب و فاق
از مهر عشاق برویم خوابه عالم میگوید که هر که را دوست میداری
لابدست مفارقت او بکنی و هم چنین که خواهی محاذی ^{لابدا}
بگیری و کردار تو پیش از تو در کور شود در خبرت که چون ^{وقت}

قرآن تور در فرشته بر بالین آید چشم باز کند او را به پند گوید
تو کیستی گوید من فرشته خطوات تو ام هیچ قدم دیگر نمیخواهی زدن
و فرشته دیگر گوید تو کیستی گوید من فرشته روزی تو ام اکنون یک
لقه دیگر نمانده است هر که هرگز منتظر بود از حقیقت دلش غایب نباشد
با خیال مرکب در لذتها آید اکثر و کوهها دم اللذات ^{مصطفی}
گفت یاد کنند آن خراب کننده لذتها بسیار یاد کنند که هر که
را بسیار یاد کنند بلذت دنیا سپرد و از یاد این چهاره پنداری که هرگز
نام مرکب نشینده گماشتند آن جوانان نارسیده و از دنیا
بنا خورده و اگر بعد از سه روز کور جوانان باز کسی آن دیدهای
نرگسی بینی شکافته و بر حدقه روی فرو دیده و آن موهای
نازنین بینی با خاک هموار شده سیّد کاینات هر وقت بکورتان
پرون شدی و بدان باز خوابده کان برگشتی اندک آواز
مرکب غافل بودی یا مشط مرکب نمیبودی حاشا اما از برای
آن میرفت تا تو نیز بکورتان رفتن عادت کنی و چشم عبرت

گیری باحوال آن زندانیان پنی ای عزیزان بتاتای همه باغ
بوستان بودند و آن غریبان کور و باز و اشکان لحد را نگاه کنند
تا صد هزار هزار جوانان پنی در بر روی خودتان خفته و در خاک
تیره نهان گشته و آن کیسوی عروسان پنی ریزیده پوشیده
و هر یک بزبان آه ناله از زیر خاک تیره آواز میدهند که ای
مادران مهربان و ای پدران مشفق جانان شرم تان
منی آید پوسه میکشید که پتو چگونه توانیم زستین و خویش
مینرستد و میکشید که بی تو خاک بر سر ما باد و بی تو خاب خرد
ماندند و حال هیچ یاد من نمکند ای عزیزان قطرات آب
از دیده خود بیارند شبی باشند که ترا از رفیقان و دوستان
جدا کنند و از یاران مهربان در ربایند و آن فرزندان و
هم عزیزان دور کنند و آن تخت بر سر لحد تنگ تاریک آورند
و در زندان اندوه حبس کنند چون چشم باز کنی خود را در آن
لحد تاریک پنی بپوشی خود را در کور حیران پنی نه مادر گریان

نه هم سران مهربان نه فرزندان نه بوستان و نه خویشتن شایع
بوستان چون در آید آدمیان خوش بختند و آن مادران
مهربان از راه شفقت ناگاه بر فراق فرزندان جوانان خود
میگویند و میبندند و چون صبح در آید آن مادر پیچیده روی بگورستان
نهند چون بر سر گور فرزند رسد آن کور را در کنار کسیر و فریاد بر
آورد که ای جان مادر سر از بالین خواب بردار تا به من تورا
بینمت که این چه داغ شراقی است که بر جان مادر نهاده آورده اند
روزی عیسی بر گورستان گذر کرد پس زنی را دید بر گوری نشسته
با دل خسته و جگر کباب و دیدگان بی آب میگفت جان مادری من
چون باشد حال تو ناگاه سر بران نهاده و گاه روی خاک مالیدی
و گاه دست بر تارک سر میزد و گاه میآلید و گاه فریاد می کرد
و گاهی بزاری زار آن فرزند را بادمیکرد و میگفت هر که سر را
بر زیر خاک نه خا بانیده است چه داند که من چه گویم و هر که پدر مشفق
بگورستان نفرستاده است از سوز این چه خبر دارد هر که مادر مهربان

تابوت نه نهاده است از درودل مادران چه داند و هر که از همیشه مشفق
جدا نموده است چه داند که چه می رود و از هر که خواهر غم خواره در کور نه
نهاده بود چه داند این حدیث بمشام وی سرسیده عیسی ^ع آن پسر زن
را بدید صفت انوی لوال کردای سرپوشیده چه بوده است که چنین
سوخت و رخساره کان از غم برافروخته پسر زن جواب داد که یا
روح الله بدان که من پسری داشتم چون مانند سرو که هرگاه در جمال
او می کشیم می گزیم و می گزیم که هر وقت او را می دیدم چشم من روشن
گشتی حکم الله و قضای السامی در رسیدن آن فرزند را از کنار
من در ر بود و در زیر خاک افکند فراق ویرا چنین نشداید نموده
است عیسی گفت ای پسر زن میخواهی که فرزندت را بفراوان خدای
خدای مع زند کن و داغ تا ویرا بپنی پسر زن گفت منم دارم و آرزو
دارم پس عیسی ^ع گفت یا حی یا قیوم یا ذا الجلال ^{تعالی} الشان
قم باذن الله بفراوان خدای مع در حال کور شکافت و آن جوان
سرا از کور بیرون کرد و موسی ^ع سرا و سیاه پوشیده شد و آن قامت

سروین چون پید کشته و موی محاسن خود را در پای مادر میخیزد که
 این کمیت او گفت من پسر تو ام مرا نمی شناسی مادر او گفت ای
 جان مادر تو سیاه موی بودی اکنون موی تو سفید چرک شده و
 روی تو زرد گشته ای مادر مهربان بدانکه چون آواز عیسی
 را شنیدم که برخیز من پنداشتم که قیامت است از پسم قیامت
 موی سرم سفید شد و رویم رزد گشت مادر گفت ای جان مادر
 برخیز تا خانه رویم تا مادر تو را سیر بند و از غم آزاد کرد و گفت
 ای جان مادر اکنون مرا دیدیدی بگذار اینجا باشم که طاقست آن ندانم
 که دیگر پاره شربت بجوشم مادر او را در کنار گرفت و وداع کرد
 چون در لحده بخت عیسی اشاره کرد کور با هم آمد ای بنده
 خدا شمارا برادر است یک تان نفس باز بین بشتاست و آن مال
 شماست چون نفس است بدراید مال دیگران کرد و یکی تالب
 کور بشتاست و آن برادران و دوستان و اقربا بشتا باشند
 و آنکه تا محشر با تو است و آن قطرات حسرت است که در مجلس

از دیده باریده بپشتی از ترس خدای معصوم فرموده که اگر گناهی کنید خدا نکند
از آسمان رسیده باشد پس از کرده خود پشیمان شوید خدای مع توبه
شمارا پزیرد و چنان باشد که هیچ گناه نکرده باشد که من التائب
من الذنب لمن لا ذنب له و سید عالم میفرماید که هرگاه گناه
کند و توبه کند هر چه کسی باشد که هیچ گناه نکرده باشد ای عزیز
اگر جوانی توبه کند خدای مع بزبان پزیرانی خود میفرماید ای بنده
من بشاد آمدی و اگر پیری توبه کند گوید ای بنده من چیرا دیر
اندی گویند و من یغفر الذنوب الا الله اگر عنایت از پزیرانی
تو نباشد هلاکت بپشتی اگر او دست نگیرد که دست تو را بگیرد
اگر او فریاد تو نرسد که فریاد تو خواهد رسید ای عزیز بختم امت
در زمین نیاز افکن و بابت توبه سپردنش نما و بالتش تقوی بخیه
کن تا از آن بر خور داری بای و هیچ امتی تو بهتر از نیک
عهدی و نیک ظنی نیست در خبر است که در بنی اسرائیل یک روز
موشی از دار فنا بر بقار حیل کرد و یکی را نیک داشت و یکی را

بد و مردمان بخنازه آن نیک میرفتند که ویرانیک میدانستند و
و آن بد را تنها گذاشتن چون فارغ شدند ملک هم بایشان وی
فرستاد پسر ایشان که چه جفا بود که شما جمله بدشمن من مشغول شده اید
و پیش دوست من نیاید او را یاد نیارید پس ایشان در تعجب بودند
سوال کردند که الهی ملک ما مظهر میم که این نیک احوال او چگونه
بود ملک هم وحی کرد که آنکه فسق میکرد ظنی بود میگفت که وای بر من
اگر خدای هم بفعل من بامین کار کند اما کرم است که سرزد که بر من
عذاب نکند بلکه رحمت کند و آن دیگر میگفت اگر پسران را است
عمل که دارم و عبادت شک و گمراه یقین و آن پچاره اگر چه گناه
داشت یقین هم داشت و هم نیکو ظنی بود بخدای عز و جل هیچ
عمل بهتر از آن نیست که ظنی نیکو بری بخدای هم ظنی بد بری
بخود و این دو کاه حقیقت خوف و رجاست خوف آنست که چون خود
بخود نگرانی هر ترسی نا امید ی باشد چون بکرم کرم نگرانی هر
امید و رجاست که چون ملک هم بنده کان را بخود اظافت کند

در مصحف مجید بواسطه خواجہ کامیاب که قلد یا عبادی بکوائی محمد
بندکان من حاجیان گفتند لَیْلَک گفتند شایعوا هم مطیعان
اجابت کردند گفت ایشان را میخواستیم پس گفتند مرا خواستی از
حقیم ندانید که الدین اسرفوا علی انفسهم انک نیک از فرق
سرتاء خنی پادریز هر موی کن ^{دارند} باشد از اهل اسراف و معصیت
دادند که لَیْلَک اللهم لَیْلَک ندانند لا تقنطوا من رحمہ اللہ
نا امید باشند از رحمت خدا و بعد که ان الله یغفر الذنوب جمعا
اندھوا لہ لغفور الوحیم صفت اکرم اکرمین حضرت امیر المؤمنین
میر باید که هیچ آیتی در قرآن نیست و از شرعیان را ازین آیت
که قلد یا عبادی الدین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من
رحمۃ اللہ پس در عقب این آیه بر این امیدواری گفتند
من از من بود و دیگر برو که از من کسرم نیایی و انیبوا الی ابکم
رجو در همه احوال با من کنید و انقیاد نماید و اسلو اگر پیش از انکه
عذاب آید بسا ناگاه من قبل ان یأتیکم العذاب بغتۃ

و شما غافل باشید و انتم لا تشعرون و پشیمان سودندار و حضرت
بغیر میفرماید که چون بنده اگر کرده خود باز آید و قطرات عبرات
بر صفحات فرود بارد و قال میرا در ملک بم نفضل خود کرده او را
نیا کرده انگار در دوازده کرده او در کز و عفو کند در خیرت از محمد
مصطفی که فردای شش کسی در سایه عرش بپشتند آنروز که سایه بپشتند
جز عرش اول پادشاه عادل و جوان که خود را در طاعت خدای عزوجل
پیری رسانیده باشند و و شخمی که یکدیگر را از مهر خدای بم دوست
دالشر بپشتند و در آن قیام نمایند و از یکدیگر مکر ملول شده باشند
و شخمی که از مسجد بیرون آید و روی او با مسجد باشد تا وقت نماز
دیگر برود و کسی که صدقه دهد چنانکه دست چپ را خیر نبیند
که صدقه پنهان ختم با خدای بم را می نشانند و شخمی که زنی صاحب
جمال را پسندد او را بخود خواند او قبول نکند از ترس خدای و شخمی
که خدای بم را یاد کند از کرده خود پشیمان شود و در خلوت اشک
از دیده او روان شود از ترس خدای ای پچاره آدمی اگر بدگاه

اونیائی بدر که روی وعده خدای بم چنین است که والذین اذا فعلوا
فاحشاً او ظلموا انفسهم ذکروا لله واستغفروا لله لذلک بهم
ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصر علی ما فعلوا وهم
یعلمون کسانیکه عمر تباه کردند و بر خود ظلم کردند چون با خود آیند
عمر تباه شده پشند و روزگار ضایع کرده خود بدانند و کرم کرم خدایم
یا آورند و الیاده بحضرت عزت یاد کنند و امرزش خواهند و فریاد
رسی نیست جز من ندانند و دست او نیز جز رحمت من نشنا
پس اگر من نیا مرزم که آمرزد و من یغفر الذنوب الا الله بحقیقت
الرفریاد رسد که رسد شمارا بلطف میخواند که و توبوا الی الله ای
که ریختن کان بدر من آیند و در سحرگاه ندای کنند که ای شور بخشان
بیدار شوید بعنایت حویم در کار کنند کاران کنند عمر تباه شده
ترا کفایت است هر بنده از بندگان خدای عز و جل که تحریک غم
شاخ از درخت بویژه کنند و یک شاخ را بچنانند چنان رطوبت
و میوه اقبال از دوبره یا بد که در خانه دل وی قطره ترشی سر که

کناه بگذارد و توبه شکری شود و در قبح قبول باسکر کناه مستزاج
یابد و سکنجبین کرد و بخلق پیار معصیت فروریزد تا شقای کلی
و صحت جگر ویرا حاصل اند که الثائبین الذنب الذین یکن
لا ذنب له آورده اند که ابراهیم ادهم قدس الله وجهه العزیز و رود بود
ست روزی در بازار بغداد وارد شده عصابه و جد در پشانی خود
سبته و کل توکل در باطن او شکفته و از حیاض قدس شربت حقیقت
خورده سرمست در بازار بغداد گذر کرده پلای دید کرده کرده در سر
او جمع آمده و با آواز صیح و فیصیح سخن می گفت و از پایانه بلند دعوی میکرد
ابراهیم از سر از مالیش او فراموش گفت که طلب علی در دناک
و سهمناک دارم و اقمه مرا به پس و در عده قاروره من بنکرتا
بدانم درد مرا درمان چیست و این علت راحت از کجاست آن
طلب واقعه او را بید و در قاروه الش نظر کرد و امستزاج معصیت را
حتی از حد اعتدال بیرون کرده بود ویرقان عصبان در عرق
وی سر باز کرده گفت ای ابراهیم درد تو میخ و لیکن دوائی

در کوشی او

تو دهم سخت ناکوار هست ندانم که طاقت خوردن داری یا نه گفت
منت دارم بگو گفت مسقونای فقر و هلیله بسر و پلید نیاز را
در دادن مجاهدت کن و آن را بآلت ریاضت محبوب او را
در آب نداست حل کن و بشکر صلا فرود شود در دیک دل نه
و بعلاقه عبادت بختان تا حکمت بر آورد و آنکه بکبتان ذکر
سجده و بسم بالا ای ورد قدح عشق ریز و در سایه استغفار
نه تا صفای بدی بر دار و در شهر رحمت نوشت تا صحت یابی
مطر نشوی و التوت معصیت و ذلت ^{بجز زلفان} کناه پاک کردی که فدای
هم تائبان را دوست دارد که ان الله یحب التوابین و
یحب المستطهرین در خیر است که هرگاه ندانید که با عبادی ^{شوقنا}
که فلم تشاقوا و خوفنا که لا تخافوا مشتاق گردانیدم شما
و ترسانیدم شما را نترسیدید و پیران عمر با دادند و موسی سفید
و دلمای سیاه پسندیدید از آن ساعت که پردادا دریدن
گیرد و نامها بریدن گیرد و خواندن گیرد و حق پریدن و بنده

از کردار خود شرم زده و آب حسرت از دیده بگیرد اند چندانکه بگوید

و ناله که در آب چشم خود قرق شود ای سچاره تو امروز قطرات
آب شور از دیده ببار تا باشد که تو را فردای قیامت دستگیر شود

در خیرت که ملک بم فرشتگان بفرستد که بروید در زمین که بندهکان

من در چه مشغولند فرشتگان بیایند در مجلس علم نایک را بپند بفرستند

به بهشت امیدوار میکردانند و بعضی را از دوزخ و فرشتگان بازگردانند

خطاب آید از حضرت عزت که ای ملک چه دیدی گوید بار خدا

تو عالم السوء و الخفای کی ما دیدم بر سر منداشته ایشان را امید

وار میکرد ایند گوید ایشان امید داشتند کویند بلی گوید دیده اندان

ایمن بهشت را کویند نه دیگر جماعتی را بدوزخ میرسانیدن گوید

میرسیدند کویند بلی گوید دوزخ را دیده اند کویند نه گوید ای فرشتگان

بر من گواه باشید بدایچه نادیده امید داشتند و آنچه نادیده میرسیدند

ایمن نشان کنم تا بدانند که من رحیمم بر ایشان و کان بالموئین

رجا ای خواجہ مگر هرگز گناه نکرده و هرگز بنام محرومی نکرده و یک

ساعت بکریان خود در نکرده بود از رفتن عذری بخواد که حضرت
مقطع چنین میفرماید که توبوا الى الله قبل ان تموتوا ای
انسان من پیش از آنکه در منزل اولین آخرت بشوید القبیر اول
منزل من بناتل الاخره توبه کنید و عذر کنان بخویشد و دیده
حسرت در این اسرای محنت نگریید و بداند نیکو فرمای را حجاب
و کتاب خواهد بود پس حسرت و ندامت در الوقت بیدید و بستی
وزاری کنید که هنگام ظاهر شود آورده اند که یک از اعیان رسول
که نام او مالک ابن سلیم روزی در مجلس حضرت رسول نشسته حضرت
این آیه برخواند و آن جهنم لموعدهم اجمعین الشاع این آیه
در دل او کار کرد و دخترک خسرو داشت مادرش از دنیا
رفته بود و مالک بخانه اندر و جامهای خود سپردن کرد و پلاسی
پوشیده از اردو میان گرفت و غل در گردن افکند و زنجیری
بر دست نهاد و در سر برهنه روی بدر نهاده و دختر را امان پدر
گرفت که ای پدرم میروی گفت جان پدر که دنیا بر دل بدست

سرد شده میروم که بر سر آبگردم و با خدای تعالی صلح کنم در جای قرار گیرم
و بگویم بیایان عبادت کنم دخترک را از زار بگریست و گفت
ای پدر پادری من تمام نبود تو نیز فراق نمائی زنهار که طاقت
فراق فراق ندارم مرا تنها مگذار گفت ای جان پدران
رفتنی چاره نیست گفت ای پدر پس دیگر تو را کجا جویم گفت
ای دختر در روز قیامت بجهت آنکه ای سفر را دور دراز میبینی و
گفت ای پدر در روز قیامت تو را کجا جویم گفت چنانگاه بخیرگاه
گرد این محو خانه پنی پس گفت ای دختر بقرینت پدر را بدار
که اندر خونخ با ششم و از آنجا کنی پروان میایم پس از جا پروان آمد
رو بجهت نهاده و برفت و آن دختر در خانه آمد و روی خود را بکاش
میالید و میگفت خدایا من با که نشستم و سخن با که گویم در و بگویم
و البته از لب و دل آن دخترک در ملکوت افتاد چهار روز بدین
برآمد چهره شل آمد که با بستد کاینات ^{حقیقت} سلام میرساند میگوید که
ادمک الحاد و امتد است خدای تعالی سلام میرساند و میگوید

که در باب

در بیان گریختن را از امت خویش رسول یاران را بطلب وی فرستاد
رفتند او را یافتند که در غار نشسته عبادت میکرد تهنات طعام و نه
شراب نخیف نه از شده بر آن که دیدن ویرا بردند نزد رسول
سید کائنات خواست که ویرا بشاری دهد مالک گفت یا رسول الله
ان ایته که انروز خواندی باز بخوان مقطعه من ان ایته بر خوان
که ان جهنم لم وعدهم اجمعین مالک این سلیم چون ایت را
شنید در حال بیفتاد جان بجان آفرین بداد رسول بلال را
بطلبه بفرمود تا منادی کند که تا مردم بیایند نماز کند هر خلائی
بیایند و دخترک را از حال پدر خبر نبود و بلال منادی کرد که گروه
گروه فوج فوج آمدند و بدر خانه مالک میکشید و دخترک در خانه خود
مگیریت میکفت ای پدر منی و انم که حالت چگونه است بیماری یا
تندرستی ای پدر اگر مرا پسین باز نه نشانی دخترک بدین زاری گریست
خلائی گفتند که او را خبر دهیم که پدرت آمده بمسجد رسول و او را خبر داد
و دخترک برخواست و چادری در سر گرفت و ارشاد پدر خرم شد و در

خود را از خانه پدر افکند نه پا از سر میداشت و نه سر از پاتا بدر مسجد
رسول، او را از حال پدر خبر نبودی اگر بدانستی شادی نه نمودی
ابنوهی عظیم پیدا شد که مردمان سلام پدرش آمده اند یاران چون
دخترک را بدیدن گفتند که راهش میبرد که دخترک مالک است تا
پدر را بیند و دید پدرش خفته و روی پدر بر روی او افکند
دخترک گفت یا رسول الله پدر را از خواب بیدار کن تا رویش را به
پنجم مردمان از روی چون این سخن شنیدند زاری از میان
صحابه برخاست آن دخترک متعجب ماند که اینها چرا میگردند یاران
گفتند که روا از روی پدرت برگیرید روا از روی پدر نظر کرد و دید
که پدر از دنیا رفته دید اهی گشید بهوش شد بعد از مدتی بهوش
آمد روی بسته کاینات کرد و گفت یا رسول الله پدر من بستم را
که گشت رسول الله گفت آیه من کتاب الله کل نفس ذائقة
الموت گفت پدر تو را السماع این آیه قرآن گشت گفت یا سید
کاینات، این آیه را بر خواند رسول م، بر خواند که ان جهنم

لوعده جمیع ناکاه دخترک روی پدر مالید گفت الهی
ملکامعودا مرا پدر خوش بپوشد ناکاه یک نعره بزد و بپوشید
و جان از وی جدا شد رسول بلال را بفرمود تا منادی کند که
بیایند و بکشگان خدای نماز کنند مردم جمع آمدند و رسول
مدان چهاره نماز کرده و دفن کردند و آنکه سهر بر سر کورایشان
بناشت و گفت هَذَا قَتِيلٌ وَ هَذَا حَبِيبُ اللَّهِ این کشتگان
این کشته گان وستان خدای بعد از ای عزیزان کسانی که
یاران پیغمبر بودند شب روز در خدمت حضرت بودند چنین با خود
ترسان بودند از عمرات قیمت در حضرت از محمد مصطفی
که هر چه کرده باشی یاد آور یا مقدر معترف شوند پس بنده عاجزان
فرو ماند و زار زار بگریه و لرزه بر اندام وی افتد ملک مع کوی چیرا
میسر کسی گوید خدایا طاقت این بار گران نداریم و جبریم بکرم تو
داریم بکرم تو آمیت داریم ندای الهی در رسد که امروز که گناه
میکردید از من نمی ترسیدید و کتافی بامی میکردید و شکر نعمت

من میگذرانید خبر من بنویسید و شتر تو بر من عرض میگرداند ^{مستکلام}
و من میدانم و میدیدم و پرده ات نمی دریدم و در پیش درستان
و خوشایان مساوات نمیکردم امروز از کرم خود چگونه روا دارم
که بخل و شتر سارت کنم و بجلال قدرم که ترا عفو کنم و از تو در گذرم
و از ملک من هیچ نگاهد که اندکان للا و این الهی حرمت
سفید بکند آزادگان و بحرمت لشکر کشی عاشقان که عقد
قول بر گردن جان تایان بندی قلم الطاف بحرم جبرایم
عامیان در کشی و از شفاعت محمد مصطفی ی نصیب نکردانی
روایت است از حضرت علی بن ای طالب میفرماید که شریف
ترین خلق آدم است و شریف ترین آدم ابراهیم و شریف ترین
ابراهیم و شریف ترین اسمعیل است و شریف ترین از اسمعیل
عمر است و شریف از عمر محمد است و شریف ترین از محمد
قرآن است و شریف ترین از قرآن سوره بقره است و شریف
ترین از سوره بقره آیه الکرسی است و هر که بخواند آیه الکرسی را

روزی سوار بنا کند خدای سم مرا و در بهشت شهری گرامت کند
که آن شهر را هفتاد در باشد بر هر دری هفتاد و صف فرشته
باشند که هیچ میگویند و استغفار میکند مرا آن بنده را تا روزی
قیامت میگوید خدای ای فرشتگان گواه باشید و گواهی داد بنده
من بدایند و فرستادم در بزرگای خود و بزرگای داشتن کرسی من
گواه گرفته شمارا بر قول خود آنکه بنا کردم از برای بنده ثای خود
کوئین بر طرف راست عرش خود چنانکه من که خداوندم او را پیغمبر
از حضرت رسول منقول است که هر که آیت الکرسی را در پیش فریفت
بخواند عطا کند مرا و را خدای سم او را دلهای شاکران مادیان
و ثواب بخیران و خداوند سم او را شش چیز عطا دهد و در دنیا
و در قبر و در آخرت آن محو که در دنیا دهد اول روزی بروی
فراخ کرد و محیم از جمیع بلاهایش نگاه دارد و محو که در کورنش عطا
دهد اول کور بروی فراخ کرد و محیم آنکه حساب منکر و نیکوکار
گذارد و آن محو چیز که در آخرش عطا دهد اول آنکه هم چون از
برق از صراط بگذرد و محیم آنکه ترا زوی نیکش کران ترا ید و حضرت

رسول منقول است که هر که بعد از نماز آیه الکرسی بخواند در ثوابی
هفت آسمان کثاده شود و خداوند هم بخواننده آیه الکرسی
نظر کند پس خدای تعالی فرشته بفرانگیزد تا حسنهات بروی او بیند
و سیئات از روی محو کند تا روز قیامت تمام شد کتاب

جامع الفوائد امر لموسی

سید جواد عام ۱۳۳۳

من فرستم لایزال روزگار من
من ندانم قطع بماند با دو کار
شب اندان مکن و بیدار بماند با کار
که کنند بیکر بر تو نخواهند بخت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقله للمتقين والصلوات على سيدنا محمد النبي صلى الله عليه وآله
در خبر است از جابر بن عبد الله انصار که روایت کرد که در وقت از این جابر بن عبد الله
گفت که چون رسول اسلام را آشکار کرد مبارک که و فتح و فرج بدین روزان شد
جبرئیل امین از نزد رب العالمین در رسید که گفت رسول الله نامه شریف
بنویس پس عبد الله این سلام بود که جبرئیل و تفسیر است و همه علم و دانایی
چون تفسیر نورانیت و انجیل و زبور و همه صحیفه انبیا و ان دیوان رسید
و در آن تفسیر گفت یا اخی جبرئیل علیه السلام نامه چه عنوان نویسم
جبرئیل گفت سعد و قاص حاضر کن و او را بفرما بنویس سعد و قاص
طلبند و بفرمانت امیر و سعد و قاص نوشت جبرئیل و صلوات کرد و نامه تمام
شد بدست شخص داد به عبد الله بن سلام روان کرد و در مضمون نامه بدین

فَوَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ مُحَمَّدٌ نَمُوهُ خَدَائِمُ نَامُهُ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُ اللَّهُ
بِاتَاقَاتِ الْأَرْضِ بِرِيقِهَا مِنْ نَشَائِدِ مَنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ عَنِ
نَامُهُ خَيْرٌ سَيِّدٍ مِمَّنْ آتَانِ كَعَبْدِ اللَّهِ بِرِيقِهَا نَامُهُ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُ اللَّهُ

خَيْرٌ عِبْدِ اللَّهِ نَامُهُ خَيْرٌ بِرِيقِهَا وَكَرِيمٌ سَيِّدٌ بِرِيقِهَا وَكَرِيمٌ سَيِّدٌ بِرِيقِهَا
مَلِكٌ رَحِمَهُ اللَّهُ خَيْرٌ خَلْقَانِ حَاضِرٌ شَدِيدٌ نَامُهُ رَسُولٌ رَحِمَهُ اللَّهُ نَامُهُ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُ اللَّهُ

بِجَدِّ اللَّهِ خَيْرٌ أَزْمَانٍ سَيِّدٌ كَسَيِّدٍ مِنْ نَامُهُ نَشِئَتْ سَيِّدٌ بِرِيقِهَا نَامُهُ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُ اللَّهُ

أَوْ كَارِئِهِمْ سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا
نَامُهُ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُ اللَّهُ سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا

أَوَّلُ سَيِّدٍ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا
وَقْتُكَ وَرَأَيْدُهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا

وَقْتُكَ وَرَأَيْدُهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا
وَقْتُكَ وَرَأَيْدُهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا

وَقْتُكَ وَرَأَيْدُهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا
وَقْتُكَ وَرَأَيْدُهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا

وَقْتُكَ وَرَأَيْدُهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا
وَقْتُكَ وَرَأَيْدُهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا سَيِّدٌ بِرِيقِهَا

که او پیغمبر است یا نه پس عیسی علیه السلام گفت ای قوم لذالین سخن باز آید و منکر پیغمبر او نباشید
و آن جهان را با این سخن من مفرود شد و بهشت را بدو فرخ میدادند و از عووض جنت
لعنت بر یکدیگر میگذاشتند و میپرسیدند که ای پیغمبر است و نعمت وی از تو را بسته و انجیل و زبور
و صحیفه را دیگر دیدیم و خوانده ایم که این زمان زمان و سیرت پس بود آن باز منکر شدند
و گفتند که ما را از این سخن یقین حاصل نمیشود گفت شما بانشید که من نبوت او میدوم
و در اندام من است که در کتابها خود دیدیم باز پرسیم اگر جواب دهد و پیغمبر بر حق است
و با دیگر و بیم پس بود آن گفتند که بهتر و بهتر ما چون تو بودی و ما را مشکلی افتد از آنکه
به پرسیم پس عیسی علیه السلام جواب داد که اگر شما باور نمائید و چند روز شما با من بمانید
تا از در کتابها از صحت و کتابها خود به پرسیم از زبده تو را بسته و انجیل و زبور
از ناسخ و منسوخ و این کتابها را از زور به پرسیم و این کتابها را جواب بگوید
که منکر پیغمبر او نگردد و اگر محمد جواب کتابها را داد پس و از لطمه بل و احبب شد
که اندر دین او در آئیم و دو جهان مسافرت که اگر جمله آدمیان و پریان جمع شوند و از او

مسئله به پیش نه همه را جواب دهد و در سخن او در ما نندید و آن گفتند تو
بهترین عالمی ان کن که تو میفرمائی پس بد آن هزار ساله که کتابها بر کنیز و بر
خو است با و به قصد سر بهنگام که پیش و آن قوم بودند از شهر خیر برون
شدند منزل بمنزل مر حله بر حله میسر میکردند تا بدین رسیدند پیغمبر را خبر دادند که
عبد الله با به قصد کس از منتهی آمد و حضرت میفرمود که بخدا شهادت بیاورید
رسول الله بشنید گفت باینکه حضرت رب العالمین و بخواجه که شهادت
و خلاصه موجود است گفت آنرا السلام خدا می تعالی سلام میبرند بعد از سلام
گفتند و میفرمودند و در فرستاد است که عبد الله بیا بد مقدم بوی
و شربت مشو از تو شادان چنان میکنند و من جواب انرا بگویم تا تو بوی
بگوئی پس بد آن بیا و در زمین خدمت بپوشید و شربت ملازمت
مشو شد و آن روز روز شنبه بود و جمله منیر کان یهودان و عیاشان
پیغمبر را بتقدیم رسانیدند پیغمبر گفت و السلام علی من اتبع الهدی پس عبد الله

گفت ای پیغمبر خدا این جهودان را از از خیر آورده ام تا هزار ساله از تو رست
و از خیل و زبور و کتابهای دیگر از توبه برسم اگر جواب منهای ما را دادی بدین
تو در آیم حضرت رسول گفت ای شایسته تعجب جواب تیرا خواهم گفت به پرسش هر چه
خواهی جواب بگویم فرمایید حیرت زده از این حیرت بخشید الله روی خود را بر پیغمبر
گردانید با محمد صلی الله علیه و آله است که تو پیغمبر را رسول محمد گفتی هم
پیغمبرم و هم رسولم چنانکه در کلام میفرماید وَفِيهِ نَمُوتُ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمَنْ
لَمْ نَقْصُرْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَكْلِمَهُ إِلَّا وَحْيَنَا أَوْهِنُ
وَدَا الْجَبَابِ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولٌ عَبْدٌ لَكَ كُنْتُ رَسُولَ اللَّهِ
دیگر خبر ده مرا که حق تعالی با تو سخن میگوید یا نه گفت که بنده در حق است
چون باشد که سخن من با حق گوید یا در حق من نه با پرده حجاب بندار گفت
گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که بنده کان خدا تعالی را بدین خود میخواند
یا بدین خدا تعالی پیغمبر گفت که دین من این است و مرا هم دین خدا می خواند و الله

یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که حقیقتی را میخوانی یا بایمان یا بکفر و شک گفت همه ایمان
و هم بکفر و شک گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که حقیقتی را میخوانی
و ایمان و کفر و شک چیست رسول الله فرمود که حقیقت و ایمان و کفر و شک
آن بود که گواهی دهید که خدایکست و در او شک نیست و در بنا بر منسوب و محمد
رسول او است و باید که ویداد و در قیامت و ذیل صراط که خدای تعالی فرموده است
که قُورِئَا وَ اِنَّ السَّاعَةَ اَتَتْكُمْ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ اِنَّ اللَّهَ لَبَیْعُكُمْ
حِينَ الْقُبُورِ كُنْتُ صَدَقْتُ یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که دین خدای تعالی چیست
رسول فرمود که این عبد الله خدای تعالی یکست به همتا و چون و دین او نیز یکست
گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که جمله انبیاء را دین یکست یا نه رسول
فرمود که دین در را که دیدن یکست یا نه شعیت هر یک را که دین یکست گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که بهشتیان بهشت و کافران و کفر و کفر و کفر
کردند و در بهشت بودند رسول گفت این قوم صدقت یا رسول الله

مفتی

سحقی جدا جدا کسبند و شست بعین قریش میبایند شست بعین
خدا منزه است از همه عیب و به مثل و مانند است ضابطه بعین خاتم
خدا بر کافران و رحمت خدای تعالی بر مؤمنان است گفت صدقت
پا رسول الله دیگر خبر ده مرا که چهار چیز که خدای تعالی اگر آدم کرده است آنها
گفتند رسول گفت یک امر معروف و دوم درخت طوبی و شست
چهارم شستن گفت صدقت پا رسول الله دیگر خبر ده که آن چهار
که مبدء او را در این جهان حوطی نفع میخورند و در آن جهان یک طایفه رسول
گفت درخت غر است که در این جهان مؤمن و کافر هر دو خورند
و در آن جهان مؤمنان را بستانند و کافران را گفت صدقت پا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که تا آگاهم و در رسول گفت جبریل که آگاهی
و در گفت میکائیل گفت میکائیل را که آگاهی و در گفت اسرافیل
که آگاهی و در گفت روح محفوظ گفت روح محفوظ را که آگاهی و در گفت سلم

گفتیم را که خبر دهید گفت از پروردگار عالم وارد شد کن میگردن بقدرت
نشود که قلم را خیزد باشد گفت صدقت یا رسول الله دیگر گفت خبر ده مرا که
جبرئیل از زبان است یا ناده رسول گفت از برت گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که جبرئیل چه مقدار صفت است و بالایی او چه مقدار در ریاست
و بر او چگونه است رسول گفت که جبرئیل در میان فرشتگان نه بلند است
و نه پست و او در هشت کیس بود در روشن و سفید و نر و فرشتگان همچون
ماه نمایان و بر او پست چهار است بزرگ و کوچک و بر او کوچک و او
از عفران است و اگر از آن بر کوچک باز کند از مشرق تا مغرب فرو
گیرد و هرگز از طاعت سر نمیشود گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا
که آن کی صفت که دو شود و آن دو صفت که سه شود و آن سه صفت
که چهار شود و آن چهار صفت که پنج شود و آن پنج صفت که شش شود و آن
شش صفت که هفت شود و آن هفت صفت که هشت شود و آن هشت صفت

که نه نشود و ملائکه کلام تا از صد چوبید انا مختصر کردیم رسول گفت که آن یک که
دانش و گفت چندی تا حجت بدلیل قل هو الله احد که از فرید کاربرد همت است
و صد شکر و مثل و مانند نیست وزن و فرزند نیست و او یک غایت کس هم
با و نماند و صفت او صفت کسی نه و او صفت خویش و موصوف است
قال الله عز وجل لم يزل ولا يزال الذی لیس کمثلہ شیء و هو السميع
العلیم همه خلق را میسر اند و خود نمیرد همیشه خدا بخوراند و خود بخورد و هر چه بر بند
آید اندوست تقدیر الهیست دوم آدم و حوا بودند که سه نبودند پس
طلاق که چهار نبود چهارم کنایه برای پیچیدگی است
پنجم بیخوفت نماز است نماز فرضیه کرد و اندک است از برادر من و امتان من
ششم شش روز از فرید خدا سرکار جهان را فرود تا ای ربکم الله الله
خلق السموات والارض و ما بینهن ایا صفت هفت است
وزین است هشت فرشتگان اند که عرش را بر دار شده و در آنجا

تَجَلَّ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ نَمُّهُ نَمُّهُ نَمُّهُ نَمُّهُ
خدای تعالی اورا داده بود بدان راه نمونی میکرد و قورنیکو و لَقَدْ أَتَيْنَا مُوسَى الشَّعْ
الْأَيَّاتِ دَهْمُ دَهْ حَاجِبَانِ سِتٍّ دَهْمُ عَمِيدِ قُرْبَانِ سِتٍّ قورنیکو و لَقَدْ أَتَيْنَا مُوسَى الشَّعْ
كَامِلَةً يَزِيدُ سِتٍّ يَزِيدُ سِتٍّ يَزِيدُ سِتٍّ يَزِيدُ سِتٍّ يَزِيدُ سِتٍّ يَزِيدُ سِتٍّ
ماهیست دهم سیزده شون سجد اقصیست و چهار دهم چهار دهم سیزده
و معلق است که میان عرش او نخته اند و فرای هر قندیل یا پند سال راه است و دراز
انرا که ندانند بجز خدای تعالی یا نزد دهم خدای تعالی و انرا فرستاده است نزد دهم
انکه شش نزده فرستاده که صف زده اند بر گرد عرش در آنکه دهم
نهفت نام خدای تعالی نوشته اند میان بهشت و دوزخ از برکت آن نبودی همه مخلوقات
که در زمین است تا بر خیزند از تابش دوزخ نغذ با آلهه هیچ دهم هیچ حجاب است
از در معلق است او نخته در میان عرش تا سُرِّه نوز دهم نوزده ملائکه اند
از دوزخ که ایشان را خدا آفریده است سِتٍّ سِتٍّ سِتٍّ سِتٍّ سِتٍّ سِتٍّ سِتٍّ سِتٍّ سِتٍّ

دوازده فرشته است که یک ماه رمضان بود حضرت میکائیل از ما در متولد شد هجرت
 پست دوم ماه رمضان حضرت عیسی از ما در متولد شد هجرت سیم ماه رمضان که کمان
 ماه عیسی نازل شد هجرت چهارم ماه رمضان بود که موسی در بیابان رسالتی خداوند
 نبوت که موسی را به طور سینا برده بود و متکلم شد هجرت پنجم ماه رمضان
 ان بود که قوم موسی با فرعون غرق شد هجرت ششم ماه رمضان که خدای تعالی نور
 موسی فرستاد هجرت هفتم ماه رمضان بود که یونس را رسالت آید هجرت هشتم
 ماه رمضان بود که یعقوب علیه السلام از فراق یوسف با پناه شد هجرت نهم ماه رمضان
 که حق تعالی مقرر ادیس را باستان برد و در هجرت یازدهم ماه رمضان بود
 حضرت یونس و عذ بود پس روز چهارم آن هجرت که حق تعالی بود عذگاه چهارم روز شد
 و پنجاهم که حق تعالی روز قیامت روز پنجاه هزار سال بر کردارند و شصت آن
 که حق تعالی شصت یک که از زمین آفرید هجرت هفتاد و هشتاد بود که با موسی و اختار
 کردند قوه تعالی و اختار موسی قومه سعین رجلاً یبقائنا بهن شد هجرت دهم

وکی گفت قلم و رازی با نصد سال را هست و شکافها در هفتاد سال را هست
و هر شکاف شش ماه دارد و از مردار بد و قلم هر کوبد بفرمان خدای تعالی گفت صدق است رسول الله
دیگر خبر ده مرا که خدا را تعالی خدایا بر نظر بر لوح محفوظ کند سبب فرمود سبب شصت و یک روز کند
گفت صدق است رسول الله مرا خبر ده بر هر نظر چه گفت یک را غریب کند و یک را ذلیل
و یک را غار کند و یک را فرو برد و یک را بخواند یک را بپزند یک را زنده کند و یک را بپزند و یک را
کل يوم هو حیث نشان گفت صدق است رسول الله در کفایت دیگر خبر ده
که از پس لوح و قلم دیگر چه آفرید سبب فرمود است همان است گفت صدق
بار رسول الله حق تعالی آن را از چه آفرید سبب سبب آن از چه است رسول فرمود که
سبب سبب از کوه قاف سبب و کوه را خدا را تعالی از یک سبب که از کوه قاف
که در کوه عالم در آورده است سبب زمین آنچه در رویت سبب سبب است
صدق است رسول الله دیگر خبر ده مرا که فرشتگان که بر او میگویند جبرائیل
از کوه است و کاغذ و مداد و قلم ایشان از صلب گفت جبرائیل از کوه است

وگذاشتند و هر یک از ایشان و مدد او را بپوشانید و قلم انکشاف ایشان را بپوشانید
خدا را تعالی که در دنیا کار ایشان را نوشته نگاه میدارند تا روز قیامت چون قیامت

شود همه خلق مجبور میشوند و دنیا کار را بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید

افزاید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید

و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید

سیم از چپ گفت از مرورید آسمان چهارم از چپ است از زر سرخ گفت آسمان
پنجم از چپ گفت از سیم سفید است گفت آسمان ششم از چپ گفت از
باقر سرخ گفت آسمان هفتم از چپ گفت از زر و سیم است گفت
صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا من است بدان که چندیست عرض مرا که
چندیست گفت سحر هر که است با نهد سحر راه است و صفت هر که است
همچو نذر سحر راه است و میان هر که است هزار تا صدان فرشته افزیده است
که عدد ایشان از آنست بخیر خدا را گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده
مرا که بالادراست گفت سیم از چپ است گفت بالادراست و در بار حور است
گفت بالادراست گفت در بار دیگر است که اندر آفتاب گویند و در از سر است
آن چندیست فرشته گانند که عدد ایشان از آنست اندر بخیر خدا را گفت و بفرست
رکوعند و بفرست بخورند و از طاعت هیچ نیاید و چون روز قیامت شود
سر برآورند و گویند نبی ما عبدناک حق عبدناک گفت یا رسول الله

که بالار آن صحبت گفت درشتگان بسیارند که سوز و تلخی از این مهر ایشان گفتند
آن صحبت گفت و آنطور گفت بالار آن صحبت گفت سرالمسبحه گفت بالای آن
گفت نورالمشهور گفت بالار آن صحبت صدرالمشهور گفت بالار آن صحبت گفت
هزار حجی است گفت از چهار هزار و هشتاد و یک نفر است هر یک بمقدار این دنیا گفت بالای
آن صحبت گفت هزار پرده نور است گفت بالار آن صحبت گفت عرش
علیم است گفت بالار آن صحبت گفت میشتاد و هزار نور است گفت بالای آن
از صحبت گفت میشتاد و هزار حجی تا یک گفت بالار آن صحبت گفت و هزار حجی
برق است گفت بالار آن صحبت گفت میشتاد و هزار راقعه است گفت
بالای آن صحبت گفت میشتاد و هزار ماه تا است گفت بالار آن صحبت گفت
دیگر خبر نیست گفت صدق است یا رسول الله دیگر خبر ده مرد افتاد در کیست
ماه تا در کی است رسول گفت افتاد در آسمان چهارمست و ماه تا در آسمان
اول گفت صدق است یا رسول الله دیگر خبر ده مرد که بالار آن صحبت گفت میشتاد و هزار

حجاب برق است گفت با لای آن حبیب گفت هفت و هزار و چهار صد و بیست
گفت هفت و هزار و بیست و هفت و در آن کس ندانند بخیر خدای تعالی
گفت با لای آن حبیب گفت هفت و هزار و پنجاه و یک گفت با لای آن حبیب
هفت و هزار و بیست و یک گفت با لای آن حبیب گفت هفت و هزار و بیست و یک
هر کس هر چه بگوید باشد گفت هر کس هر چه بگوید باشد گفت با لای آن حبیب
آن حبیب گفت هفت و هزار و بیست و یک گفت با لای آن حبیب
هفت و هزار و بیست و یک در با لای آن حبیب گفت با لای آن حبیب
سار و بیست و یک و در آن کس ندانند بخیر خدای تعالی و بیست و یک
ایست این نیست که لله الا آله محمد رسول الله علیه و آله گفت صد و بیست و یک
دیگر خبر ده مرا که اقامت و بیست و یک گفت با لای آن حبیب
هرگز با خدای تعالی نشوند و گفت با لای آن حبیب گفت با لای آن حبیب
خدای تعالی و آفریده است پس خدای تعالی میفرستد از روز جد کند چه مثل او را

که تا پیرسباده خود را بر دوش بپوشد و در آن روز و شب
تا تفاوت در میان ایشان روز و شب بود باشد گفت صدقت رسول الله دیگر خبر ده
که شب را چراغ خوابانند و گفت از برادرانش و معشای دنیا و شب خوابانند و قرآن
وَجَعَلَ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نَشُوءًا مَعَاشًا كَفُتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ
و ده مرا که ستاره کان از چه چیزند و چگونه اند و گفت ستاره کان چند تنند و
بر کوهش و عرش او بنشیند و از برادرانشند و بعضی در استیسا اقل و بعضی
معلق میان قندیلها و از برادرانشند و خلقان در میان راه که گفتند و از شب روز
را فرق کنند و اگر ستاره کان نبود کس را ندانستند و خدا تعالی ستاره کان را آفرید
که راه را گم نکنند و مزین کرد و از بند باند ستاره کان قوزها و قفای السما
الدُّنْيَا بِمُصَاحِبٍ وَجَعَلْنَا هَارِجُومًا لِلشَّيْطَانِ كَفُتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ
دست گفت و دیگر خبر ده مرا که میان استیسا و زمین چند دریاهاست رسول فرمود
که حق تعالی میان استیسا و زمین هفت دریاست که معلق در هوا بر بالای زمین است و بقدر

خوابش

[illegible]

بر ایشان میفتد که شمع نوران همچون آفتاب است و در ایشان چنان
 بزرگ است که اگر بر عرش خود بپریدن کبر و لذت است و یک پرورند و کوشش
 تا بگوشتش نرسد و در ایشان بعضی از کوه سفید و بعضی از کافور و بعضی
 از یاقوت کیسه و در ایشان از نور و نوره از لبتش می آید و نیز از ظاهر بقدرت
 رب العالمین و رب العزت نه آنجا که را که از دونه خاک رب را فرو
 برد و نه آتش برافروزد و در این در پیغمبر باشند و شمع ایشان است
 که سبحان من العتق من الآل والنار والقتل بین القلوب المؤمنین گفت صفت
 یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که فرشتگان عرش را چگونه بر دگشته اند رسول فرمود
 که حق تعالی فرشتگان را آفرید و الهام داد و بعد از آن گفت هر روز در هر یک کلمه تمام
 شد و عرش عظیم بر که در آن نهاد دیگر هیچ و نشود بر ایشان نرسد چنانکه عرش
 از گردن ایشان برتر گرفت و بایستد تا بقدر است و خوشی که شد
 و هیچ اند و هر برایشان نرسد گفت یا رسول الله دیگر خبر ده که دنیا را چرا

دنيا خراست فرمود از بر اسرارش که نمیشد دنیا گذر شده اند که دنیا را درون آفرینش
و فرمود ما به هر که در روزی باشد در روز حسرت و عجز و پشیمانی و اندوه گفت
صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که قیامت را چو اقیامت خوانند رسول فرمود
که خلق را دو تین و آخرین جمله سر از رکوع بردارند و متحیر باشند و چشم بالا کنند
همچنان چشم بالا مانند دست بر زمین نهد و هزار سال که کور است قیامت
باشد تا حکم بارگاه باشد که صفت آن بکنند و به آن برند همچنان مقام
جبرئیل است و از این صفت قیامت خوانند گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که از این پیش عالم کلام روز بود و گفت روز یکشنبه و تمام
شد در یکشنبه و از جمله جهان را خدا را تا به شش روز آفرید و در روز شوار و منو
که یکشنبه بیا فرزند و یکشنبه نمود و نیکان را که در کارها کردن خوب است که شنبه
کار شنبه از بهر آن گفتند که روز معطل ماندن است گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که خدا را تا به شش عالم هر روز آفرید و گفت که روز یکشنبه از بهر آن

پس گفت لذتیکه نیک است خند و آفرینش از خاک شد لذت طاعت چون از
هر کجاست آفریدست نام او را آدم نهاد پس گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر
ده مرا که جان آدم را از کدم راه در آورند و از کدم راه در آورند و از کدم راه
پروان آوند رسول گفت از راه دهن در آورده اند و از راه دهن پروان برند
دیگران را از راه دهن قبض کنند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که
در وقت پروان آمدن سخن بود یا در وقت پروان نشستن یا گفت در وقت
پروان نشستن بختی و دشوار پروان آید لغو و باله میزند گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که اهل آدم گفتند که در بهشت نشستن هر چه میخواهند بخور
لذت میجو که ترامباه کرد اندیم مگر لذتیکه خست کندم نام است مخور از بهر مخور
پس گفت که نه امر خدا نپایه کرد و او عا شد که در این پروان کردند گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که چون از آن کشتدم بخور و چند خوشه بود گفت هفت خوشه
گفت هفت خوشه چندانه بود گفت چندانه بود گفت آن در نه چه مقدار بود گفت نه

مقتدر ششم مرغ بود گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که از آن خوشه که باقی مانده
بود چگونه از آن گشت از هشت پروان آمدند هر یک یک سبد پاره کرده اند و آدم را
دادند بکار دو گشت نزع نماید چون از آدم گشت هشت بران بار نعلین و دیگر
مبتدا گشت از آن برنج و باقلا و عدس و ماش و بسم ربیند که در این نزع ماندم
و بکار آید و این شد از آن گندم است گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که چون
آدم را از هشت پروان کردند و در از کی فروز آوردند حلا با بود بانه حضرت فرستاد
که چون آدم را از هشت پروان کردند بر زمین نهادند و گویا در کوهی
آوردند و حلا را بکوه برد و بلی را بر سر نهادند و گفت صدقت یا رسول الله چون
آدم را بدین فرستادند و حلا را بکوه حده پوشش ایشان چه بود گفت آدم گندم
بخورد و حلا را آید آدم ربه علما هشت از او جدا شد و تاج از سرش
برید و آدم بر همنه شد و پس از آن چهره برکت بر داد و بعد از آن بر کاه
یک اگر خود خشت و دیگر بر خود پوشید و یک عمامه خشت و چون حلا بکوه حده

۶۶۵
انفاد و مومرا او فزاد ان در کشته که زن خن بر در کشت و خود را بمو بوشید
و گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که ایشان کجاست بهر سیدند و بهر گفت در که
عونا میگفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا و تن ایشان کی بود گفت در سبب التماس
که اکنون سبب الکبریه گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آدم را از خود
افزید با حذر از آدم رسول فرمود که اگر آدم را از خود آفرید طلاق بستی زن
بجو لا جرم حذر از آدم آفرید با طلاق بستی مردان باشد صدقت یا رسول
الله دیگر خبر ده مرا حذر از اعضا اندرون آفرید با بر دهن حضرت سر مود از اعضا
اندرون آفرید زن نان و گوشت ده بودند و پیش نهادان گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که چون حق تعالی با آفرید از جانب راست و با از جانب
چپ بود حضرت سر مود از اعضا چپ آدم با آفرید گفت از جانب
راست با آفرید مردان زنان مثل مردان بودند گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که پیش از آدم که در آید عالم که بود گفت فرشتگان

گفت پیش از فرشتگان که بود گفت بر پا گفت پیش از پریان که بود گفت پیش
از پریان که بود گفت پیش از فرشتگان گفت پریان چند سال بود گفت بیست و سه
و گفت صدق است رسول الله دیگر خبر ده مرا که آدم حج کرده است یا نه گفت که هم
حج کرده است گفت آدم حج کرده گفت صدق است رسول الله دیگر خبر ده مرا که آدم را که
سنت کرده است گفت خدو خدو است کرده است گفت صدق است رسول الله
دیگر خبر ده مرا که سر آدم را که ترکشید گفت سبیل گفت رسول الله خبر ده مرا که
سنت کرده است گفت که برادر خلیفم رسول الله گفت صدق است رسول الله دیگر خبر ده مرا
که گفتن جن که برینست و آموذ کار او که بود گفت آموذ کار کلنگ بود که فانیل پیل
را بکشت و امروز کار پیل فرزند برادر و پست نزد پست داده و چون روز دیگر
شد مثل ایشان دیگر برادر و دختر آمدند ز راه برادر دیگر داد و نسبت زنیه
شود و چون نسبت فانیل پیل را به همراه فانیل و دختر سر زانید بود که او
ماه رخ تمام بود و همراه فانیل دختر سر زانید بود که در کسری نهم و فانیل پیل را به

[illegible]

یا رسول الله دیگر خبر ده مرا از آن زمین که در کعبه بود که در کعبه گفت آن زمین کعبه طوبی
که خدا را تعالی بود و در کعبه که موش را بر خود کعبه و سوار کن که در از آن است و تورات
بودست که گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا از آن چوبه که جان در در آن بود که گفت
عصی میسر بود که از آن کشتن بهمان بار تعالی گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر
ده مرا از آن که در آن چوبه که در آن کشتن بهمان بار تعالی گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر
ده که از آن چوبه که در آن کشتن بهمان بار تعالی گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که
آن که مدفون بود جای میبرد که بود پیشتر سر نمود آن ماهر بود که پیشتر سر نمود
برده بود و میگردد که گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آن کشتن کدتم
که آب و طعام نوزد و گفت آن معدست گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده
مرا که بیت المعمور کیست گفت دوازده و نیا که میان عالم است گفت اینجا جاست
زیرا که شماره کاه خلاقان است اینجا خواهد بود گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا از آن که در آن زمین است و نه از آن است که در آن کشتن

آن عوق است که از دندام بریزد که گفت صدقت یا رسول دیگر خبر ده مرا که از من
چه بد میشود بعضی به پدرش میگوید بعضی به مادرش میگوید بعضی به کسی که با او
میشد آن نطفه دوست و دلگه به پدرش میگوید بعضی به دوست و دلگه به پدرش
میشد از هر دو چیز حاصل میشود گفت صدقت یا رسول الله دیگر مرا خبر ده
که کشتن نوعی میفرماید چگونه بود میفرماید کشتن نوعی میفرماید که در آن
بهاره داشت و چون نامها را میفرماید آن بعد از آنها را میفرماید و تا فرمود که چهار
تخته و یکصد و شصت شد تا در آن نامها تمام شود چهار تخته را و صد کرد و شصت تمام شد
گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که نوعی در گیاه کشتن میفرماید در کوفه
گفت در کوفه گفت تا کی را میفرماید تا کعبه چنانکه میفرماید
چون میخواست زینت بر کرد محرابخانه کعبه طواف کرد بایستاد چون طواف کرد
دور در پشت و کشتن شد بکوه فروز آمد گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده
مرا که خدا از زمین را در لایحه آفرید گفت بجانم و آفرید در و بر بسم

نظر بر تعلق آن مرورید انکس شده بعد با درایت فرید فرمان داد تا بر این آب نیزند و آب
از جا بر که دید موج بر آلود و درشت تر موج و بخار است پس فرمان داد تا گفتیم
پست و کسر شد پس فرمان داد که گشت شد در هم تخت و به است و
پس فرمان آنرا تعظیم گفت طبقه زمین شد و فرست و بر پا نهاد و راه است و بر
نیز پا نهاد و راه است گفت صدقت رسول آنرا دیگر خبر ده مرا که رعد و زلزله
که در دنیا هست آن کی هست گفت اصدان از کوه قاف است گفت قاف از صفت
گفت اگر این کوهها نبود زمین شد از نیت ترا تا کوهها است ای قاف بود که زمین بر کوه قرار
گیرد پس کوه در میان زمین کرد و انید گفت صدقت یا رسول آنرا دیگر خبر ده مرا که زمین
زمین از چه شش گرفته گفت بر شش رخ کاو گفت آن کاو صبر نوع است
گفت آن کاو در چهار شش رخ است و هر شش رخ کاو هفتاد و کوشه است و در از هر شش
پانصد سال است که در در شش دوم در در شش سیان پنج هزار
سال است و این همه عالم هر چه در هست همه را در شش رخ گرفته است

و بقدرت

و بقدرت با بر تعلق بود از در بر من گفتند حقیقت با رسول آید دیگر خبر ده مرا که آن
کاهیه سر در گرفته است گفت بر سینه یک سفید و آن سنگ است بر کوه است که در نزد مسعود
خفته گفتند ما این کاهیه گفت در دوزخ گفت آن کوه مقام است گفت
آن کوه را با شش روز خیان افزیده است و بلند آن کوه هزار سال است بدان ای
الکس چون روز قیامت شود حق با کافران را بکشد تا در آن کوه روند و چون
کافران حبله در آن کوه روند از بار تعلق امر رسد مر کوه را که بخود پیچد فرمان رب العزیز
کوه بخود پیچد و حبله کافران بهوش که بند در دوزخ بپند گفت صدقت با رسول
دیگر خبر ده مرا که پیش کاهیه گفتند این است که با بر تعلق چشم او بر
انجمن بود که روز شش طعن علیه السلام پیش کاهیه رفت و دو کوه نمود که یکی
بر صغیر بنمود که خدا را تعلق است پیش داده است و ترا بهمان کرد که حبله عالم
پیش خیر و حدیث با کشتن شش رخ خود را از زیر دنیا کشتن حبله عالم یافتند
چونند تا تو هم آگاه باشی چون این سخن شنیدند بدشت که رست منبگو پیش رخ خود را

بیشید و بنشینید حق تعالی قدرت خود بکند شصت هزار شصت و پنج
در پیشگاه او رفت که او در حال ملک است افتاد و چوبیت باز بگفت یا رسول الله ان شصت و
اگر کرد که بیرون آید تا روز قیامت بیست و شش تنم آن کا و به پیکار و در هر هفت و قرار
گرفت و همه عالم را در شرح گرفت گفت صدق است یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آن
که مسعوده کی قرار گرفت گفت بر کوه است که در آن رزق غضبان خود را میکنند
خدای تعالی آنرا از خشم خویش فریاد است و دانش برستان بر او غدار است
گفت صدق است یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که صفت آن کوه چیست گفت آن کوه هفتاد
هزار صحرای است و در هر صحرای هفتاد هزار شصت و پنج و در هر شصت و پنج
هفتاد هزار صحرای است و در هر صحرای هفتاد هزار شصت و پنج است و در هر کوه
هفتاد هزار خانه است از آن شصت و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره
هفتاد هزار صندوق است و در هر صندوق هفتاد هزار گاو است و در هر گاو
هفتاد هزار گاو است و هر هفتاد هزار گاو است و هر گاو هزاران
شود

شود و از آن کثرت دمان یکی بر کوه پیش زند که است شود از بر سر نه هر اگر ان شش که
در آن کوه است در بر نیم خود در دنیا افتد از من است تا مغرب را بوزاند و بعد
ناخیز شود گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیرا آن زمین چیست گفت زیرا آن
زمین دیگر است سفید چون نقره خام و آن زمین است که او را بخر خواهند و پیران زمین
چون بپر شکست دریا مین و در خشک است چون ماه تابان است و سبک و کار آمد
نوازی است گفت تعالی زمین را از نور آفرید و او را برین زمین بدل کنند و تعالی بقم
تبدیل الارض غیر الارض گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیرا آن زمین
عجیب است گفت صدقت یا رسول الله زیرا آن دریا است گفت در آن دریا
نقام چیست گفت در آن دریا است که آب است که از زمینش که گفت بهشت است
فوق است گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آن ماهی که است گفت بجز
برف است غلظت بر جاک غمناک زیرا آن نیز دریا است گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که صفت آن دریا چیست رسول الله گفت در آن دریا خداوند

هفتاد و جزیره آفرید است در هر جزیره هفتاد هزار شصت و در هر شهر هفتاد هزار
فرشته است گفت صدق است یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیر آن در چیست رسول گفت
با دست بسمان خدای تعالی جمله عالم را بر خود گرفته است و آن باد بهود مانند مسج
سخته ندارد گفت صدق است یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیر آن در چیست گفت که
گفت در زیر آن کوه چیست گفت در بایست زخون دریم گفت بر کوه
گفت بر اردو زخیان است چون روز قیامت آید و زخیان را زخون دریم بخورند
گفت صدق است یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیر آن در چیست گفت در بایست
که از احمیم خوانند و آن شارب و فنه خیان است چون و زخیان را شارب
از آن شارب بپاش مندر و دمار از شکم ایشان بیرون آید باز بفرمان خدای تعالی
بیا خود رو گفت صدق است یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیر آن در چیست گفت
حجابها نور است که مثل ماهتاب است که یخ خدا را تالکند دیگر نداند گفت زیر
آن حجابها صبر است حجابها نور است که مثل شمع نور است که مانند نور آفتاب است

و این مقام در میان است گفت در زیر آن مقام چیست گفت که در زیر آن
 مورد است گفت در زیر آن مورد چیست گفت شتر است گفت با این مقام
 بزرگ خدا را پایان نیست در زیر کیل را بعلوم خوش گاه دارد و در زیر این
 نیز پس بدو نیز میسر گفت میسر این است این است که خدا را به عطا گشت
 بدو میسران عطا میسر است و این سوال که تو کردی میسران میسر است از عرش
 که شد گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که در این چهار مرغ است در
 مرغها چیست آن چیست گفت یکم که دوم مدینه سیم عدن چهارم ^{النقر} عین
 گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که در این عالم چهار ششم که سیم میسر گفت
 یکم دوم منقوش سیم وضاویه که شام است چهارم غنقل از من گفت صدقت
 یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که ان چهار زمین چیست از زمینها چیست گفت یک
 غنای از مغرب دوم فاف سیم از زمین از زمین سیم عثمان است از زمین
 خراسان گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که چهار ششم از زمینها چیست

که در سیم گفت یک قطط دوم انقطاع سیم خودن چهارم مدرین گفت صدقت با رسول
دیگر خبر ده مرا که چهار زمین از زمینها روزی که است گفت یک نذرمان که در روز ششم
دوم که در آن دهم سیم سیم چهارم عرفان گفت صدقت با رسول از دیر
خبر ده مرا که در روز ششم سیم سیم گفت یک روز راه گفت یک دلیل
گفت که آفتاب صبح از مشرق برآمد و شب از مغرب آمد گفت صدقت
با رسول آله دیگر خبر ده مرا که کوه قاف چیست گفت پس کوه قاف هفت و
هزار زمین است قدر این دنیا است گفت از پس آن چیست گفت هفت و هزار
فقره زمین است همه کوه بر کوه جهان شیب گفت صدقت با رسول آله از پس آن
چیز چیست گفت دوازده کوه است از آن کوه که بر کوه دین عالم گشتند طول و عرض
زمین هفت و هزار سال است گفت صدقت با رسول آله دیگر خبر ده مرا که پس
آن چیست گفت از پس آن هفت و هزار حی است از آن که گفت از پس
آن چیست گفت راست که نام آن چهارم است که این زمینها و کوهها و حیها و جملة

هم در پناه که گفتند اند علقه کرده است و دم خویش را بدین گرفته لغو مانده
تا تا روز قیامت گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا در پس چیست گفت عالم
بفرخداست از پس این ندانید بخیر خدا را تا گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده
مرا که گوه قاف که کرد علم است طالع عرض آن چند است یا رسول الله
گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که در این عالم چیست زمین است در اینجا
کیست گفت زمین اول فرشتگانند که عدد است از آن ندانید بخیر خدا را تا گفت زمین دوم
دو تنبذ زمین است بر زمین و در زمین پادشاهان و پادشاهان و زمین است
پادشاهان و در زمین ششم است زمین است و در زمین ششم
او میبایستند و هر زمین بر بالایی ملک است یا رسول الله دیگر خبر ده مرا
که بهشت را پیش ترا فرید یا دوزخ را پیش ترا فرمود اگر دوزخ را پیش ترا فریدی و اگر
در بهشت نبودی لا حول و بهشت را پیش ترا فرید گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده
مرا که صفت بهشت است چون است و چگونه است و در کجاست بهشت در کجاست

دانش از مشیت و کافور و عفران است گفت صدقت یا رسول الله دیگر
خبر ده مرا که در بهشت شنبان طعام و کشت این خوردن ایشان را قضا رحمت
بهشت بانه اول بگو که ایشان خوردند رسول صلی الله علیه و آله گفت اول بهر خبر که
لطیف است و جمله عالم را بهشتیان خوردند هر چه را کُل نمایند و آتش مانند
چوب آتش نماند و نباشد چون سیر خوردند و عرق از ایشان آید چون در
از مشیت و کافور گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که بهشت
چهار جو کدام است که گذاریم رو در روز بفرایند کم نشود گفت گشت اگر کسی
زربین است و اگر قطره از آن بخورد هفتاد سال و دیگر نشود گفت
صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که کشتاد و در روزی آن خدای است
گفت کشتادی هر جوی با نصد سال زیست و در روزی آن خدای بخیزد خدای
تعالی و هنرمائی آن جوی مدوست که در جوی و کشتاده ها و باغهای مرغزار
بهشت و در کلاه شنبان نشسته باشند این روند و آن اگر کسیها به پیش

هفتین روز که کوشیدای میبند خدا مار را برای تو آفرید و مار را انداخته و تو بودی هشتین
چون از آن کشتار بخوبی ندو قدصهای بجای خود روند که هیچ حاجت
دکشتن و نهادن نباشد گفت صدق است رسول الله دیگر خبر ده مرا که کدام
مهر است که بزرگ تر است گفت کوشتر بزرگتر است که مؤمنان را باشد بهتر
گفت ای این اسلام که کوشتر از آفتاب روشن تر است و خوشتر است
از شکر و کافور و شیرین تر از همه شیرهاست و که دیگر که در او قدصهاست و
باز روشن تر از آفتاب است و اگر چه است که هر یک از دنیا بزرگتر است
و چون روز محشر اندول قیمت مخلوقات از آن است که نماند شود آن آب
در سلی ایشان بریزند و در آن زمان فرمان باری تعالی شاقه کوشتر تفت
علا علیهم السلام باشد و باران قدصهای آب کوشتر بر کشد و مؤمنان را در
و من نفعت خواهم از حضرت عزت و الاثنا را این سخن گفت صدق
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که هشتین نفاست حق بگذرد روز و در یابد

گفت

گفت در روز جمعه چون مؤمنان در پیشگاه خداوند کافران در روز قیامت
من که محمد بن باقر در پیشگاه خداوند جبرئیل را پدید از حضرت عزت
بر آوردگار گوید یا محمد خدای تعالی ترا و امتان را از اینها میطلبم پس جبرئیل را میگوید
بر اقامت پادشاهان و بر اقامت از نور آفریده است پس هر که از ایشان از کارهای
چشمهای ایشان از باطن کسوف رخ روی ایشان بر روی زمان میماند و لیام
ایشان از زبرجد بر زمین دی از نفقه است پس ایشان سوار شوند و بسای
چون جمع شوند پس بران بستان عزت در رسد که سوار شوند پس بران
که مناد گشتند که امروز بهشتیان بهشتی خدای تعالی میروند پس جبرئیل را میگوید
در پیشگاه خداوند کافران و عاصیان در پیشگاه خداوند و همه مؤمنان بصورت
بهشتی میباشند و جمع شوند و پس از آن چون برین کوفت و پیشه و پیونده
خدای تعالی در پیشگاه بهشتیان نماید و چهل سال و یک بهشتی شوند و بعد از
حوران و حنیف مدد گوشتها و باغها و چمنها و عیشها گویند ملکا معبودا

چون بهشت گفت قهاری هستی چو شمشیر که از کوه چو شمشیر و کوه سبزه و کوه

بهفت و حلقه بکشند و هنوز پیرایه دست و پا کردن ندارند و پیرایه دست و پا کردن ندارند و پیرایه دست و پا کردن ندارند

شوند قیامت چاره نتوانستند در کفایت یزدخواست با رسول الله میر شد و در کعبه بستان

بر خادم باشد بانه هر کدم غلبه آن بسیار چه مرور یابد و مرجان و عدد در این

در آنکه ندانند بجز خدای تعالی بر هیچ شیئی تسلیم و جود و طبیعت از نور پاشیده و پر از

کبریا تو هست و هر که بدو زند چون این سخن شنیدند فریاد برآوردند و گریه کردند

و از آنکه به پیشش شدند چون به پیشش آمدند گفت یا رسول الله از آنکه در میان

تأمل شرق و بین حکم کند که در آن مجرب باشند و حاصل او صیقل باشد و بوی

گفت اورا فدای تو داند گفت با رسوا آتش بکتر خنده مراد دوتا

که باشند ستم گفتند که دارند و در نهان و در میان و در آشکارا

مراغه از این روغن و در یک کوزه ...

بسم الله الرحمن الرحيم

یار رسول الله و یوسف و ده و ده که کدالم کرده عذرا بسبب خنجر با منده و جانشینش تر باشد پیر

و اگر میگردیم درین بلاد گرفت میباشیم و امر باری بجای نیاوردیم و ای که در دار دنیا توبه نکردیم
و حسرتنا و اندامنا در این بلاد گرفت میباشیم و از این غلها و زنجیرها اندیشه نکردیم و چون ایشان
بدان جاه بربند ما را ان گزدها میزنند و ایشان از شیر زهرنا خیز میشوند همچنان با بود
شوند و لذت ایشان چو کس و خون بکشد و بریم میبرد و کف زند و ایشان بر آید و زشتی بان
جای بر من اندازند و فرشته کان عذاب ایشان و دریم ایشان را بخورند و ایشان زنها را
خواهند گفت مصدق رسول الله و بگوید مر که زبان را چگونه عذاب کنند رسول گفت
که کرده زنان بپا و نه تا کت و موزع سپارند مالک ایشان را نه بگوید او بخت و دستها
بر پشت بسته و زنجیرها تشییع غلها در دست و پا بگوید و کرده هر زبان او بخت بعد دهمی
که در تن ایشان است مار و کژدم بر ایشان پسند و کرده زنان را بخت و او بخت
فرشته کان عذاب میزنند و تشییع میزنند و لیکن ناخیز شوند باز همچنان شوند و کرده ای از کمر
او بخت و تشییع میزنند و تشییع میزنند و کرده هر عذابها تشییع میزنند
بجای نه کشته و مثل عد و حق فریاد میگویند فایده ندارد و گفت صد ذنب ما رسول الله

و دیگر خبر ده مرا که این گروه زنان چه کردند گفت آن زنان را بمردی او بخت
بودند به اذن شوهر از خانه بیرون رفته اند و آن گروه ایشانند که بر پشت او خفته و سلم
چون گوشت ایشانند از دست ایشان زنانشند که فرزند حرام آورده اند و به توبه از دنیا
رفته باشند و گروه زنان که ایشان زبان او بخت طایفه زنان باشند
که شوهر خود را ناسزا گفته باشند و به توبه از دنیا رفته باشند و گروه زنان
ایشان از قضا بیرون شدند که شوهر جا دو کرده باشند و به توبه از دنیا
رفته باشند آن گروه که از کمر او بخت اند زنانشند که زنای کرده باشند و ایشان
پیارند مالک و در رخ سپرد مالک ایشان را جدا بهای گوناگون شد و نماید
چنانچه زبان ایشان را بکار و به بزند و با ایشان بخورند این شد گفت
صدقت یا رسول الله ایشان که با من حضرت سر مرد که ایشان در
دنیا گناهناهی دادند عیبت مردم کردند و بعضی از فرستاده گان عذر کنند
و گزینای ایشان را بخت ایشان زنانشند که گفت صدقت یا رسول الله

ایشان که بزرگوار است ایشان گفته مهربان و دوست دارند و داریم به نظر بان سبزه
بعضی از زبان از قفای پروان گشتند و سزگونان فله باشند و فرشتگان هم و دایم ایشان
میزنند این سبزه گفت صدقت رسول الله دیگر خبر ده مرا حضرت گفتند و کوهی در
پا دارند که سخن صبی کرده باشند و بهتان گفته باشند و پاورده و بعضی از ایشان
کوه برآید باشند و دست و پای ایشان چون موی باران باشد و باران و باران
بشکم ایشان سخن گفتند صدقت رسول الله دیگر خبر ده مرا حضرت گفتند و کوهی در
خاخر سازند که در دره دنیا صدای میوزان شنیدند و نماز حاضر شدند و هر روز
بکار دایم ایشان گشتند و آنها را ببرند و باران ایشان بجز ایشان در اعضای
برید ایشان زنند گفت صدقت رسول الله دیگر خبر ده مرا حضرت گفتند و کوهی در
و پا در آزار بیاورند و بعضی را آزار بیاورند و ایشان در میان بگشتند و دایم ایشان
رخت میبند و فریاد کنند و گویند ای فرشتگان آب بر ما دهید و فرشتگان عذرا
جهیم را قدامی ایشان بدینند ایشان را زنای ایشان بجزند و روده و گوشت میبند

کہ صلا

که حلال خود را انداخته اند و بگرام مشغول شدند و به توبه باز نرفتند و بیک فرمود که ای
این سلام و دروغ گویمیت بزرگ بسیار و تاریک و بیک در انداخته است که از آن قوم
خوانند و بلند می آن هفتاد و هزار سال است در هر سر و دختی او بخفته اند و فرشتگان بآن
بمزد های ایشان بر سر ایشان نهند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که ایشان چه کنند
گفت یک سینه اند که بر سر مردگان نهد که اندک استنها بر روزه اندند ای وای وای
بر آورده اند و بعضی که و بر از عورتان جدا کرده اند ام نه این است سر نیکون او بخفته اند از آن
ایشان گوشت از ایشان هم آید و ناخنهای پیکان شسته از سحر غدار و سحر و
همیشه گفت صدقت یا رسول الله ایشان چه قوم خواهند بود حضرت فرمود ایشان
نه کاران خواهند که به توبه باز نرفتند و بعضی که در شکم نیمه حلال بدون افتاده و نیمه
لندرون مانند و فریاد کنند و فرشتگان غذا بر سر ایشان نهند و ایشان بر ایشان
زنند گفت صدقت یا رسول الله ایشان چه کنند و چه کرده اند حضرت فرمود که ایشان
مدانها حلال اند و از دنیا به توبه باز نرفتند بعضی که و بر اطعام رقوم بدهند و ایشان

از جیم باشد بعضی کرد و هر اعدا بسختی باشد بعد از آن گفت دوزخ و جهنم
و منافقان را در طبقه زیرین باشند و خون و ریم بر ایشان میریزند و خزان
و خاکان نیز بکشد و از تشنگی زبانها پر خون آلوده شوند و حسرت دارند اما که مانند
که آخرت نخواهد شد اکنون در رفتن دیم و کونید ای فرستگان قطره آب و صید
ناگاه از بی بر سر ایشان پدید آید و تشنگی را بدین گهر چنانکه جمله در تشنگی غرق شوند
گفت صدقت یا رسول الله ایشان که چنانکه حضرت سرمود که آب و منافقان
که همان ایشانند که ایمان بودند نماز کردند و روز دوشنبه اند و اقامه در باطن جهنم زناکار
ملک طه کنند بودند و بومی که از ایشان نیاید و از بر سر و در کار در مانند
و بقول عمار که گفت و شعار قرآن نورزند و کار ایشان نیاید و همان که فرمود
در حدیث گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده که کرده دوزخیان چه گویند گفت میگویند
دار بر سوار من از بر غم من و حسرت و اندامها که ما را چنین پس آید که در این
عذاب بماندیم و خود در مانیم و از از آن دوزخیان که طعام از قوم است
و شرب

و شهادت بچشم است گویند و این برین سختی که امر بار تقاضا شنیدیم و متابعت ایشان
کردیم و ای از این عذاب است که در دنیا کسان چند گشتیم و از این سخن باز نگردیم
و فرشته گان نهادی گشتند و مضطرب و متعجب شیطان کردند و دل شاه عذاب
دوزخ آسمان می نمودم کیست فرشته گان گویند ای عیسان آن شیطان علی القلعه
بود که در دنیا شمار را و کوه می نمود متابعت وی کردید امر و از او نیز با شما شکیست
در دوزخ حجاب از میان برجا دارند در حاجی شیطان که بود او را معاصیه عذاب
او را این سخن به پیش گفت صدق است یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که ایشان در آن
و ما بلی را می گویند حضرت سر بود که ایشان با یک بروی زنند گویند ای بخت
و ای بد راه تو را بد این روز فکند و زرب تو عذاب الیم الیم سیدیم الیم گویند
تا منبری از آن کس بپارند که بنده او هفتاد سال راه است و بر بالادی منبر و دبانست
بر اهل دوزخ زند چنانکه همه اهل دوزخ گشتند و بگوید ای اهل دوزخ منید که بنده خدا
تو را برای شما گناهان هزاره بود و منبر آن از بهشت و دوزخ شما خبر داده بودند

از مکر و فعل من شمار را که میرد داده بودند سحران شمار بیکه را می نمودند و می گفتند هر که
بدی کند جای او در دوزخ خواهد بود هر که نیکی کند جای او در بهشت خواهد بود از
سخن پیغمبران و علمایان بر کمر دید مکر من است و دید پس اکنون ما را ملائکه می کشند که گویند که
و لیل گوید فوراً و قال الشیطان لما قضی الامر باعزابه بر خواند چون شیطان
این آیه را بخواند بعد از آن گوید حال چاره نیست بود خدا را باشد که من نیز باشم
در آتش دوزخ باشم آنکه از منبر فروز آید پیش فرشتگان گویند ای بد بختان
و ای بد کاران اکنون این عذر کوشید کون از شما هست گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده ترا که حول قیامت چه نوع خواهد بود گفت یا این سلام آفتاب
سباه شود و ستارگان سباه شوند و فروریزند کوهها بر هوا بر آیند زلزله شود و زمین
آیند و در آن شب کافران را در آن شب می کشند و زمین را می بدل کنند و
دوزخ را حاضر کنند و فرشتگان را می کشند و خلق را و این و آن خبرین را جمع
نموده در روزی و دل پر کنند و همه دل بخداست ده اند بهم دوزخ کردن

و پسران چنانکه برخاستن نتوانند و همه کرده که ده آتشید صفت در زده باشند
و ای از آن دشواری که در آن روز خواهد بود گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا
که علامتها چیست و آخر از زمان چگونه است گفت یا بن سلام
نورمان خدای تعالی چهل علامت میدهد و بعد از آن دعا علیه الله بهیرون آید باز بر
آن چهل علامت که هست گفت اول آنکه عیالمان گنجینه باشند و غافلان بسیار
باشند و عورتان در خانه قرار گیرند و پیشتر خلق شراب خورند و لواطه آشکار شود
و خلقان هرزه گو باشند و عورتان در کثرت نمایند و کودکان را از دست نمایند
بچه بکشند و معلمان التفات نکنند و به نظر حقارت ننگند و مادران در حق
ندارند و قرآن را حقیر دارند و مطربان را دوست دارند و ویران و حد
را نشنوند و قول عمار را قبول نکنند و اگر شعور خوانند انرا تعویذ خود سازند
و بگویند کان را بد بفرستند و بدشتمای گافرانرا دوست دارند و رحم
مردمت در میان مردم نمایند و خونهای ناحق بپاشند و هوای باطن

بسته که در میان مبدل کوه و باران بارش میبارد و از خلق هیچ نیاید
غیب و هیچ برکت نماند و پیشتر خلق کند کار باشند و در سجد کار باشند
و همواره در دوست داشته باشند و مانند کسی که چشم گشاید و چون
این علامتها پیدا شود دعا بر علیه لعنه پیدا شود و این روز جمعه بر کوه بلند بر آید
و بانکه زنده چنانکه همه ششلی فریاد بر آورند و بشنوند و روند و آورند و مطهران
و شاعران با طبل و تنبک و زینت و جمع شوند و بعد از دعا بر علیه لعنه از غر فرد
یکه بفرمایند که غر را بپارید و غمی باشد که فرار غرش است و ده میل باشد و بگوید
ان چندین باشد که اگر فردی بای رود و نیل افتد گفت پالان او تر نشود و بای
چوب او سفید است و در پیش او تو گشته باشد که گفت سرافعه و هو کار
بالاتر القادیر و حمله بر پستان و کافران و منافقان و یهودان و اور
خدا می زمین در دست پس بای خرم و بیدار و همراه او دو کوه عظیم باشد که
در دست و یک بر جانب چپ است و در آن کوه لند زرد و چهار هر و در یکبار
باشد

باشد و آن کوه را آستین کنند مرقع گردانند و گویند که این بهشت است و هر جا
که مازان و کز دمان باشد لذت با دای آن کوه بکنند و آتشش بر آفرودزند و بگویند که این بهشت
است و حق علیه القضاة گوید که آن سائیکه مطیع و فرمان بردار ایشان را بهشت است و نام
که جانب راست من است و آن که گفتم بر همان منبیت او را بدو زخم رسد و نام که به چپ
چپ من است چپش آن او را که تود و خود را میکنند و بهشت او دوزخ است
و این ملعون گویند به آنچه خود را به چپ و راست چنان گویند که بدو مازان و افغانی را
زندگن و جاک و خوش خود را بدیوان و پریشان شد که به صورت پدران و مادران
ایشان باز نمایند و کافران مطیع شوند پس با و روان شوند هر یک که رود ایشان نیز و
پس حق علیه القضاة میفرماید که در پیشگاهش که فرود شد که چهار قوم را که خدای تعالی را
ملکان نگاهدارد و یک کعبه منظمه و دوم مدینه سیم که بنا چهارم بهشت المقدس است و نام
باز باشند آنجا صبح شوند و در آنجا بهشتها بدو دارند و گویند خداوند
ملک معبود را پادشاه مازان و کز دمان از کید و مکر او را بهشت کرد و آن حق تعالی

از این رو که شبهاست بعد از آن عیسی در شود چون و جای او را به پند بگریزد
و رفتن کند و چون زمین بر دو پای او را بگذرد و رفتن کند و جای علی القنیه از دو دیدن باز
شب در یک خواب به وزند که و جای معنیست خدا و اصل شود بعد از آن امان
محمد محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تمام هست من در خدمت با جمع
شوند گویند الحمد لله علی ما که بدیدار مبارک و صحت از آن شش ششم پس
و جمیع تن و غیر جمیع از آن نماز کند و دست سلام باز را نشکارت و در روز کار عالم
بالکسیر و تا دیدن امام باکست هر یک بعد از آن چند روز منافقان بپایند و امام در میدان
کند و خودش از خلق بر آید حمد و او بپایند و سر تا گویان خاک و کعبه بن جنازه امام
را بکاس چهار بعد از سه روز قوم با جمع و با جمع پیدا شود و وزند که از خلقان تلخ شود
گفت صد وقت رسول الله این چند گروه باکست که گفت ایشان چهار صد گروه باکستند که
که منکران باشند و دیگران را که خداوند بخیر خدای عالم را پیشان همه عالم را بگریزند
مکران چهار جا که قبل از کشت بعد از آن گویند که ملک زمین را گرفتیم و در میان

نیز ملک

نیز ملک خود را نیم نیر از قبیله میزند و چنانکه آسمان نذر زرد و خدای تعالی با برکت میسر
که تیرها را بپزند و چون آلوده گشتند و چون تیرها را بپزند و چون آلوده گشتند
که امروز ملک آسمان از آن میمنت و امتنان من چون آسمان آسمان که این تیرها را بپزند
جمع شوند و فرقهها برهنه گشتند و دستها را بر دعا بردارند و گویند خداوند ما را از دست
این قوم برهان حق تعالی ایشان را رستگار کند و از آسمان آسمان آسمان آسمان
رسان کرد و چهار چشم برهم زند و جمله ملک شوند بعد از هفت روز و آسمان آسمان
و دست بر عصای موسی بدست و دیگر تیرها را در آستانه عالم را بپزند و
بکشد و هر که معصی کار باشد و هر که طاعت کند باشد و چون آسمان آسمان
صور بدو چنان بادی پیدا شود که کوچهها را بپزد و آسمان آسمان آسمان آسمان
را فرمان شود تا بر سر آسمان آسمان آسمان آسمان آسمان آسمان
تا چه فرمان شود تا بر سر آسمان آسمان آسمان آسمان آسمان آسمان
انرا حسین آسمان آسمان آسمان آسمان آسمان آسمان آسمان آسمان

عزرا سیل گوید بار خدا یا تو میدانی که سرزند مانند سبزه چمن چمن چمن چمن
عزرا سیل و میکائیل این را گوید که ای بنده کائنات مانند سبزه چمن چمن چمن
این بخاره ضعیف و ناتوان سران شود که عزرا سیل عزرا سیل عزرا سیل که همه
چهار سبزه ای از اول تا آخر چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن
مرگش نام و ظلم مرگ را بگویند تا بداند که چمن چمن چمن چمن چمن چمن
بزرگش و دوست چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن
ده تا ملک اگر میسر کند که چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن
بازند که عزرا سیل چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن
چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن
با سوال آنکه دیگر بزرگ مرگ را چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن
بختند باشند که از حق در رسد که چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن
چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن چمن

۱۱۸
ایک اسب اسود و هست سوار شد و بمیدان آمده روی پاسبان طوف کن
کرد گفت ای سپاه یزدی هرگز از روی مرگ نباشد بمیدان من ابد هیچ کس
بمیدان نیاید طوف گفت حسین گفت طوف حجابوی را که بکر سوی جنگ ندری
دارن و ای شاه این لشکر سپاهان ز سوار و فتنی بزرگان چو دریای جوشان مرا خواستی
همی گشتم ربابا راستی ز بهر من انگشتی این سپاه نم بیاور اکنون با آوردگاه
بیرون ای اکنون با آوردگاه چو خواهی تو باین صفهان شام که چندین هزار گشته نشسته
نخون همه گل گشته شوند بیاتما بگردیم باردگر به بنیم ناکیت فرودگر اگر من به نوبت
یادم به تیغ بر در بزم به نوبت بباران تیغ به خون کند بشنید این سخن حسین
بچی سر نایب امارادی گوید که چون طوف کنانه از سبب این سخن
شنید از ناچاری اصلح را بر خود راست کرده از میان لشکر خود بیرون آمد
گفت ای سبب این چو اشی است که افروخته او بیکری از
دین بدر رفته و از یزد بر گشته و کمر خنک مسلمان بسته تو با سپاهان
در چه کوشش به کل در چه خورشید پوشی همی نه در با نوانی به بی دشمن

نه هم از من که برداشتم ای سب تو بال ایه توانی در افتاد که ایشان چون
در بای بی پایان پیشند و تو چون فطربا و سخن مرا شنو تا نور ای پسر زید بر م
و از جهت تو صفت مکرم و هر شهری که خواسته باشی به نیاید بدست بگفت
ای سگ ملعون جنگ کردن من نه از جهت زرد سیم است و نه از هر ملک
که دنیا و اسباب و بناهی نمائند بگری ای گمراهی مرا که شتر از بهر آن
است هم از بهر خون حسین است حق اهل بیت رسول امین را
امیه بشمارد که تو احم که برین فریضی است این سپارم بفرخنده آل حسین
مسب گفت ای طون کن نه بد از که دست بزدارم تا خون امام حسین را
باز خواهم و این را از بند زید بید پروان نیادم و امام زین العابدین را با ما
نیشتم و آل امیه را بقتل رسانم مراد من است چون طوف کنانه این را بشنید
گفت ای مسیب کار که نشسته که نشسته و کردنی شد نباید از عقی که نشسته
رفتن و چهل سالست که از دفات جناب پیغمبر که نشسته و کسر از فرمان نداده
و حضرت علی نور انفرموده و ترا که از ایشان حجتی نیست و اما ان خود را بدی

۱۸۷
که بچه خواری و زاری کشته اند و از ایشان کسی را باقی نگذاشته اند اگر زنده مانده اند

رفته بربند نورانید ایشان بس آمد به پید ز این کار دست از توانی بدار که تیغ تو نیست

این بسته کار مسیب چو شنبه با طوق گفت که من حجتی دارم اندر نهفت بفر

مان پیغمبر کردگار بخط علی صاحب ذوالفقار کواهی نوشنبه حسین و حسن در آن

خط فرمان میرزمن بخط علی و بمهر علی بامر خدا و رسول زکی طوق کنانه گفت ای

مسیب اگر راست میگویی حجت خود را ظاهر گردان اگر راست باشد مرا بیا تو

جنگ کردن محالست مسیب گفت بیارم غلام خود را بگفت آن خط را آورده

بیت کنانه داده طوق نگاه کرد خط علی و قول پیغمبر دید که نوشته بود که تو چه سبک

بعد از من روان است و پیوسته پیغمبر بخط مبارک علی و حسن چون طوق کنانه

بخواند سر خود را حرکت داد گفت ای مسیب تو باین دست خط غمیشو که غلط

افتاده در آن وقت که جناب علی زنده بود و خویش و تبار ایشان بودند باک

نداشتیم از توجه پاک دارم بگفت این و برخاسته شمر شدید در او مدح

مرطبان شمر زید که باشند اول لعنت حق بدو دویم بر بزرگان و سرداران

همی گفت طوق کنانه که من سواری نباشد در این انجمن را بایم شمر

بنما سربل سست بگویم کرکر برابرم در چشم آید سواری هزار
همه نبرد و استیغ محن چه باکم بود زین حسزای عرب که نه رستم است
نه رستم نه سوار است نه اسفندیار نه جبر که گنیت و را بود
مسبب ز طوفان این سخن کرد گوش سوی چرخ بر زد ز کینه خسروش
مسبب همان میر اشعار کو نگار چغت ایل نامجو همی گفت من مرد جنگ اورم
که شاگرد شتر خدا جبرم مسبب منم بود قفای گفت بجان شیعہ ال پیغمبرم نه
ترسم من از لشکر بی شمار چه دارم یقین را داد اورم منم برید و سپاهش بنا
بر آستان تیغ باکم نوکولی مسیب نه رستم نه شریعی بر شمارستم دگر
نه اسفندیارم نه رستم نه سام که پرورد نام و جبرم مرا به باید نه هزار
که در کار سینه کشش بر دم نه که کن باین پاکی دین من در این زور بازوی
این خنجرم نو کفیتی نه نامور بود احسن نسیم نامور نه دگر کم چو شینه طوق کنند
چو سینه در آمد بماند شیر غریب علی را نکو مید پس حمد کرد زمینان بر انکشت
اسب نبرد دو اسب دلاور بر انکشت چو مامون پیران بر او چنند مسبب
بر آمد کشیده سنان سپرده شب زنگ تازی عنان دگر از دران

۱

۲

نقل گرفتن قلم خیر و حضرت ولایت علی ابن ابی طالب

آن را ویان اخبار و مناقبات آثار چنین روایت میکنند که روزی که انبیا
محمد مصطفی در مسجد نبوی از لفظ مبارک استغفر الله بیاورد که
تا گاه او از شهر پیر نیل سبع مبارک استیلا یافت رسید پس خبر پیران
و گفت یا محمد ص حق تعالی سلام میرساند و میگوید که بر خیزید ای صاحب قلم خیر
راست بخیزید هر که مسلمانی شود یا مالش دهد و هر که نشو و نسوزد ازین
پندار زید و مالش را بت راج برید چیزی رسول خدا از او فریغ نبرد و مبارک
بیان آنکه گفت ای باران حکم چنانچه عالم چنان است که بر خیزید و رو بر بقله
خبر آوریم هر که مسلمانی شود یا مالش دهیم و هر که نشو و نسوزد ازین عهد الیم و مال
او بت راج دهیم آنکه من در یوسف تا شکر اسلام حج شدند و آنست
که اسلام را بپست معادن مهمل دادند و شتران را بر بزم بازگشتند و در
براه دور و دما را در دست که در وقت چشم مبارک است شاه ولایت بود
آمد انقضای خبر نیز و یک چیز رسیدند نزول کوه در رسول خدا فرمود تا هر یک یکی

خویش را گرفتند و بپایان آن شر را می افکندند از هر چهار رکنه فرود آمدند
بجانب پلیمش در دوازده نشاندند اما در رکنه چپ در پلیمش و در رکنه اول در حرم
عنکبوت است و والی چهارم عشریم عشرت ششم حشام مفتاح عاصم
هشتم خطا نهم گفت دهم شعون هفتم در دوازده و دوازده
و آن خبر به پلیمش و خبر را بنزد که شد باقی اسیر به پلیمش فرود آمدند
و همه را با کبر و نوحه چون پلیمش را خبر این سخن شنیدند همه بر سر رسیدند
و با بفرمودند در آن رکنه را می کشید و بهار را از رکنه خندق برداشته
و مجموع خبر را بر بهار می رساندند و شکر اسلام را می دادند که هر چهار رکن
فرود آمدند و همه را به پلیمش و در آن روز سپاه اسلام بر آمدند و همه
صبح صادق سر از در به مشرق بردارند و رسول خدا را با جمیع صحابه بنماز مشغول
شدند بعد از آنکه در آن رکنه رسول خدا را گفت ای رسول خدا من عقیقه زین کن
زین سینه فارسی عقیقه زین کن که صاف است رسول خدا را از خیمه برد
آمد و سوار شد و شکر اسلام تمام کرد و شد و تمامی اهل خبر به پلیمش و فرمودند
و نظر را می کردند بعد از آن رسول خدا را به نزدیک خندق آمد و پلیمش آن چهل
کرگه است و بسیار منبسطان در میان آن رکنه و همه قدم بر حرم میجینی نهادند

و ستمای بزرگ نامش از زرد در منجیق تعبیب که در آن قلمی افتاد حرم
کعبه بود و در میان کعبه و درین است که پادشاه چرخ و خورشید حفظ
نام پیر لای برج قمر نظارت می گویند که هجدهمین برج چهار حیوان از آن رسول خدا
افتاد بر دانه حضرت یسوع رخا حضرت سید کوهین افتاد عاتق زکریا حضرت
رسول خدا را بر کمر و حضرت برآمد در برابر و در چرخ در دیده که کسی است از زمین
این که میخند و سماره دارد و گفته هر که آن در باز کند و چهل چوبه کادنه در باز
می کند و دیگر که آن در می کشد چهل چوبه کادنه و در می کشد رسول خدا را با جمیع اشک و سلام
به نظر آن حیوان می مانند و همه با خود اندیشه می کنند که هیچ نوع این قلمی و غمی توان
گرفت پس رسول خدا حفظ در برج در آن قلمگاه که کعبه در مکه است و درین باب
که آن قلمی که چرخ باید گرفت از آن جا بازگشت و بجا خود آمد که درین اثر
موجود است چنانکه فرشتگان که در آن قلمگاه نشاندند و در آن قلمگاه رسول خدا را بازگشت
پس از اسلام طلعتها میزدند و سخن می گفتند اما شکر اسلام جلب آن بندگان
نگفتند چنانکه روز دیگر شد پس از آنجا بفرمود تا شکر اسلام صلاح در پوشیدن و کلام
شدند و علم اسلام بر در چرخ میزدند و آنکه از زیر پای آن قلمی حیات در می کشند و
چنان حیات است که خورشید و ماه و فلک و در آن رزق و سیاهی و فقر و شکر اسلام

در آن روز شهید شدند القصه تا شب رزم کردند کارهای رزم رسید حفت
بشکر اسلام باز گشت به بارگاه خواندند بنشست و ازین و آن ملول غلغل
و بلال بانگ نواز بگفت و اوصیای او بنماز مشغول شدند و از آن روز
بنشست بحلب رسالت داد و آورد و اوصیای بر کذا هم از خیر حکایت و در صورت میگفتند
بعد از آن سیدنا نبی گفت ای باران فردا میجو اسم که کسی علم اسلام را
بر در خیر زندا بود برخواست گفت یا رسول الله فردا رایت اسلام من
به در خیر برم و تا خیر صبح هرات سر از حیب مشرق بر آورد و نماز بان داد
گذازد و در بارگاه خود بنشست ابو بکر لعین علم اسلام بر حاش خونها و به بشکر
اسلام روی بست قدر خیر نهاد و آقا که خیر هم بود آن خیر و در پواران قلمه فرو کرد
جنبه در پیکر کشید چنانکه شرح نتوان گفت القصه چون افتاب با وج فلک
رسید بشکر اسلام باز گشتند آقا رسول خدا و در آن روز در سینه تلاوت عظیم داشت
آنکه اوصیای بر کذا هم با بر خیر فرار کردند چون شب شد رسول خدا گفت فردا میجو
میجو اسم که علم اسلام را بر در خیر برم و خیر برم و خیر برم و خیر برم و خیر برم
فردا علم اسلام را برم و خیر برم و خیر برم و خیر برم و خیر برم و خیر برم
بشکر اسلام بر در خیر آقا در زبر بر بالار قدر جنبه در پیکر کشید تا نماز پیشین رزم کردند

۳۹
و قوی استوار شد که رفتن باز گشتند بجا رخصت آمدند رسول خدا خدا را از آن
و قوی خواطرش برایشان شد از هر کس موعود بدر باره گاه رسول آمد و نشست
و باران رسوخند آمدند که از خبر حکایت کردند و چند نماز عصر کردند و رفتند
فارسى برخواست گفت بارسول آنکه از شما سلام درم خدایت مردم مرد
در حق فرود است اسلام بدر خبر که خواهد بود رسول گفت بایست که بپوشین
که من بفرمان خدا بر تو کار میکنم اگر گنبدت باران آمد خواهرش شدند
تا نماز تمام شد بپایان گفت پس رسول خدا با صبح نماز کردند و رفتند
پس رسوخند گفت بارسول فرود است اسلام بدر خبر که خواهد بود عثمان
گفت من میروم چهره دزدی که است اسلام بر داشت برخواست بیدار
نهاد و شکر اسلام را بر گرفت و بدر خبر بر و آقا و آن روز شکر اسلام
بپایان رسید از شکر شکر شدند و چندین کس از خشم خوردند کار بپایان رسید باز
گشتند و بجا رخصت بیامدند رسول خدا از آن صبح برایشان شدند باران گفتند
پادشاه این قوی کسی چهره بر در و در است که در روز هر یک از صبحی که بار
علم اسلام را بر داشته بر شکر اسلام بر در خبر میرفتند و صبر میکردند و قوی
را نمی توانستند بپوشند و در است که در قوی خبر است که کافر بودند که مثل این

پهلوان در عجب نبوت نام و عجب ستر نام و هر که گفتند که و خبر گویند
تا ما بیرون زدیم و ما را از روزگار این بر آید اما چه در احب گفتند
و دیگر خبری که از صحرای این سو می رسد اما از سحر روزی است که رسول خدا گفت
ای مایه ان بنتر که فردا است اسلام می خورم و در دولت خدا و رسول
روایت است از رسول خدا و می نماند و در این اسلام از فرق که می نماند
و باران حضرت پریشان شد بودند اما چون صبح می شد و شمع حیات و فردا روشن
شد از کربان مشرق در عجب سالم بود از هر طرف منور گردید رسول خدا با صبح
نماز بگذارند و است که نور رخ ناکه او از شمع پریشان بود که کائنات است
انکه چهره پروردگار و گفت طه الله تعالی حق تعالی پروردگار میسران و میسران
که حق است و ما را بگو که امروز اسلام را بدست شیرین بده و او را تعهد در قتل
خبر فرست و قدرت ما را می بیند که رسول خدا گفت یا چهره پروردگار
که چشم مبارک است این عظم من در دمیکنده چهره پروردگار گفت یا محمد حق تعالی میفرماید
که خدا را چشم او در دامن تو آفریدم رسول خدا از من است و حق است و حق است
یا سیدان پروردگار مردان را تو از من آفریدی که سیدان بی جنب خیمه شاه مردان
آمد چون به کاه رسول خدا آمد رسول خدا آب دهن مبارک خود را بر سر زبانه

بیاورد و در چشم شاه ولایت کشید و جنب شد و اگر کسی را نپا بدست مبارک
خویشا الفقا در کمر شاه ولایت لبست و در دست اسلام ربست ان حضرت داد
گفت یا علی ترا بخند و سپردم و اگر شاه ولایت علم اسلام را بدو بخش مبارک که سفوف
نهاد و تنها از لشکر اسلام بیرون آمد و در بغل خود خیمه آورد و چون همودان خود را
دیدند که شاه ولایت تنها از لشکر اسلام بیرون آورد و با علم اسلام بدر رفت
می آمد و عجب می مانند که خداوند این جوان را کسی بکشد که علم بردار شده
بیاده بدر رفت و آمد القاصه چنین شاه ولایت بکنار قله خندق آمد همودان
آن برج قله برآمدند و از روی کن به گفتند که در جوان مد تو میجوای که ازین خندق
بجای شاه ولایت گفت ای ملعون بخدای که اگر میجوایم صد لذت می بهم
رودست است که دلیل از پادشاه ولایت می آمد و پادشاهان شاهی که نزد او
بسیار از الفقا رخسار برین لبست و علم بیکدست گرفته و سوار فاکه میخواند
بر خود میدهد و در نقل میبرد که شاه ولایت از جای بر حجت و بدان سبب
خندق فرود آمد و اگر دلیل بکنار خندق رسید شاه ولایت نعره
بزد و دلیل زد که چه است و ده دلیل نیز از جای بر حجت و بدان سبب خندق
فرود آمد و اگر شاه ولایت بر دلیل سوار شد و پادشاهان مر حجت همودان که پادشاه

این کتاب از کتب معتبره است

شده و حصار اقل بود و ایشان را به خبر جمعی که گفتند از سر مرد با
این عرب حرب کن اندک غنایم بهر سوار شد بعد از آن چهل تن بودند که
نورین آمدند و در قتل را کشیدند و اندک غنایم بردند و گفتند
از جوانان که بستی که دلاور تر از تو عرب ندیدم و شاه و ولایت گفت
از ملعون نام من زبان تشیع می خواهد گفت و یکی از ملحنان پیش
از اندک زبان تشیع بود و تا به فواظر تو گفت از صرا مزاده نام من
عبارت در تو لای نام من بقیات است اندک غنایم نیزه را حواله شاه
ولایت که شاه و ولایت نیزه را از دست ملعون بر کشید و دور انداخت
انگشت افکار بر کشید و گفت از ملعون بود که در همه عالم خدا پاک است و خدا را
بر حق تاجی است یا با آن کافر گفت من هرگز از دین خود بر نمی گردم آن ملعون
بیشتر کشید و سوار بر کشید و ولایت در خشم شد چنانکه لفظ را بر
آن ملعون نو که خیار تر بود و بنم که چون آن ملعون بیفتد فروش از خیرین
با مدینه و شکر اسلام را بیک گفتند حامی جمعی در آن کا و زور بریا مدینه و در قتل
را به بشتد عمر خود و او را که بر خور است که در بر است از سوار شد از
پسرون آمد و در ولایت کرد و گفت بکشتی برادر من

که این کتاب

که چنین با صد هزار تن است برابر آقا از دست من جان یکی ظاهر بر دینم ان کافرین
این سخن بخت شاه ولایت به شد بد و حق الفقار کمر آن کافر نو که خیر
تر بد و نیم کو چهره شاه ولایت عشره دست را بخت چهل مرد کا و زور
بیامدند و در قتل را استوار شدند و سنگها بر زک از بالا حصار ریخت
شاه ولایت را بگردن شاه ولایت قرآن میخواند و یکایک حصار ریخت
که هیچ کسی بوی خود میبارش نرسیده و در دست است که چهره شاه ولایت
بر قتل رسید دست دراز که وقعه سی هزار من در راه گرفت چنان
به جنبید که لرزه در صفت در حصار افتاد و است بماند تمام مرد در زمین بماند
اهل آن قتل حیران ماندند و اگر چهل جهود کا و زور بماند و سنگت بزرگ از بالا
قتل دادند که در هر محل خدا بدان کن رختدق حاضر شد و گفت یا
الحجر الحی یعنی سنگ می آید چون شاه ولایت دید که سنگت بزرگ می آید و
و حق الفقار بر شید و بدان نوید و نیش کرد و است نیمه آن خندق افتاد
و دیگر نیمه در هوا متعلق ماند و شاه ولایت آن کسی هزار من در راه ریخت و
چنان در روی هوا انداخت که از نظر فایق نماند بد شد چون ساعتی بگذشت
آن در و به فروز آمد حضرت امیر آن در را گرفت و در روی خندق کشید و بی

اسلام گو که بیامدند و از دور گزشتیم اما چهره حسیب و آن عهد شد
گو خفوا با سحر پارس است و بر پشت فیل سوار شد و گزشتیم منی را
بر گشت خفوا نهاده سراسر امیر المومنین ۴ آمد و بانگ بر تافت گو خفوا
گو خفوا گوالت شاه مردان گو شاه مردان گزشت اول بر پشت و در انداخت
و چون فقر بر سرش بود که خیار نترسد و نیم گو چهره شاه مردان حسیب بدان
صفت بدو رخ بر کشید اسلام خفوا و در اندرون قلم انداخت و شیخ
کار بر آن ملعونان نهادند و بعضی از آنها خشنود و سپاه اسلام قلم و لغات
گو خفوا که ناکاه سلا فارسی و دختر پیرا بر دست گرفته ننهد رسول ص ۴ او روزه
باید بر از زرسین بر سر کشیده خون از روی جگر رسول خدا گفت
او دختر چه نام دارد بر و کسی که دختر گفت نام دارم و دختر پادشاه چهره رسول
خدا گفت رویت چه داشت و دختر گفت یا رسول الله بالا تخت نشسته بودم که
تخت چنان بلرزید که من از بالا تخت می افتادم و رویم شکست رسول خدای
بماند که بار بخت چنان چه از زبیده باشد در حال جبرئیل با مدد گفت یا رسول الله
حق گفتی میفرماید در شکست که ولی عا در قلمه گرفت چنان قوت گو اگر من
بقدرت خود نه و نمیدانستم روی زمین تمام بر میرفت و بر گفت یا رسول الله

فرمان پروردگار عالمیان است که این دو دختر را بر حق عقد کن که او عاشق تو شده
است لهذا از آن رسول خدا و دختر را برای حق عقد کنوا نه فرمود تا در خیر سبب
کنند اگر مایه گرفت و روی بدین فرستاد و الله اعلم بالصواب

تمام شد

نقل کتب معین بکدیردن لام حس لام حین یا حین

اقرار او بان این دو نفر قتلان دشمنان روست گردند که در مغرب زمین پادشاه فخر نام
ادنی سپاه بنی ارمان و در چنین محراب خفته بود که سه نفر را بگوشش او می نهادند و

میزدند تا صد نفر بگوشش او جای کرد و اگر در سر در جنگ بر تخی عا گرفت رفته
طاعت فرموده و ولایت خوانند داشت تا بر روی آن لعین بر کین بشکریا

جمع کوه نزدیک مدینه کوی بود در پس آن فرو آمده و جاسوسی در شهر مدینه فرستاد

از برای عقد و عا علیه السلام و در شب ششم بچند ناکاه لام حس و لام حین عازم و در آینه

و پیش چند روز گوار شدند و گفتند از خد مجربان و کوکان بکتاب که درم بزار معتمد علیه

عمر میر رسیدند و با او هیچ کفایت چون حضرت محمد ص علیه و آله این سخن شنید

متفکر شدند در ظاهر جبرئیل در رسید گفت یا محمد چرا در این زمانه افتادید و گفتی ترا سلام

و میگوید که در زیر کتیبه ده خفته نگاه کن که تا قدرت مرا به پهنی حضرت محمد دست

نماز خود را در از کوه و سرستی ده خفته نگاه کن تا بفرستند را بر داشت و بفرستند و کان

و اد گفت ای چهره گشته کان این کوهر را برداشته نزد مستقیم برایش
زاده کان آن کوهر را برداشته و گفت از جبهه برزگوار اگر این کوهر را
سفید بودی مار را خوشتر میدی رسول خدا گفت از همان این کوهر را نزد شمعون
همو و برید و ز سفید است بپند که گوشه را و بخانه شمعون نهادند چنانچه منظر رسیدند
شمعون برخواست و برایشان سلام کردند و گفت از طرف من این رسول خدا
خدمت نمایند ای هم حسن گفت این کوهر در پیش تو آوردم و از تو ز سفید
می خواهم و این گفت که بپند که گوشه را و بخانه شمعون رسید و گفت از آن کان
محبت خدا و رسول این کوهر را بمن دهید و بها او را از من بستانید که اعظم
درخواست شاه زاده کان چون المهر و نور را بپوشید و از آن ملعون گفت
از سر کندها کان خدا و منّت بر من نماند و این که فغانه ^{من بدم} بپند و بها را و از
من بستانید و این بگفت و روزه شد و نام زاده کان در پادشاهانه او
شد و نام حسن گفت از بر او را این مرد را بپند که بر و نام حسین گفت ای برادر
عالم بپند که قسم داد و اگر نزد من میسرسم که در نزد خدا حاضر شویم و این که
در بازار کوفه رسیدند که بپند و دیدند و خفته زده اند و بها را و از
نزد کلبه بهانه رفت و آن کوهر را پیش و بپند و گفت از این بها را و این

معاون گفت من ترا بجای کسی فرستادم تو دلائی میکنی گفت ای امیر در راه
فرزند من عمار را گرفته ام ایشان را نیز از دروم ملعون چنانکه سخن بشنید خوش
شد بدست نواز مقرران خود را بخت فرستاد دست گفت زود بروید و فرزند من
بوی ترا بیاورد آن ملعونان در پیش شاهزاده کمان آمدند گفتند ای سرزنشگران ابو تراب
شما سواد کسب میدارید و شاهزاده کمان گفتند ما به امیر شامه کارست آن بدوینان
که در اسلام ایشان کردند شاهزاده کمان دست بدعا برداشتند آیه امین الرسول را بخوانند
بر ایشان و میدهند با مراد که آتش دوزخ را در آید و ایشان را بهشت دهد
شد آتش بگشت کسب راه رسید چنانکه دیدند از بندار و بلرزد گفت ای پادشاه این
آتش از کجای آید و چه چیز از سوخته است وزیرش رخ نام گفت ای امیر این آتش به
دوازدهای فرزندان علی است که خاوندان بهشت و ملعون قبول نکرد و غضب
شد بدست نواز کرد دیگر فرستاد که بروید ایشان را گرفته و پادشاه رخ
وزیر چون چنان دید گفت من بروم ایشان را ببینم پس برخواست پیش شاهزاده کمان
آمد و سلام کرد و زمین خدمت او بپوشید گفت از نو زودیا کمان حضرت محمد است
و حال است که در خلب چهار صبه شادادیدم و کمان شدم و خواستم که ببوسم بعد شام
ایستم و در خلب مرا فرستاد که از رخ در میان جانشینان بدو زنی بکار آید بقیه میدانم

که امر و دست است از دست نهاده و مرا خواهم پس بپایند و جان خود را فدای شما کنم
زاد و چون بشنیدند توکل بجزایرتی که به همراهی رخ نزد کسبیه آمدند و سلام
نکردند و نشستن و آن ملعون از روی غضب روی ایشان نگاه نکرد و هیچ نظر به ایشان
افتاد گفت افسوس زنده بودی ترا بجزایر من سلام نکرد و بدست مزادگان گفت که سلام
رحمت خداست کسی باید کرد که او بشنود و اندک خدا تر است و محمد رسول خداست
خدا مزادگان را گفت ابوتراب یان اکنون از دست من گرفتار شدید باز
بجزایر نهاده اسیر میکنم مزادگان گفتند ما خدا را چه ده هزار عالم را بیا میبینیم
جزایر و خدا تر دیگر نمیدانیم ملعون چون نام خدائی را بشنید و در سفید سپاه شد
خدا و سوار طلبید و گفت این کودکان را اسیر از من جدا کن و نزد دیکت بیاور
جدا و نشست تختی بر زمین نهاد و شهرزاد را در آن جانش نهاد و سر از تن
جدا و نو و زیرت رخ برخواست و گفت امیر امیر پادشاهان و وزیران همه آن
والدند که اگر کسی مصلحت دانند بگویند آن ملعون گفت بگو و زیرت رخ
فرمود که امیر و پادشاه فرزند ایشان را بکشند و در وقت خود بر
درشته در در محراب زمین نهادند و بگویند به یقین رو که چون خبر ایشان
به پدر ایشان برسد ابد در عذاب است خواهند آمد و چیزی بر نفعی عاقل بدست است

که عظیم کعبه پاشی آن معجون چون این سخن بشنید بفرمود کوچ کردند و شهر اودا
را بر دوشتره روئیم غریب زمین نهادند و کسب و معین بفرمود من دی که نه که
وای بر آن کسی که فرزند ندان عمارانان آب دهد چون شبانه روز بر پشت
بنمزل رسیده و فرود آمدند و نان آب خوردند و شهر اودا را ندادند حضرت
لام حین گفت ای پسران خدا ارتقا عالم و آدم را بدوستی تا آفریده است چون است که
نمانان آب خورید و که نمیدید شتریان که موکل شهر اودا بود و گفت شما من و
کسب و را نشنیده اید که زهره ان باشد که شمارا آب نان دهد چهر شهر اودا
این سخن بشنید نه نامید شدند و در غلب رفتند شتریان نیز نجفت و در
غلب بجهت ارا از حضرت پیغمبر در غلب وید که بابت بر شتریان زد
که هر چه را مزاده چهر است که شمارا آب نان خورید فرزند ندان مرا نمیدید و شتریان
گفت پسران الله که فرزند ندان شمارا آب نان و نسیم نهاد حین من چه میکنند پیغمبر
از خدا در حرکت کعبه تا حجاب از روی شتریان برداشت و شتریان بگفت وید
در آنکه وید از کعبه پیشان شد انگر حضرت رسول راده کوشک زربین رسد
بشتریان مخوف که اگر فرزند ندان مرا آب نان دهی این کوشک از ان تو خواهد دید
بشتریان از ان عجب پیشان شد از شادی نغره بر زد و بهوش شد بعد از ان بهوش

آنکه برخواست و جریب و خربت و هر چه بان است بخت نزدش هزاران آورد
پارایان افتاد و مسلمانان شدند و عذر خواهی نمودند و این که در آن دست است آن
در آن که نه که کیسه و لبین چهل کس و موکل ایشان که ناکاه آن جماعت واقف شدند
است بان را برشته و رانج در کردن که و نزد کیسه و بیرونند و احوال را عرض کردند آن
معاون نایب کار ختم خفیه خورد و لبه برستی نشسته بود گفت تو فرزندان علی زانان و بان
و او شتران گفت از حضرت محمد صا الله شرم و دشمن آن زانان از تو نه ترسیدم
الکون تو کردی که خانه آن ایام و کواهی میبردسم که خدا پاکست و محمد رسول حق است
معاون نه دشمن گرفت و گفت شتران را بر از تن جدا کنید و شتران را بکشید و او را
زور بخواب ز میان نهانند و او را بر و است میکنند که حضرت لایم حسن و لایم حسین
غم زاده بود و هارث نام داشت و با بیرون چند از تجارت رفته بود و نزد بار آمد
درین شب بشکرگاه کیسه رسید نگاه کرد و نور و دید که بر فلک است بیت فست
گفت ای بیهوشم یا علی یا شهنشاده و درین شکر میباشند هارث با باران
گفت نه که بشکر میباشند و درین جا باشند ما من معلوم کنم که شکر کی باشد هارث
چو کان عربی در دست داشت در هر کس سر را شکر گرفت و گفت نه که بشکر میباشند
عاشق کیسه میباشیم و رفتیم بمیدینه و فرزندان محمد را گرفتیم میباشیم هارث چون این

بن سمن بشنید آه سرد از هر در و در کشید پیش یاران خود آمد و بار بار خود
راشتن شتر نهاد و بخدا م و او به سر راه باستان خود و آنه مدینه کرد و خود صلاح در گویند
این شب روزی شکرگاه نهاد و سر را شکر گرفت و یک نغزه بر کشید و گفت منم مرتضی
علی شاه زندان مرا یکی میرید و ضرب دستی بخود از طرف دیگر بر آید نغزه بز و گفت
منم محمد حنیفه شما برادران مرا یکی میرید و از طرف دیگر بر آید نغزه تو گفت منم محمد پیشین
عبید بخشش نویس شما هزاره مرا یکی میرید و از هر طرف دیگر بر آید نغزه تو
گفت منم عارف دلا و در از لعیان شما هزاره مرا یکی میرید و رفت تا صبح میر
را بکشند چون روز شد فریاد میزد و میخواستند عارف را چون نهاد و بدید یکبار
رو بر روی نهاد و نه چندان زخم بر تن داشت در آن وقت بخت بر یک قطعه
نام نغزه که قبلا مسیحیت حضرت محمد ص که مرا بیکه رسان که نغزه باشم مرکب خود
سلم که روز پنجشنبه مدینه نهاد و بیک چشم برسم زدن خود را نزد یک مدینه میر
وان در غار بود مرکب جستان کرد و عارف را انداخت عارف با چشم
خوردن خود به پوشش کشته بافتار و مرکب سر روز خود بخون عارف مالید و روانه
شدند و چون نزد یک دروازه رسیدند شبیه کشید در نیوفت حضرت ص
بخت مجرب را دست داده بود حضرت مرتضی علی با جمع صحابه که از آنجا بودند

از حد شهر زادگاه می رسیدند که هرگاه که شاه زادگان بخواند معتمد رود
شدند و در روز می ماندند الفضا همه شهر مرکب بخش ایشان رسید
سید پسر و بی آمدند و در یکجا است حارث نهادند و امیر در میان روانه
چون در آن جا بود رسیدند که حارث افتاد حضرت امیر سر حارث را از خاک برداشت
و بنزد امیر مبارک خدی نهاد و خاک از روی بخت میزد و حارث چشم باز بود و سر خود
بزد و امیر میزد و گفت زبان قوت گفتند در دوید گفت از حارث احوال باز
گو که دیگر طاقت ندارم حارث زبان بگوید گفت بیای زود باش که کسی را مدغون
از خوب زمین با شکر بسیار آمده و نام حسن و نام حسین را بگوید که گفته شود میفرستد
نهاد یک و مخ در راه و بار آورنده دم خود را شکر او زد و میزد و چند کس را بقتل
تا شهر آورد که را باز برگردانستم امیر چون این سخن شنید آن کس را بگریزید
که شنید گفت از حارث بر خیز و حارث بر خیزد و با امیر اندرون میزد و گفت
بانت بر خیزد که دل و دهن و فقر حاضر کن قهر خود است که قدم بردارد از خشم
بیفت و پهلوش شد غوغا در میان مردم بر خیزد فاطمه شنید غوغاست که احوال معلوم
گفتند که حضرت امیر المؤمنین خشمناک است از در آمد فاطمه در دست پسر امیر
فتاد و گفت ای پسر چه غوغا است که در میان مدینه سپید است امیر گفت از فاطمه بپرس

که کسب و معون باشد کسب در پیش مدینه فرود آمده است مردم از برادرش
این غوغا میکنند فاطمه گفت با عیال و میکنم که مثل تو چون شهنشاه در مدینه باشند
مردم از برادرش غوغا میکنند یا علی بخت آنقدر که می پرستی از احوال چکر گوشه کن
باز گو که کی بسند عیال گفت ارفاطه بد رو باش که کسب و معون مغرب زمین بکشد گفت
ایست فاطمه این سخن بشنید بافتار به امورش شد امیر و برخواست که خشت بپوشد
آفتاب صلاح پوشیده فاطمه آمد دست در کمر بند و بخت آن خدا تر که می پرستی که مراد بود
که فرزندمان را می شود هم دیدن عیال گفت ارفاطه بذات هکت حضرت کبریا بخت
که فرزندمان حضرت ابتدا بنما نه ما بد فرزندمان نو در نزد تو خواهند آمد این بخت
بدل دل که گفت ارفاطه دل حق خدا را که بخت مردم در روز کسب و معون بر سر است و الله
که دیگر بخت تو سودر نخواهد شد دل دل با مر خدا رنجی چون بدید پرید تا خود بدانی
شد که بخت زبان را گشته بودند امیر اند دل دل فرود آمد و گفت جوان را جبار بود
که مهمات بیند و حیات را محات بیند بخت زبان جدا افتاد بود امیر بر سر دوش و باقی او نهاد
و دست بدی بر دشت هنوز دعا تمام نشد که بخت زبان بر حذر است و سلام گو
و گفت معذورم در که در نزد محمد صلی الله علیه و آله بودم احوال چکر گوشه کن می گفت امیر گفت
از بخت زبان در پیش باش بخت زبان از حشمت مرخصی علی میل زبده و قدم نتوان بر در و بی

دست به دعا برداشت گفت خدایا وندم دوست تو چنین گرفتار است مرا چنین
فوت ده که در رکاب او بروم خدایا چنان فوت که هر چند دلدل خواست
گوش خود را بگوش او بزند و بشوین است القصه یکدم و یک علت در آن رسید
که هارث حجت که بعد امیران ضرب دستی هارث را بدید آفرین کرد پس در آنی
گذشته اند خود به ریاضت ضرب زمین را سبیدن ملعون در میان دربار قتل است بعد
باکشتی بقلوب میرفتند شتران گفت با عا در این کشتی نیت امیر گفت همسرم
بر دیده اند پیش نه در این شتران باز بریدند و انداختند اما ملعون مرد و سرش بر
ساخت بعد هر که در آنجا گذر کند چیزی را بر شتران را بدید که از او را سباید
در حال درخت قهر نه گفتند قضا که عا باشد و در نزد یک کسب نه نوبت رفتند و
گفتند در سلطانیت عا در رسید ملعون که چون نام عا شنیدند از بند او برزید
بفرمود که در قتل را به بکشند چون امیر در راه بسته دید او را داد که کسب ملعون در این
کار هنر متهمان نیت بیاد در راه است و من نور دیکو که همه عالم خدا پاک است و محمد رسول
است کسب نه خود با هم فولاد غرق کف در برج قتل آمد گفت با عا نود سال است
که لات مناسبت می پرستم اکنون نادیده افتادار کنم در خبر را بدو انکشت کت و من چرا
در این قتل را نمی کشم از این چنین بجز پیش او می ایستم با رحمت بگرفت که من نود

نشود و در قلعه سپید داشت بگشود و امیر علم دست بداند و چو رفت بر خور و دراز
و برج قلعه را برداشت بدو فرستاد و در باند داشت و اندرون قلعه رفت
با شتریان بر سر چاه رفت که شتران را و گاو را بکشد و بکشد و بکشد بر سر آن چاه نهادند
که چهل مرد بایست آن سنگ را حمل و انداخت و آوردند و او که از فرزندان من
چه جای دارد بشهر زاد که آواز بدو شنیدند و رفتند گفت ابرو مهربان
در باب ما را اگر حضرت امیر شهزاد که را بالا آورد و نزدیکیت آن آمد مرا ملاک
و به سجد مرد به دیوان در پیشش خفته و داشت که هر یک چهل من گرز آهنین در
دست گرفته اند و مرتضی علی پیش صف با شتر و گفت اگر کسی به بدو در راه عالم
هدایه است و محمد رسول بر حق است تا مرغ از خون نو در گذرم آن ملعون گفت
اگر مرا باری که زود از بتان خفته بر معنی کردم این محبت و دوستی خجسته بیکان بر کن
نهاده حواله مرتضی علی کرد و شاه ولایت بترافرفت بسوز و در باند اخت مرا مزاده
شود و بیک حواله مرتضی علی کرد و شاه ولایت بترافرفت بسوز و در باند اخت و
چنانکه تا بدید شد ملعون چون چنان دید که گرز خفته حواله مرتضی علی کرد و ولایت
آن گرز را بدو داشت مبارک بگرفت چون موم حلقه کرد و در کردن کیس و لوبه
انداخت و در پیش خفته کشید و سر او را به بترافرفت و در باند اخت با مرفد در تنه آن

نابید شد را در کوچه حضرت محمد ص با جمع صحابه در مسجد نشسته بودند که
ناگاه سران عین در رسید در پیش سید افتادها فراوان تعجب افتادند
حضرت پیغمبر گفت ای یار من چه شد که منبت که مرتضی علی باکسبه در عرب است
و این منبت شاه ولایت است القصد که کسب به چنان دیدند عواشند با
امیرالمؤمنین ع و در عرب بودند رخ وزیر بانکه بر سپاه سو که این جفا است
که در عرب بخش پیش گرفته از یکجا از عالم قسم که بغیر مسلمانان شدند و دیگر حال آنکه
و سپاه که این بشیدند یکبار بدست با امیر افتادند و مسلمانان شدند اما کسب
را دختر ریح امیر ادو بخواند و ایمان عرض کرد دختر گفت با عیاض من جهاد سالام
که حضرت ادو از هزار شتر این نکان است امیران انولایت ربا و دادون
و شایخ وزیر ادو سخت دست خاند را ضرب کوه و با شتر ادو تیر محمد رفتند
و سلام کوه پیغمبر سرور و ایشان را بوسید و گفت از نور دیده کان من
پیش مهر شمار دید که ادو چکر از آتش نمایخت پس شتر ادو تیر دمار رفتند و مال
ایشان در بقیل گرفت و سرور و ایشان را بوسید و دل فاطمه هر از قرار کرد و بگو
اهل مدینه فرو داشت و مؤمنان شاد شدند و چشم منافقان کور شد و الله
اعلم بالصواب

نقل طایفه زندان قیس

اتحادیان اخبر و ناقصان انما رحمتی را دست می کنند که در رفتی در خوانند
رسول خدا شبانه روز بود که روزی در شوق افطار نکردن روز چهارشنبه
عایشه در حجره رسول خدا آمد رسول خدا او را دید که در نماز ایستاده است گفت
یا رسول الله خداوندی است ترا از آفرینیا همه خدا هزار عالم آفریده با او گردید
و حال تو چگونه است بگذرد که امروز شبانه روز است که در خوانند تو طعام و نیاز
نیست و ترا هیچ ~~مستعمل~~ نیست رسول خدا گفت با معلوم شد ولی منتهی مصلحت را
بردار عایشه نیز نزد داشت از ولیم بسیار دید هر کدام نوشته که اندک از امرم آید و
رسول الله از آن بپایزید و گوشت با عایشه خدا را از آن ولیم از من دریغ نداشت
ولیکن نصیب انبیا اولیا بجز محنت و بلا نباشد رسول خدا چون این سخن گفت
در و بخواند فاطمه نهاد و چون بدر فاطمه رسید فاطمه پرسید و آمد گفت یا فاطمه با من چه کار
فاطمه گفت هزار جان فاطمه فدایت تا بدارم بگفت و آب از چشم مبارکش روان شد
رسول گفت ای جان پدر چرا گریه میکنی گفت از بهر آنکه میبینم که امروز بخواند من آید
چهار روز است که در خانه من طعام و نیاز نیست چون رسول با در خانه نهاد و دید که
گودارش می آید عجب عجب گفت ای دختر که در جنت فاطمه گفت ای پدر نظر کن تا چه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید که در بالای آن کس کذا کشته سر و دست بر داشت
که کس کس سفید از روی کذا کشته بر آن کس میوخت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که این چیست
گفت این پدر امروزی چهار روز است که حضرت لایم حسن و لایم حسان کشته اند و دست
از من طایم می طلبند و ایشان را بر نایم که نایم کشته نموده بدین گفت رخو اموش می کنم پس
رسول گفت دل شک شد و آب از دیده من رکت فرود رفت و در صحرای مدینه
گفت که منظر حضرت را عادت بود که در صحرای مدینه سپردن آمد و رو کتب غنیمت بر تو خوا
پنهان داشتی مشرکان به ادب ندانند که بر عادت قدیم چشم کریمت و
مل بریان روز صحرای مدینه که منظر ناگاه شبانی و بدی که کوفته اند لب و لعل
نزدیکت شایسته گفت از روی بی می ای حضرت گفت از مدینه ایمیم
گفت از جوان مرد و عاقل نمی بیند و در رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت منبت فرمود و اینی بچه کار
آمد رسول گفت بهر کس بیایند مرا بر جوهر برید و شایسته گفت هر چند
و نظر میکنم از من و من و منی بزم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت حقیقت حال من نمیدانم
هر چند در و منع گویند ب مولا تا قبول نموده و شایسته گفت برو فلان بندر نگاه
کن و خیمه برپایی از این جهت که از و سیم نوه فرو کشید و مردی از آن کشته و شایسته
هان بگذشت او استار و این همه کشته بر می پنی از آن او است و اگر احتیاج
دارد

دارد او بتو وارد رسول گفت او که فرست پادشاه گفت او که فرست
اقا این خانه گفت را که می بیند میخورد بر دارد و نزد محمد برو و مسکن
و مالها را بفرست رسول گفت او را چه نام است شبان گفت قیس
نام دارد رسول ۳ بر آن بنزد رفت که در خیمه و بیدار است که شبان گفت بود رسول ۴ در
خیمه رسید گفت ای تمام عیبت یا ایهیت چون از در خیمه قیس رسید
چند اعضا پیش را راحت گرفت و رو بخدا کرد گفت بنده که است و در محسن
خبرون نخواهد بود یا محمد است یا از باران محمد عظام پیرون رفت مرد و بدین
بالا و کردش فی عظیم دارد و با صفت تمام و نور مشیت از روی آمد چنانکه محمد
مستقر شده و قیس بدرجهت و حضرت را بدرون خیمه نزدیکایر خوابش اند
و خوابیدست او بنشیند هنوز رسول فرار از خیمه بود که خبری رسید گفت رسول
و از چراغ بتول و از مشک گل که از امت قیس منور بگذاشته است ترا دستور نیست
که بجای ر و بنشین رسول چون خطاب بشنید برخواست بدر خیمه آمد قیس گفت
چرا برخواستی رسول خدا گفت عرض شایسته قیس شنیدنت فرمود که طم
بیا رسید و طم بم باشه فرما و آوردند قیس گفت از چو این مرد طم بم بخور رسول ۵
گفت و از آن کرد که طم بم بخورد و راهی خبری رسید و دست رسول ۶ را شهادت

وَقُلْتُ طَلْعُ مَرَّةٍ أَرْزُقُكَ رَسُولُ خُدا بِمَنْدِ اِخْتِ كَفْتُ يَا رَسُولَ خُدا اَوْ كَسْتُورِي
نَدَاوَدَ كَفْتُ كَلْعَلُ مَ كُجُورُ وَشَهْرُ دَهْ كَرَسَرُ نَدَرْ رَسُولُ صَدَقْتُ يَا زَكِي قَبْسِ
كَفْتُ اِرْزُقْ كِي كِي اَرْمِي كَفْتُ اِرْزُقْ مَدِينَهُ كِي اَرْمِي قَبْسِ كَفْتُ مُحَمَّدٌ وَرَدِينَهُ
مَت يَا رَسُولَ ص كَفْتُ مَن وَرَدِينَهُ لَوْ دَمِ لَوْ دَمِ لَوْ دَمِ لَوْ دَمِ لَوْ دَمِ لَوْ دَمِ
اَوْ نَبِي لَوْ دَمِ قَبْسِ كَفْتُ اِنْبِي كِي كِي كَر اَرْمِي رَسُولُ كَفْتُ بَمَرْجُو حُورِ اَرْمِي
تَا مَرْجُو رَكْمِ وَفَضَابِ خُودِ لَوْ دَمِ قَبْسِ كَفْتُ وَرَدِينَهُ اَرْمِي رَسُولُ
كَفْتُ بَلَدِ صَحْرَا بِرِغْمَتِ دَمِ قَبْسِ كَفْتُ اِنْبِي كِي كِي وَخُرُورُ كِي كِي
زَرْوُ كَسْمِ مَن اِرْزُقْ اَرْمِي نَا اِنْبِي مَالِ اَرْمِي اَرْمِي كَفْتُ مَرْجُو رَكْمِ كَفْتُ
وَلَوْ مَرَا تَرْوُ كَفْتُ اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي
چون بر جلدِ عَقْدِ رَا بِ پَنَمِ تَرَا چِنْدِ اِنْبِي مَالِ اَرْمِي تَرَا دَعْبَالِ تَرَا زِيَادِ بَشَرِ
كَفْتُ مَن اَمْرُو زَرْجُو رَا اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي
اَلْخُدا اَلْخُدا اَلْخُدا اَلْخُدا اَلْخُدا اَلْخُدا اَلْخُدا اَلْخُدا اَلْخُدا اَلْخُدا اَلْخُدا
كُزْ اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي اَرْمِي
رَسُولُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ
كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ كَفْتُ

خیل مرا یک مرد چهره بکشد رسول ۱۲ روز میبارد را بر گرفت و لعین را از پا
بر کف گفت بسم الله الرحمن الرحیم و دلور را پا به انداخت و قیاس هر خدا درین
رسول نهاد و دیگر بال و دلور را پا انداخت ابلیس علیه العنه میگوید بزد و دیوان جمع کردند
گفتند چه بود است ابلیس لعین گفت آنقدر از قیاس که میسجد از راه عالم را برادر او آفرید
است امروز از برادر حق فراموشی در میسجد و مرا از خلق او خجسته بیاید نظر دارند
جمله دیوان به نظر او در آمدند چون اشب بر محمد افتاد و رس باره باره شد و دلور
پا به انداخت و بانگت و لو بهوش قیاس رسید طبع و اثر به کشت و چهل مرد غایب
شد و گفت از مرد طاعت مزدورند از شتی چرا مزدور میکنی اکنون کسوزان
مرا نشسته اند از شتی و چشم در آمدت طایفه بر و در مهند عالم نویسنده خدا را به
کوه دیگر طایفه بر آورد که بفرست زنده و کشتن بر زبده و لرزه بر اندام افتاد و آسمان و
زمین بغیر تند و حش و طیر زار بر داشتیند و در با بوج در آمد فرشته کاه خود
در آوردند گفتند که قیامت بر پاشد رسول ۱۳ گفت خدا و ملا من بمخلوقات در
گذشتم و تو هم در گذر فرمان حق سببی نه و فایده در رسید که از آسمان و زمین
عش و طیر جمله آرا میبرد من آن دارم که شما نمیدانید فو له تعالیات اعلم
بما لا تعلمون و قیاس در تحیر ماند و بهوش شد و گفت این چه بود که

من کرده ام و که را این مجله بنا شد رسول خدا از چشم ایشان غایب و روزی
بمدینه نهاد قیس چون بهوش آمد شب نگاه مجله ستوران جمع که آب بخورند و گفتند
ستوران از کی آب بخورند فرمود که این قدر آب هست که مجله ستوران را نازد است
و چون آب بخورند از این چهار دلو آب سیراب شدند اما قیس غلامی بود
بمنزله یک غلام آمد و گفت از غلام چه کردی که لرزه در زمین افتاد و روشن تر شده
شد و مجله ستوران سربازان نهادند از چشم ایشان آب روان شده بود و قیس
گفت از غلام بگو چو این نیکو صورت و خشنو قیاس مد و گفت کار چهل نفر جو
من میکنم و چهل دلو آب بکشند آنکه رسن بالا شود و دوی به رفت و بایست
دلو بخش من رسیده و طبع من شورید و کشت و با و زحمت کردم نمیدارم چه جوان
مرد و غلام گفت چه گونه مرد و چه است قیس گفت میباید بالا و علامت عظیم
درشت و فصاحت تمام درشت مگر که سخن میبگفتی بوحوش و اندر چنانکه
همه صحرای مستطیر شد و غلام چون این سخن بشنید جامه بر تن چاک زد و خاک
سیر سبز و گفت و او باده مخدوم بود و گفت از سر شرم نداشتی که در شش
و در کسب لوح و قلم و اقامت بومانت ب مجله از نور اوست و هر چه از علم
است از برکت اوست و اگر او نبود در عالم و آدم نبود و آنکه که خداوند

اوسو از نه جد فرزندان آدم بر کند با کرد و ایند ویر خلقت محمد در بر بیدار پس این سخن
نشیند بهوش شد و گفت از غلام من تر از مادر خوارتر و کوه دهم بشیر را انگه هر چه
من گویم فرمان بر گرفت امر حجت گفت دیگر دست باز مرا به بند و زمینی
خار و خاشاک کیشی و بر سر زدن من لگد بزند هر لحظه ندا در دهی که محمد را آزار کنند
اسرا را و این است و غلام اوسو بر دوست با بسته در میان خار و خاشاک رفت
کشان میبرد و هر صحت ندا در داد که سر از خاک است که محمد را آزار کردند بشد
فتیس فریاد کرد که پادشاه بد کردم از نا و در کوه دهم در گذر چنان بنالید که ناله
بگوشن مآدر رسید فتیس و نید که بر زمین خار و خاشاک می کشید و فریاد بر آورد که
ای مآدر چه کنی که کردی که بدین عاقبت افتاد احوال بدست و جامه بر تن خود
چاک کوه خادمان و کنیزان او بموا رفت اوسو با برهنه شدند گفتند خداوند
نا و در کوه است و از کنه او در گذر مآدر فتیس گفت بقی مآدر سفید که بر تن
نرختم کنه و اوسو خوشنود ساز و گفت از مآدر چون روز قیامت باشد همه
خلق امید شفاعت او باشند و ما به نصیب باشیم حال ما چه گونه خواهد بود
مآدر فتیس بنالید زار زار بر گریست و همه گفتند در یقار از سوه در دورج لب
کنیدیم و اکنون تمام ضایع شد و مآدر فتیس رو بفرزند خود گفت ای

ما در هر جزو تا بنزدیک محمد م رویم و عذر تقصیرات که این دست بر رسول دراز کردی
قطع کن و هر طبق نه من م نور سفید را برهنه کردیم و در پیش در رویم و او عذر را قبل
کنند قیس بنحو تا دست او را بر بدن و ما را نور سفید را دراز کرد و دست بر بدن
در طبق نهاد قیس کشتان کشتان و در نزد رسول خدا بردند و ما را نور سفید را در دست
گرفتند بنالید و زمان الله تعالی ببرئیل را بفرستاد که با محمد قیس و ما را ریش را کشت و کرد
و از ماکن و او به بخش تا فردا قیامت از امتان تو به بخش قیس و چهره نزدیک محمد کرد
او از داد گفت از معدن کشت و در قرآن رحمت و در شب قیامت و در شفق است
و چراغ معرفت بدین بدن و درگاه تو به من قبول است بانه رسوم فرمود که قیس و قدرت
را در آید و ایشان را آورده اند محمد صوم و آله و رؤسای بوسه داد و کفن و او را
به بخشید و اینها عرض کردند که شهدان لا اله الا الله و الله شاهد محمد رسول الله ص و الله
و آنکه رسول بادید ایشان در کن رکعت و فرمود دست بر بدن را آورد و دست او را
از بدن او نهادند رسول م دست بدعا برداشت و در حالت از برکت رسول خدا است
قیس در دست شد و نعمتهای که آورده بودند همه سلوک سلم رسول خدا کردند رسول م
مالها را بدو بخشید و السلام نقل فانی و درویشی ترب
و تا را و این اخبار و وفایان آثار چنین روایت کرده اند که در زمان پیشین قافیه بود
دانه

فکر که روز عاشق را بفرستد بر سر ابرو باستان در میان من و آن چیز را در از قضا
درین وقت در دیش نزد قاضی بیاید و گفت ارفاضی حاجت بنمودم که
ده من آرد و ده من گوشت و ده درسم زهر ضرر دارم قاضی گفت نمیکند
گفت وقت می ز پیش بیایم تا بهسم چون در دیش صدف لبه نمازد دیگر باز آمد
قاضی بابت بر در دیش و او را چیز نداد و در دیش خست و مجروح و او را
باز گشت و میرفت از قضا در سر راه ترساکه در دیش در قوه باز گفت ترس
در دیش را بخواهد خود برون و ده من آرد و ده من گوشت و ده درسم زهر ضرر دارم
در دیش بسیار خست و شد و آن غنیمت برداشت بخواهد خود به دیش
در آمد قاضی جواب رفت در خواب او را ترسید که گفت ارفاضی نگاه کن قاضی
نگاه کرد که هرگز را دیدم گوشت یا از طلا و یا از نقره بر لایق است بر گشت قاضی
گفت این گوشت از آن کبک است که این گوشت از آن فوج اما چون در دیش
را نماند کرد و این گوشت از آن فلان ترسید که در آن ترس بسیار خوشتر است
چون روز شد قاضی پیش آن ترس رفت و رفت از ترس آنچه دیر در آن در دیش
دور یک را از هزار عوفی از من است و ترس او را عین بفرست ترس گفت
اگر یک ده هزار بدی نمیفرودشم اما می خواهم شسم که بخورم سبب چه بود که نوبت

شدند تا خبر غلبه و فتح و پیروزی را به آن حضرت از شوق آن غلبه و در گریه افتاد و صدق
درست می باشد و این کردار است از آن روز عا شور و بود
نقل بهر شاه و عسکر به غلبت کردند مرتضی علیه کشتن یار شاه و دیوان
را و از و است می کنند که روز در حضرت رسول ص ۴۴ برادر مستی شدت بود از هر جانب
حدیث بین می کرد که ناکاه و خوشتر بود از هر دو سید افتادند و بر جبهه جدا از دیگر
کنند بلا خدا سلام کردند رسول ایشان را ای ایشان و او نشنیدند بعد از آن
گفتند ای کی می آمد و هر که شما جبهه ایشان گفتند با رسول الله از آن عسکر
می ایستادند و بهر شاه است نامش بود فرستاد و در روز و در میان نهصد هزار لشکر و در
و سه فرسخی است هر چند است آن بهر شاه و بهر شاه باز میگویند در آن جبهه ان شیرین می شد
که صاحب انرا کسی نمیدانند که خدا از آن و آن جبهه فرسخ است هر که از آن
عالم پیر و میروند البته آن اوسلو می خورد و هر چند بهر شاه و با سپاه و غلبه و شکست
ایشان میروند و در غلبت باید از مغرب ایشان و عذر می باید تا تا از مغرب ایشان
عذر نمیشود که در روز بهر شاه و عذر می باشد و بهر شاه با پیرکان و حبس گفت
اما در باران و در دفع این شیرین می باید که چون که از مغرب ایشان و ایشان
بهر شاه و وزیر و است که روز و در این منظران رومی است گفت از بهر شاه و انکه
دهان

اگر اجازت بکنم می گویم که دفع این شیران از کی است بعد از آن پادشاه
روزی وزیر کرده گفت بنویس تا بدادم گفت ای پادشاه شنیدم که در ملک
عرب پنجاه مرتبه نام او محمد و حسن زاده دارد که نام او علی است هر کس
که بیرون تازان و حسن منقطع کردند بعد از آن پادشاه مالفت از شیران
کسی که نمیگوید که است که از شهر باید وزیر گفت ای پادشاه اگر در غضب
نویز است بنویس که مصحح است پادشاه گفت هر چه میسر آید وزیر گفت
ای پادشاه باید در نزد آن انبیا بفرستی تا دفع این شیران کنند من نمی سپاه
و رعیت خود می شودم القصد پادشاه مامور بخد مت وزیر است هر چون رسول خدا
این سخن شنیدند سوخته بارگاه آتش تازان حق را چه حکم پیدا شود ناکاه او از شهر
جبریل فرود آمد گفت تا محمد حجتا نزل اسلام میرساند و میگوید که حجت مرا بگو که شاه
ولاست را همراه این حجت عسکری کن که تا بسبب قدرت ازین قضا آشکار شود
و نمکدار است و ولاست مسم چون رسید عالم از جبریل و می شنید گفت با مولا اسم
پادشاه عالم جان شد است که مرقه شهر عسکری نوی و هر که در تعلق جانزد
خوار از سلطان چون این سخن شنیدند از آن رسول خدا چند نفر از یاران همراه
بهر تاوز خیر است باشند شاه و ولاست با ملک از و در پیر عوام و عیال

استند و نشستند و مشقه شهر کریم شدند چنانچه حضرت روز را در فرستادند و در هر
چای رسیدند و بعد از آن باران کفشد با مولا در این چای سر و آئیم بگوشت را و بیاب
ث و ولایت گفت از باران این چای فروز آمدند و حضرت گفت که بر سر این چای و فروز
آئیم باران کفشد با مولا سب چه نبوت و ولایت فرمود سب آن است که این به
بان جاد و پوان است چون نشو آید که از ظهر آن باشد و درین منزل نفسی که بر او رود
حالت اثر و در گفت با مولا هر که با نوح بنشیند و چشم از طرفان دور دشت و ولایت
مبتسم کرد و گفت فرو و آید و بعد از آن باران حضرت فرو و آمدند و رفتند و نماندند
واقع شدند با باران حضرت در عقب دشت و ولایت بنیاد منقول شدند چون برگشتند
از شب گذشت فرید و فغان عظیم پیدا شد سراسر آن صحرای دیوان فرو گرفتند
هر کدام بنوع فرید میکردند که تا که و دیو بر می آمدند و گریه در آمد و سب مقتدا در امانند و
بر داشت و میر و دیگران اندر آمد چون پلنگ گریسته است و در راه میر و دیو و دیگران
هر چه گشتند و ملازمین بوسف این رود و در راه دشت میر و چون دشت و ولایت آن
عاجز غایت کرد و حد دشت را حد است و بر دلایل سوار شدند و بنوع حیدری نزد
که چهل هزار دیو را از مرز آب شدند و در آن به آوردند و گفت از رود و در آن پیش
آید و دشت و ولایت در این سخن بعد که تا که و دیو در آمد و گریه و پیر را گرفت و در دشت



بر چاه فرو برد چون شاه ولایت چنان دید فی الحال نزد دل فرود آمد و ایستاد
بر زمین گشت و گفت با ملک با یاران درین دایره نشین و هر که پادشاه
دایره سپرون نهد فی الحال نزد دست دیوان ملک میشود و بعد از آن شاه ولایت
دیوان خواند و بار بدانشین و مہر و بدل دل سوار شد بدان حد آورد و رویت کرده
اندک شاه ولایت بہر حد چند ان ہزار دیوان را بہشت الخیر در میان دیوان افتاد
تا کاہ سپر بہشت دیوان بمقدار کوچہ بستون بمیدان در آمد و آن دیوان چون لغو گشتند
یکدیگر را بہشت دیوان در نظر دیوان چون قہر سپاہ شد چون شاه ولایت لغو گشت
شد از بہشت آن دیوان پادشاه ولایت طہیدن گرفت و بریہ در افتادند
و دشت بہشت بر دشتین و مناجات کردند خدا با این پادشاه و سر ہر دیار و مولای
پادشاه بہشت گرامت کنی چون شاه ولایت دید کہ رو بہشت در آمد و محو الفقار
را چنان بر گران معون زد کہ چہ غلبہ رترید و نیم کرد و ایند تا چون دیوان سپر بہشت و خود را
گشت دید بند فرہار ہر او زدند کہ با علی الحال از بلا فقار اگر پادشاه مابد اند و ترس یک لفظ ان
نہد ہر شاه ولایت گفت از رعینان چون فہد از فہد باز من است از حشر شاہسج
ہا اندازم بہشت و بہشت روات است کہ چون دیوان پادشاه ہر او فہد و فہد و فہد
مفت ہزار و ہر ہر دشت شاه ولایت را فرو گرفت شد شاه ولایت چون ہر ہزاران و ہزار

و مان در میدان تیغ میرانند بر جنب کرد و نهاد در زکشت پشته خستی ناکه
دیوان خبر به پادشاه رسانیدند که سیرت در دست بخا لدم شریعت شد پادشاه
چنانچه خبر شنیدند فی الحال با فصد هزار دیوان از ان جا بیرون آمد ناکه پادشاه دیوان
مانند رسد به طرف مرصفت که ناکه پادشاه دیوان حمله برت و ولایت آورد و دولت
دست در آن حضرت زنده شد اولی بنو الفقار دولت او را به انداخت آن لوی دولت
خود را به درشت فرو برد و الهی بقدرت حق تمام دولت در دست شد و ولایت
بر خند آمد که این بار کردش سلا باید زد چون نوبت دوم آن ملعون حمله آورد و پادشاه
مخالف را بر اچنان بر کردن آن دیوان سباه زد که فصد از سر عهد قدم سر در پیش دوید آن
لوازمی بر آید که با عیال نیز بکشتی مرا آورد و دیگر بر آید که از شکر می کرد و عیال در آید و او
یکست اما ندهید چندی دیوان از آن پادشاه پادشاه سخن شنیدند از چهار جانب
شاه ولایت اندر آمد و دولت در کن گرفتند چون شاه ولایت آن ملک
عومت اهل آن خود در و در چای چای از زکشت خد فرستاد و حمله بدان دیوان آورد
بقصد سه روز سه شب حضرت بدان دیوان حمله آورد و در آن روز یکست چون
روز چهارم شد و زبیر پادشاه دیوان امان طلبیدند و با فصد سچان هزار دیوان
شدند و دین محمد را به کذب حضرت امیر بخش شد و بدو افرین کرد و دیوان

از فرار و رفتن از چاکران من پاس و دیو برده است او سود در پیش من حاضر من فارغ
و اسوا من که در آن جا رفت و زیر پرده پرده و چهره چهره حضرت است و را بدید و در
مذکر که در قدم شاه و ولایت افتاد و در زار برکت شاه و ولایت و در چاک
و زیر کرد گفت از زیر پرده باز کرد و دو چهره و در من بقوله یوسف این اردوان روم
القصه شاه اقامتش نظری ده در رکاب حضرت میفرستد چون که روز سه شنبه
منزل طی کوته و روز چهارم وقت صبح بود که بنی رفقه یوسف را به بنی تون
شاه و ولایت بود رفقه کوته و رفقه کوته که سر بعلک لاجورد و در یک است
خنده او که لحظه تمام شد آن رفقه مسطور شد بعد از آن یوسف را فرمود گفت
که بروید خبر آمدن ما که در پناه است و خود بر یک سینه القصه آن رفقه بود رفقه روان شد
هر که آن شاه را دید و تعجب می اندازد که چندی و در راه باشد نه اندک زمان بیامدند آن
که رفقه کاخ فرود آمد من به راه گاه پناه شاه و در آمد گفت پناه شاه فرود آمد و از راه آمدن این غم روی خد
در فلان موضع فرود آمد پناه شاه گفت از فرود چو آمد این غم روی خد چون است
نهر و زلف غیب پناه شاه چو است که غمت ندر در دجله و بظلمت و بظلمت هر
از او است و رخ چهره شاه چو است که غمت ندر در دجله و بظلمت و بظلمت هر
نهر و زلف غیب پناه شاه چو است که غمت ندر در دجله و بظلمت و بظلمت هر

گفت احوال را و بگو که چون گذشت فسر و زلفت از پادشاه و بجز شما جدا شدیم و در
پس جادو زنت نکردیم تا بعد از رسیدیم بسید رسول خدا فرستیم تمام احوال را بدان
حضرت گفتم اگر رسول خدا زلفت پادشاه شود و خداوند نکند من نیز این عسم خود را
میفرستم تا دفع شیران کند و لایست که رسول خدا این عسم خود را فرستاد راست
با چپ رتق صی به آمدند در فلان موضع فرود آمدند و میبایست آن روز که با شیران جنگ
کنند چون یوسف این سخن شنید گفت اندامی که من با پادشاه و سبی هزار
مرد جنگ فرستم بدست آتش و عاجز شدم و با چپ رتق که تواند مرد را بر سر بردارد
غیر از احوال گرفتار و دیوان را با یوسف گفت چیزی این سخن شنید و در روزی که یوسف گفت
درین کار نیست اگر کفایتی در کار من در تاریخ بزرگ کائنات شنیدم که بعد از این
هیچ کس دیوان دست بر درنگ نکند چون این چنین بروی نمک است تا پادشاه و یوسف
تا رسیدیم چون یوسف این سخن گفت ز زنت زرتین بزرگ آمد و خود را بر همه تمام
بزرگترین و دایم با کسی است هزار مرد جنگ از شهر سپردن آمده با استقبال
پادشاه و لایست روان شد امیر لومین ۴۰ ساله فرستنی شهر فرود آمده بابا
از آن وقت نشسته که ناگاه لشکر یوسف با علمها از آن همه که فرار کردند در حضور
روز بر آن سرزنش و میباید و او را گرفته خزان خزان می آمدند چون
نزدیک

نزدیکت رسیدند یوسف را نظر بر قد شاه و لایست افتاد گفت از برزگان چنین
میزد که از دور می بیند او و خود بغایت نیست این چنین حقیر را که با دیوان جنگ
تواند مخوم را اگر سر کند یوسف سخنان پادشاه را گفت تا به نزدیک شاه
ولایت رسید بعد از آن بقام ناکام از پشت مرکب فرود آمد با او ب تمام در محبس
شاه و لایست بنشیند چون ساعتی بگذشت یوسف برخواست و گفت با عیال بر خیز
و بفرستند در نهایت هفته از برج راه بیست و شش شاه و لایست ای یوسف من بیا مدوام گفت
که در شهر تو بمانم مرا بس غیر آخر الزمان فرستاده است که دفع دشمنان کنم تو نیز
برآمدی عفو و فانی یوسف گفت با عیال هر که بود دشمنان مرا بکشی من باشم عفو نیز
من بشوم تو بمان و لایست گفت ای یوسف تو با سپاه خود بشهر خود برو و بر تخت بنشین
چون من بمانم از دشمنان عفو کرد و بمانم تو نیز بشوم با سپاه خود تا آن زمان من
بمانم تو در آیم الحاکم شهر تو در آمدند چنانست یوسف گفت با عیال اگر حضرت
باشد من نیز با سپاه خود درین چکل بمانم ای یوسف باری کردن من
کار من نیست زیرا که بار و مدد کاری من خدا و رسول خدا است اما تو بمان تا بهر
رأس السبب غلبت از برای یاران من بیاورند تا دلاوران سوار شدند روی به پیش
آمدند یوسف نیز با لشکر خود روی به شهر نهاد و در عیال از جنگ بفران باز کرد و چنانکه در

اندیشه بسیار گفت ای باران اگر کسی بر اطلب از خنک باز کرد از مادری وین
طلبد یانه دوم کسی چه گونه از دین بدین خود باز کرد و سخت مشکلی پیش آمده
درین باب هر کدام فکر میکنند که چون شد ولایت از اقطابان غایب شد پوف
گفت ای باران اگر کسی بر اطلب از خنک شیران باز کرد وین صلاح داشتن
اورا نمیدانم پس این قسمی گفت ای باران پاکه شاه روی زمین بکشد
آنها و زمین ماه خورشید است رکان راحت اندا کن و به خانه که اینها سلا آفریده است
زانکه ما پرستیم پوف بانکت بروی زرد و آب است که از آن جانب شاه مردان
تا نزدیک پشته رسید شاه ولایت گفت ای باران واقف باشید تا خنک شیران
هلاک شود بد شاه ولایت در این سخن بوجه ناکاه شیران بغریه نزد حواله ایشان شد
چون شاه ولایت آن همه شربت هدیه کوچان بغریه برگشت که درختان بریز نیم
بجنبش درآمدند اقا روایت است که مقصد هزار شیر در حضرت و باران وی نهاد
انگه و لا در آن هر کدام بگوشه بکارزار مشغول شدند و در است که شاه اولیا بیکت هدیه
با مقصد هزار شیر را میانه جوینم کرد و اینها از سدان فارسی روایت است که هر که شاه ولایت
بغریه کشیدی هدیه هزار شیر میجان شد در القصه شاه ولایت چندان شیر را بگشت که در حب
منی آید و لا در آن حضرت بیکت جانب رزم میگردید تا که شیر بر در کسب مد و کسب ملک

از دوز را بد زیند مالک سپاده بماند از جا برکت چنان تیغ نیز کمر آن شیر زده خیار تر
بدونیم گو شیر دیگر پند اسب ز پر عوام را سر بر کند او نیز می ده بماند شیر
چنان خجسته داشت شیر دیگر آمد و شکم اسب مقدار را بد زیند او نیز می ده بماند
دوز زمین بر جهت چنان تیغ بر دامن شیر زده کمانش در رسم درید شیر
و بر اندر آمد اسب بر کند بر خور است که بدان شیر زخم زده اند قصه هر چهار کمر بسته
کمانش ده ولایت می ده بماند هر سیج دارد انداخته چنان که جنیت کنان
خویش از پیش بر انداخته و بر بلای تل رفته خویشا منهای خسته اند اقا شاه ولایت
چندان از شیران بخت که همه دلدل بر بلای شیران می دهد و بماند دلدل از
خان فروماند چون شاه مردان آن شاه است مهدی خواجه المال از دلدل فرو
اند و لغت از دلدل زود و خویشا از چهل سپهرون اندوز تا از شیران کزندی برسد
اند بخت خلد خویشا از چهل سپهرون انداخته مالک از دور با باران در میان اندیشه
بودند که شاه ولایت راه شد و دلدل مانند بار در رسید چون باران دلدل
را آتش دیدند از سر تا مقدم خون آلوده شدند و کشتند که شاه ولایت را شیر زندی کرد
است که کسینها پاکت کردند فرج و دفعان بر آوردند و خاکت بر سر کشید و این
خود میخوانند و رقیب که آن نه ایمان برست و اینکه السلام جانان برست



بما انهم هم الذين هم
بما انهم هم الذين هم

انهم هم الذين هم
انهم هم الذين هم

این نوع تعزیت در شنیدن ازت و ولایت نامیدند متخیر که از خود ماندند و از آن
ولایت بیاه و در آن پیشه شیران را از ضرب و و الفکار نه میزدند و میزدند و میزدند
رومی نهادند و بنیاد ایشان را بر می انداختند که تاگاه چشمت چون در طلیعت بر تخت
درخت و دانش غار و پیران و دندانهایش چون خنجر آید در آید که هم سر بر آید و در
در میان آمد و آن پادشاه شیران بود چون شاه و ولایت را بدید با نصدع و شیران
خویشاقت و ولایت را بند هر دو دست خود و در آید و در آید و در آید و در آید
زنده شاه و اولاد و الفکار را در خلاف سپردن و در میان و در میان و در میان
که معلق بر روی بند بر بدید و از آن بار و بدید و از آن بار و بدید و از آن بار
شاه و ولایت را از خشم زنده کرد و ولایت از بن شیر بر حبت خنجر که در میان و در میان
آن شیر بر سر شد و کامل او را گرفت و بردست محمد و چون نشست محمد بر سر کلاه
شیر زد که جلد و دندانهایش بر زمین فرو ریخت و بدید شیر آن ضرب بر بدید و در میان و در میان
بر خیزد و حضرت در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید

همیشه ضرب میکرد تا آنکه یک بار از آن شیر زن جدا نمائید و از ششم آن شیر زن جدا نمائید از پیش
پنهان آید چون باران حضرت بر زکات آن شیر را از بدین روز بزرگوار نماید و در
ولایت او آید و او که از باران جدا نمائید که هم چون باران او از دست ولایت نمیند
و گیرشند و پیش آید و باقی مبارک آن است و از این پس بیدارند و زیارت کردند و در
بنام می آفرین کردند و ولایت گفت از باران و لا اله الا الله یوسف این را در
ترجمه ابرو و عینا عفو و نالکند و اگر نه به توفیق خداوندی و ما را از او بر آوریم و او است
این کیفیت و شیر زن را در شده با باران عفو یوسف و در این شده چون لغو
یوسف نیز دیکت رسیدند و از این باران و سواد که گفته است که این من و بر
شیر بزرگ است و در شده می آید یوسف و چنانکه سخن بشیر عجب می زند و ماله از
گشتن از این فرود آید و با لشکر عفو یوسف با کام با استغفار است و از نو میرون شدند
چون یوسف شیر را بدان بزرگ دید از پشت قبل فرود آید و با لشکر عفو یوسف کشید
و با سواران است و ولایت گفت ای یوسف من کار عفو را با ختم آهن کار
نمائند است یوسف گفت با عفو و قتی ایمان می آوریم که این شیر زن با این و در و کذا
عفو ایمان کنند چون است و ولایت از یوسف این سخن بشیر دست مبارک
بزرگوار است و عفو میماند است که در کار رحمان بود و این است که در

که هر مائزان علم و توان که حق توان قدر پر لاله بحق رسالت از حق المبدال
بحق کزین حبیب مصطفی بحق من حق خیر الت که بخت ساین شیر ندر زین
که تاراه پاسبان این کمر کون روریت است که هنوز دوا با خبر نرسیده بود که آن شیر
زبان فصیح گفت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بعد از آن گفت از کافران
آنچه مرتضی علی میگوید قبول کنید که نبوت و ولایت است بعد از آن است و ولایت از
بخت شیر فرو دامت مبرکت مبارک خود بخت شیر کمالید گفت از شیر پانده که بخت و ولایت
نکته تا بنده کان خدا را از تو کند نه در سر شیر تو خود را بر قدم مبارک است و بخت
کمالید و زان پیاپی در پیش رفت و رو کرد چون برفت این غمی بهار است بدو محو با عهد
از در مرد چنگ بصدف درخت مسکانشند بعد از آن است و ولایت را با عز و زوا کرام تمام
بقوه خود برده گفت روز طایف خدمت گذار بی او در روز ششم است و ولایت
مقدمه او را نزد ایشان نگذاشتند و دین او را بگردانید بعد از آن بوسف صد و هشتاد و چهار
زکات بر خف و بر شتران پارکوه است و ولایت تسلیم محو است و ولایت با پیمان
خود آن مالها را بر دوشه متوجه مدینه شدند چون بمدینه رسیدند تمام مالها را بفقرا و

مسکین بخشید و الله اعلم بالصواب

نقل از شیر نول خدا و مدبرون مرتضی علی و موران از هند و برون آورند

اگر روایان اخبار و نامیدن ایشان را چنین روایت کردند که روزی حضرت مقدم از فرار به غیر فتح ظفر
بازگشت چون در منزل راه می کردند سستی از راه اصحاب کرد بگرد رسول خدا فرود آمدند
و بارگاه رسید گویند که از فرشت رسول گفت از هر باب سخن میگویند میگویند
که ناگاه از طرف بیابان کردی سپیدار شد چهره نزدیک تر آمد کسی از زمین
گرمیدار شد که قلاده زرین در گردن آن سکت در دست آن سکت درگاه
رسول خدا آمد و خفیه و خاک سپید و فریاد و فغان میکرد رسول خدا گفت
ای رسولان کیست که برود و در او این سکت سازد و فلان سکتانند عمر معدر کرب از
چار خفیه و حشمت و گفت یا رسول الله من بروم و او را از فلان سکتانم ببرد
کائنات او را از غایت دید پس عمر معدر کرب خفیه با سکت کف
سوار شد و نزد سید قمی را در مجلس گرفت و در و بر باران خفیه آورد و آن
سکت فریادکنان از پیش نمید وید ناگاه از پیش بگذشت و نا بدید شد چون
ساعتی بگذشت هیچ اثر ایشان ظاهر نشد پس رسول خدا گفت
ای باران عمر معدر کرب پیچیده باشد که این سکت من و این سکت من
رسول خدا در این سخن بود که آن سکت از روی بیایم و این سکت فریادکنان
به بارگاه خدا بود و آن رسول خدا گفت از باران کسبت که برود و به سکت که این

که چنانچه بپایند و جز از معدن کرب با و رسد و قاص برخواست و گفت
یا رسول الله من برونم خبر ریا و رسم بشد و قاص سوار شد و در میان تنه و توان
نکت از پیشش و سیرن نازلن پیشه بیدار نشن و نایب پیشه شد نه چهره خطا بیدار نش
رسول خدا گفت ای باران این سکت را چه شد بپایند که باز نمی آید
رسول ۴ درین سخن بود که باز این سکت از روبرو بپایند و بپایند و بپایند
جایز چشم برتن او رسیده بود و چنانچه از تنش می جلید پس این سکت
بر در میان گاه رسول خدا را است و فریاد و فغان پس بر گرفت پس می
سپاه اسلام از این حال غمگین شدند و در و در پیشه و در افتاد که این سکت
رسول گفت کت که برود و داد این سکت را انتی اند خبر نیز از رفتن این سکت و در
رود است کت که میسر است از هر ه این سکت که بر رفتی رغبت کنی چون رسول
خدا دیده که لشکر اسلام ترسیده اند بر چو پان قدرت فرو برد تا گاه او در شهر
جبرئیل سبع مبارک رسول خدا رسیده نازل شد و گفت یا محمد صق الله بر تو سلام
میرسانند و میگویند اگر تمام سپاه پشت بپشت لغزستی همچند ام باز نمی آیند مگر آنوقت
ولا انت را لغزستی که کلیند و رایت مشکلات است اما چون رسول خدا از وحی فارغ
شد روبرو بی نشسته و لایب کرد گفت با صی خدای نو با و برود و هرگز حق را
حکام

و کما یزید شده است و ولایت گفت فرمان بر درم پس سبب و لغزش و دلیل
و خواله فقر حافظ کن قنبر و دلیل و خواله فقر حافظ کرد و ولایت خواله فقر
و بل که بر دلیل سوار شده است که میان سپاه باید صحنه و در آن مجلس
نشسته بود که شادمانی از عمرش گذشت و او را خذیفه پناه می گفتند از
جای خود است گفت یا رسول الله مرا از این ده تا همراه است و ولایت
بر درم به بیم که سراسر این که همیشه رسول خدا را گفت از باران خذیفه را در پاسبان
که از نه و در وقت حرم آمد بعد از آن روز را نخواهد دیدن اگر اصرار
بلیست خذیفه را در بقیع کوفتند و داغ گوشت پس خذیفه اسلمه در پاسبان و
سوار شدند و نزد و ولایت آمدند چون سکت دید که کشتن سوار شدند
فرمان که و مانند باز بماند بیایان روان شدند پس و ولایت با خذیفه
روان شدند چون از آن پشته بگذشت چندین هزار کشته در آن محراب افتاده دیدند
و ولایت و دلیل رکبت از آن کشته ها بلند و برشته آن محراب درختی بود و
ولایت با خذیفه بر سر آن پشته فروز آمدند و ولایت با خذیفه گفت و گفت
در این جا سکت که تا به بیم حمله پس را می شود چون در آن نشسته بار سکت باید و بنافض
و کما یزید و ولایت چون همان دیدند با مولا فی خذیفه این زمین ایا و

به بند کردی و این جا به سرت پس خذیفه خیز میشد و زمینی را که دیده سنگ بدر
انداخت چون سکت برداشتند چاهی دیدند و در هکس و از آن جا به بر آمد چون
لفظ بگذاشت و دود ساکن شد شاه ولایت گفت یا خذیفه کمند و زمیان
من بند و سر کمند نکردم تا من در این جا به فروروم به پنجم که حیات خذیفه گفت
یا مولای من هزار رحمت من شود که نکند پیشتر به حضرت برادر چه در سکت تا به پنجم
حال سکت چون خذیفه بران راضی شد شاه ولایت کمند بر میان خذیفه حیات و
در آن فرود رفت بخت چاه رسید کمند به چنان شد شاه ولایت گفت لفظ من
و دست بر چشم خود نه پس خذیفه دست بر چشم خود نهاد چون لفظ بگذاشت بخت
چاه روشن شد لفظ کرد خذیفه و تو دیدم در سکت چاه نهاد شاه ولایت گفت خذیفه در آن
به بند و خود در بالا آمدند و وقت بنشاند پس خذیفه خذیفه وقت را بر کند است و خود در بالا
آن بخت حضرت امیر بر کشید شاه اوکی یا خذیفه بر آن چتر نشاند و خذیفه
در پیش خود نهاد چون سکت خذیفه و سر خود بر آن چتر نهاد و در آن
از دماغ سپردن انکه و مبرد شاه ولایت گفت یا خذیفه خبر که در آن خذیفه
حیات چون سر خذیفه را بخت و جویا دید که بنایت خذیفه در چند سکت جوب در پیش
میجو که جاب و دست نهادند که نبود خذیفه چون چنان دید آه از دل بر کشید شاه ولایت
گفت

گفت دیر از خند و قهقهه و در آن آید خذ لیه گفت با همو لاریش او بنام حراست
دولت نتواند گذارشد امیر گفت سر خند و قهقهه بر زمین بنویس و بر کن پس
خذ لیه ایچنان کرد و در دروغ بگوید خذ لیه دست بر پا جووان نهاد جووان چشم
باز و گفت چند هزار رفته می در در یک با کلاه کشید که خذ لیه ایچنان گفت و باز
پیش رفت شد بعد از آن شاه و ولایت لشکر را بر دست و دست از برکت سحر
ریول خذ لیه میخ و رخی و زخم او شمانده بود اما چون بعد از آن نگاه کرد دست خود
که سر خذ لیه از زانو بر دست دیگر ایچنان که بیا نب چشم نگاه کرد جووان دید در دست
شماره بود و دیگر بر نواری ایچنان که او است نامه جووان از جابر مرخواست و نزد شاه
ولایت آمد شاه ولایت گفت ایچنان که کسی و چه نام دارد جووان گفت
پادشاه زاده ام و نام من صالح ز رستم که است بدین جانب اقدم و در دست
قلعه است که پادشاه آن قلعه است زاده من است دیر است ز رستم که گویند
مراد نیز قلعه است با شکر و سپاه عجم مراد دختر بود که من عاشق بودم شخص
که او را طلوع شهر میگویند که پادشاه از ملکین است او نیز با من دختر عاشق
بود پس من فستوت کردم دختر را بر دوشتم با شکر و سپاه زاده قلعه
مستندم این دختر به پادشاه ز رستم که پادشاه است طلوع العشی که من صالح

فلانی مکان فروزده می آیم تو نیز در آن مکان هیز شو و مرا از دست او بتر
و من که آن وقت خبر نداشتم چون به این مکان رسیدم دختر گفتم اری صبح
درین جا فروزده ایم پس درین موضع فروز آیدیم چون نصف شب شد آواز
کوکس عرب شنیدم چون ساعی بیدار شدم شکر زنیان را دیدم که در میان
سپاه من افتاده اند سپاه مرا بکشتم من اسیرم فروز ز دست کردم و بگریه
شدم میپرورم آمد زنی که را دیدم که از لشکر من هیز و فو که گشای رسید داشت
و بهم میزد و می گفت بفرم بفرم که بیدار شد لطف بیدار شد که در دیدم که
در میان جنگ و کشتن از پس این پیشه پادشاه و بانکه بران بران لشکر زد و کشت
منم عمر سعد در کرب طلوع الشجر رحمت و کربند او را گرفت و در نزد
زین و در بود بر زمین زد و سخت بکشت اندک رو من کردم با در میگویشیم
بزرگبسی نابدید شد چون لطف بیدار شد عمر در دیدم که در رسید و رفت
منم سعد و فاضل در پیش طلوع الشجر او را نیز گرفت و در پیش عمر سعد کرب
بنهار و بجزایا روزی من آورد با زکات من نابدید شد و بر نیز آمد اگر طلوع
الشجر را گرفت و سخت بکشت و بهر آن بنهار آنکه در غنیمت من رفت و در پیش
آن دختر زنیست و آنکه دختر را دیدم و استند و کردن زنی در او و در

آن بیت سلام

بخود دید که درون خیمه نشسته است و دست در پیش نهاده و با او من بجا است
روایت است که چنانچه امر بر در اندرون خیمه رفت بفرمان حق تعالی که ولایت
کود و گفت تو را که درین حد کمال از تو برست و از تو تیغ و در کمال کافر
و ترس اما چنانچه چون و از آن است این کلمات بشنید حیران نمایند و در پیش امیر المؤمنین
آمد و گفت شما چه گفتم که من مثل شما گفتم بدام است و ولایت نیست از خودی این
مرد و گفت رسول خدا است محمد المصطفی است که خدا بلی را با سلام دلالت میکند
و من پس بر عزم و یم و نام من علی است بخود گاه بر رسول خدا الله میگوید و گاه علی را که
در آن روز که شد رسول خدا از آن خبر رفت و دست مبارک بر پشت آن
مالید رسول خدا از آن خبر رفت و روی بقدیرت بحق حق که گویند فرموده است
خیمه افش بر نیز شد چنانچه چون آن حال است این که در بار شوق از حال پیش نشو
و پشت ب شد دست و رانده که گریبان چاکت نوه و بصف در دست مبارک
شد از خیمه سپردن و مرد هم که الله فی المال سجده نقریب کردند و بصدق درست مبارک
شدند و بعد از آن شکر اسلام در رسیدن فرود آمدند و بسیار شدند و ثواب و در اینجا باری
چنان شد رسول خدا بفرموده تا شکر اسلام کعبه که در منزل و بیکر رسیدند و شب تمامند از آن
جای نیز سپردن که گفت با خدا و حق که رسول الله اکبر گفت صحابه گفتند یا رسول الله چه بود

در آن



حضرت زین العابدین گفت ای جان من که گویید که من قلمه دیدم
بر سر کوه و واقع شد و سر شکست و لا جرم و کشید و بر کوه آن قاعه پشته شد
سهمی است از زبر واقع شد و سپاه اسلام تمام از آن قلمه در در میانی ندر دارند
چهار تن دیگر نیز رفتند رسول خدا افریجه تا لشکر اسلام فروز آید اما در پست که چهر
و میان قلمه اسلام را دیدند و گفت ای جان من که گویید که من قلمه دیدم و در آن دور
به باره گاه قطلال آمد و گفت ای جان من که گویید که من قلمه دیدم به باره
فروز آمد و چهر قطلال این سخن شنید و گفت ای جان من که گویید که من قلمه دیدم
آمد رفت پس روز دیگر لشکر با قبا پس پیرون آمدند و حقیقت بر کشیدند سپاه
اسلام نیز ضعف کشیدند و در بعضی فرزان آوردند آنکه پس قطلال با ناکت بر شتر زده
استاده ای که از بر لالت منات بگویند قطلال می برد و در پشت پا می بردند
و یکایک تمام پس غنی در میان لشکر پیرون آمدند مبارز میخواستند آنکه خدا را سوره سپاه
لشکر اسلام گویند گفت مرد در میخواستند که بپایان این هزاره رود و سر او را از
جسد بکنند چهر سپاه اسلام این سخن شنیدند و مرد در میخواستند که نام برخواستند و گفت
مبارک رسول خدا را بگویند و او گفت ای جان من که گویید که من قلمه دیدم و در آن دور
را از روزگار کافر بر آوردم و چهر گفت ای جان من که گویید که من قلمه دیدم و در آن دور

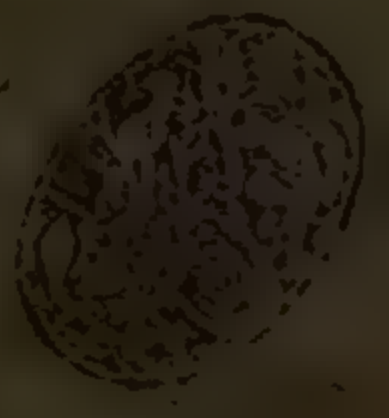
از تو پرسیدند می آید ابو دجانة یا نه را و دواج گفت بخیر است رسول خدا
الله و شرف دست بر سر حاصل کوه حضرت گفت یا ابو دجانة تا تیر در
جعبه است امید است که دلمی بوجه تو نرسد ابو دجانة بمیدان آمد و بانگ
بر آن کافر زد و گمان بر نشد و تیر از جعبه بیرون آورد و در خانه گمان نهد
و پیشد و گفت اگر کفر بگیری را و تو است میکنند که آن تیر مرید است چنان
کافر چنان دید پس در کشیده با ستار ابو دجانة تیر بر سر آن ملعون زد که از سر
گذشته بر سپینه وی آمد آن لعین از مرکب به افتاد و از بخت مرید خج کرد
و خروش از هر دو سپاه بر آمد قتل علیه العنه گفت بروید این تیر را نزد من
ازید الفصه چهل کافر یک یک با مدند نتوانستند که تیر را بیرون آورند از آن
سنگ نشسته بود پس قتل نمود و بی مد که آن تیر مرید است گفت ای پادشاه
بیایند و حاج محمد را بپند الفصه ابو دجانة بر او قتل است با تیر جوی تیر است
گفت از پرسش کس که نه هر آن بنوی که بمیدان و در آید الفصه قتل
خود بمیدان آمد و از رهت برادران خود بگریست و گفت ای رافضی کشتی است
برادر مرا که در وقت شام هر یک با هزار سوار بر میوند الحال از دم تیغ من
بجای میسر را در کوه بد که در جعبه ابو دجانة همان است خوب تیر پیش بنوی چون نویست بدو

و بست بر سینه بر دین نیافت که سردار ملک جان بر کشید و دست بر عیضه
شمشیر که با قتل زندان ملعون پیش دست کوشش میزد و دست او
و جان را پنداشت ابو دجان روزی سپاه اسلام کردند با او که رسول خدا را پند
قتل لعیان میزد بر گردن ابو دجان زد و کاشش با تمام رسایند شربت نهاد
جست در محله آن خردش از لشکر اسلام بر آمد پس با رویکر مبارز طلبید سعد و قاص گفت
یا رسول الله مرا رخصت ده تا بمیدان روم و خنجر خود بخوابم طلب کنم رسول ص گفت
فرمان تو را پس سعد و قاص رو بر میدان نهاد از برادر مظلوم پیوست و دست
در نزد جان است که حد بدان کافر آورد آن در حجت و نیزه سعد و قاص بیرون کشید
و پنداشت انگه کشید او را گرفت از خانه زینش در بود و بر زمین زد و برادرش
بر دست بقلو فرستاد با رجم مبارز طلبید که ششم این جنب میدان افتاد آن مدون
او را نیز گرفت و بقلو فرستاد و دیگر مبارز طلبید که ابوالمجین بمیدان آمد و هم
گرفت و دیگر مبارز طلبید کرد پیش سپاه اسلام بسته شد بعد از آن بسته
و این برادر مبارک است و ولایت که یایع بمیدان رود و مظلومان را از آن
ظالم بستن و نیزه و ولایت از لفظ که در خیال کائنات است این سخن بشنید
چیز چون چند دلی بمیدان را ندید آن صراحت داده است و ولایت خود بر مرکب
دل

بر دارند و در تقبیر خود نماز چون بقوله رفت فرمود تا در روز ارجحکم بر بندانند رسول
خدا فرمود تا چنان کنند که در اینست که گفت روز عتبات کوه نبت باشند که
قدوس بگیرند پس رسول خدا گفت این را آن تدریس است که بدان فارسی گفت
یا رسول خدا منجیق می آید سخت تا این قدر گفتند پس منجیق را خند و سبک
ترتیب کردند و صد تنگت بنداختند که در این اهل حصا طعن میزدند رسول
خدا پریشان خاطر شد و ولایت اندیشه نمود که گفت که رسول خدا ای تنگت مؤذرا
در منجیق نمند و در حصار دارند از که تا به جبرئیل از جانب رب العالمین در رسد
و گفت یا محمد خداست سلام میرسد و میگوید که بشیر مرا منجیق نشانی بود قدوس
بند از که نگذاشت و ولایت منم بود از آن رسول خداست و ولایت را در منجیق
نشاند و در است که تمامی سپاه اسلام منجیق را گرفتند و قوت تمام لشکر
بروند حضرت را نتوانستند که به چنگ آیند بود از آن رسول خدا ای مدد منجیق را
برفت و اندک وقت یکی بر منجیق از جبار برخواست تا چنان اهل قله دیدند
که شهاب ولایت را در منجیق نهادند بر سر قتل و نامی اهل نیز با و تیغها
راست که گفت و ولایت را تیر زدند القصه چون رسول منجیق را گرفتند
ولایت هر دو برتران شد چون ساقی کوثر به لاری کوثر قله رفت در هر دو دید که نیز

و پنجاه در هر وجه الا سنی که بر سر پادشاه ولایت لغز بر کشید و بر سر آن
سنت فروز آمد و در آن شاه ولایت در آن سنت ماند و لغز شد و در آن
ولایت در آن ماند و لغز شد و ولایت پادشاه رسول خدا و در آن چاه
کشیدند و در آن شد و خبر به قتل رسیدن که شاه مؤمنان بر سر سنت فروز آمد
چون آن مرد مراده این سخن شنید از این خبر چیست و در آن ولایت دیدن
از میان بر کشید و خواست که بر شاه ولایت زند حضرت امیر محمد تقی رحمان بر کمر آن زود
چند خبر را بر سر بدینم که چند ساله آن چنان دیدند اما خواستند و صدق در است
شدند بعد از شاه ولایت باران را از چاه بیرون آورد و راه گشودند حضرت رسول
با لشکر خود اندرون رفتند باران خدا آفرین گفتند و در آن ولایت آمد خبر
آن کافر را به اصحاب خود قتل نمود اگر قتل بر سر قتل در و در اسلام
ولایت گفته بود آن به اتفاق شاه ولایت باشد که السلام

در مدینه نهادند و در اسلام با القیاب تمام
لایزال در این عالم با این
لی از دین است و از دین از آن
لی از دین است و از دین از آن
لی از دین است و از دین از آن



بیکت آنچه بر جانم نهادی که این بخت میباید که بدین شرح

و از جلا هر مشکلی که باشد خدایا مندا در هر حال که باشد

نبارم باز در شش خفت و سوخته دارم و شش بر هر عیب که بود

بهر حاجتی که کنی و در وقت که بخواهی که هر چه خواهم

با تو هر چه خواهم و این کند با این که در وقت که خواهم

در شب و روز و هر چه خواهم و هر چه خواهم و هر چه خواهم

شرف و دل و هر چه خواهم و هر چه خواهم و هر چه خواهم

در این دنیا که هر چه خواهم و هر چه خواهم و هر چه خواهم

چشم پر پر که بشناسد و هر چه خواهم و هر چه خواهم

بیکت آنچه بر جانم نهادی که این بخت میباید که بدین شرح
و از جلا هر مشکلی که باشد خدایا مندا در هر حال که باشد
نبارم باز در شش خفت و سوخته دارم و شش بر هر عیب که بود
بهر حاجتی که کنی و در وقت که بخواهی که هر چه خواهم
با تو هر چه خواهم و این کند با این که در وقت که خواهم
در شب و روز و هر چه خواهم و هر چه خواهم و هر چه خواهم
شرف و دل و هر چه خواهم و هر چه خواهم و هر چه خواهم
در این دنیا که هر چه خواهم و هر چه خواهم و هر چه خواهم
چشم پر پر که بشناسد و هر چه خواهم و هر چه خواهم



جاءت در از غزلت بر اثر

مافت دبی (از خود)
کت
برای

جافت دلال
شربار

جہانگیر
کی بارگاہ

اینکه بگفت و جدا شد از این
غیر غیر نبود که همسراه
نشو و نشای و خوشای هر که
بر پدر کو هر دعا گفت
شاه هر دلش علی عمر لشو
از حرم خدا جدا گوی
بس نمودت بهمان نکستی
چاره نیست چنان شد کار
عمر از کار خود پشیمان شد
گفت حق که حق بدست
در نه خود فرمودم کنای
چنانکه بیدند بای فلو ز راه

شیر حق شد بسوی دلش
مهر بدند هر دو با هم سره
از فراق پدر شدند غمنا
آنکه از شکوه با عمر شدند
افتاب سپهر ایمان را
بسوی قیسمت آوردی
فرستادش کجاست
حفظش از حضرت ستار
زنجیر خاطرش برین شد
بیک که با که حق چنین میجو
در از فراق حضرت مولد
منده کوند در چهار کف

الفرض رو براه آوردند

حسن رسیدند پای ز راه

که بجز زید کسر چهار زرم

دید بان دید و پیش چو نید

گفت شش شش سور زایم

نظر بر چهار گفتند

لرزه از بیم در چهار مشا

نیم حسن اینیم خبر از و شنید

جست آنکه جو پیش باب

گزارک کا و سر گرفت بدست

پدر آمد ز قفسه سوره ندان

کوه از مینت شش سر زید

خونم آهن ابو نفع کردند

منت که در آتش رگناه

سوزت که بید از بکرند و نیم

گفت با من اینک زین دید

در دم از بیم شان بجز زیدم

هر تو گفت ز جانش برکت دند

در صدمت دلم ز کارها

آنکه در بایکمی او غریب

گفت آتش ز باد از میجا

همچه کوه هر جا دبا بنش

همچه در پای قدر کف بدان

مرحرا رسید هر که او زید

عمر را دید در زبان زبانت
عمر گفت ای ره پیش ازین چه بار
شاید اکنون بوقت سلام
جو در سر عمر کان کافر
در ره خوشی صدد زین چه گاه
بند که به محمد پسر و
باز آمد چو از دمای دمان
دید چو وضع مالک از در
ولنگر خو زیبا چو لنگر خوش
به که این قوم را نیاز دارم
ناز و نیل خند گفتند که
در به چو چندی سر زانم

مرکب از کین لبوی او درخت
بر زینیم زو اینست عذر
طایر روح او کشت در دام
در رسید و گرفتند مکر
بر سر دست به پیش سپاه
در دوش محمد بقلوبه برد
باز که بقصد صید دمان
گفت اینست که بیاید
افزینم هر چهار زینش
زنده اینست صحرای اندر رام
سجده ایان ما گفتند که
بعد از زانم سر زانم

مالک او را چه قصد آید
لیک تا کجاست دست و تیغ بلند
دست بسته بر دم خود و لو
ابوالمعین بکلی او غم نبرد
تا نگه کجا او دیگر شد
قتلش چو کمر گرفت او را هم
پس بکشت هر دو را بر دوا
جانب آن مرد شاد دیدند
چند روز شهر را چنان دیدند
هر دو دست منبر بر آوردند
لازم چو هم رسید و او را
برق تیغ افشان در شان شد

عازم جنگ نشسته بعین گوید
قیس حسن نزد صدر رزید
در غضب او در مصاف نهاد
تیغ همند می کشید و پیش
اسب پرهنر همانند خالد هر
هر دو را دستها بر هم
برد و شمشیر سپاه خویش گذشت
مجنبت کوه اتیش اند
از شمشیرت چه بجز خونشیدند
منه محب در می عیان کردند
کشت کمر کوشش قدری با
که دل هر دو ماه لرزان شد

التماس

اتش همکسب که کشیدند
لشکر هرگز از سنجی علی
فصل آنگه آن زبان کویند
آنگه آن تند از دمای دمان
بمحو آنگه آن که کوه منور
تا توانست در هنر کوشید
گفت آخر تمام بر نایب
تا شود در میان زرد و مردی
لشکر هرگز از سنجی علی
گفت خوشتر پس از زین دارا
فرستاد سنجی که حسن داشت
دست بازید از لقمه حسن

شعر در بیان آفتاب گفتند
در شکوه صفت بنوی
کام آفتاب ز زلفش سرودن
گشت عجب بدست کشیدند
ز لشکر هرگز از سنجی علی
خوار از کار خجسته نایب
به که بیک سبزه در نایب
مشقت است که مردی مردی
حسن مجتهدان نایب
بنام آفتاب سنجی علی
دست بازید از لقمه حسن
احسن حسن و بهتر نایب

در لان کر زار ز هوا برفت

در لان ز زکف لعین بر جو

پس بگرداند که سر دوره باز

کر من این کمر ز بر سر نوزم

بگفتند بدست شیر خدات

ز لیس بقتل تو میکنم تا خیر

بر زمین زرد پس لیس خود چنان

در غنای رفت لیس لعین چنان

ش از که دیگر در کت افتاد

ش لیس ز کف رفت و شد شمر

ش از که لیس ز کف رفت

چو چنان دیدت ز لیس

در زو از کف لیس رفت

اچو که هر همان کمراته نمود

گفت از کمر کمره عت دار

بیک تر این سر من کنم

و صر صرط و والد است

تا پسر من ز دست امیر

که شد لیس کمر ز بر زمین نهاد

نیزه جان لیس بکشد

نیزه هم گرفت و در انداخت

چو چنان زرد لیس و لیس

بمع کت کمر را چه شد شکست

که کت شکست تا لیس

گفت کافیت کربو افغان
دست کنده کنزلام حسن
کنز کنه جو پیر و شنبی
ز دین دست بر مکنیدش
مختار سر بختش رو دلش کوی
الغرض کجوا الفدر کوشش
چاره خج کس سر بر ندید
رفت و کنز چار بولند را کج
بکن از شمش کنز چو شمشه
ز غمظایا که داشت سوزینه
بدرا او که جو مره منم
گفت غم من ای کج تو جان

هر یک کس به صحرای زلف
که تو مردی نبرد کنی به من
نخست مرکب به لایم حین
که بکوه از زربهی مهر کنندش
بیک اورا ز جابجی من
که ز من رفت طافت و هوش
نکران شان خج و بر کوی
در حصار و بکوال سپه
چو آتش کی باش افند
چو شمشیر در دم بجز ز کینه
دیدار او را از دست رفت لام
دل تو در دارد هیچ غم مدار

که عهدی است کار بخت ملام

باشی ستم بر ما

تا بموفیق دولت عزا

از زبده قریب کجاست

از آتش کینه نشویند

از زلف آنکه سر و حلام

انجمن بخت بد در صفت نیست

در دم نشکر کنه جو فکند

لیک از جان و فتنه ملام

چند سلام ساز در دلوند

تا در دین چهار چارزند

چند صفت نکند زنده

نیت هزاره کار مرد بکلم

همه مشرک بکشتن آن

بر سپاهیم هر مرد در بنا

ز دی اور در شیر و سپهر

شد مشکل آب ز جفت و کمر

که چون در نماز قیام قیام

سوی ایشان ز راه حیل نشد

که لشکر هر دشت نه کمر در بند

تا که کوند لشکر ساز تمام

بند بر خویشی رضا دلوند

دل یار لشکر غم به پروازند

غباری گشتند بار کفر

تا علی

تا علی وکی شود و صبر
فیس و ر و دیگر کو اطرش
مومنان ۹ به نزد حق طلب
گفتند بنده که بشود است
گفت که این به در مظهر حق
کر چه بنده در کت و دلوند
بنده شان هیچ حسن نموند
این به فرزند حضرت جانند
شاه ابرار رسید هر روز
مرکز رحمت خدای و رسول
فیس گفت ای علی زیاده طلب
چنان که بر سر شدی و در بهر

هر چه خواهم بخوان کند و فر
از تو پیش است ای سعاد
دلش خوش شد که در حق دید
فرمودم این که فرمود است
انسی و معنی و چه مادی مطلق
داریم از بند قید از گوند
بلکه کوینی صید بنده
مردم هر که دیده نمانند
مظهر لطف حق است شمار
جو هر جان مرشد و مول
نیکو میز طایفه بگذر و رفت
لا فیه در حجاب اند تو دیگر

همه آوازه تو در عالم
بهر ازین که حیات سخاوای
بجده کنی پیش من سلالت
که دهم ملک و منصب و ولایت
بزرگوئی را حجت کنم
مصطفی را در دگر جواب دهم
اگرچنانست کنم که در عالم
ملک ازین است سخن چه شنید
لغت الکاف که هر بریا
توصیه داند به چگونه گشت
اوست به هر که در همه عالم
همه یک قصه است که شنید

پس چو نیست حکومت در دم
بگذر از زجا و دنیا و پیرا هر
برنگ کنی در هر مظهر و خدا
به نیت نام به تخت و قیامت
پایه دولت است کنم
ملک او نیز در کیف تو بهم
سخن تو کس نمود از غیر آدم
لغت استغفر نه و خنده
که نود بخیر کار علی با درویش
بهش او سخن تو صد کم از یک
از دود بود حشر و آدم
مخواند کس سخن نگاه گفتند

زور اینچه بر کمرش باز داشت

کمره بنمود بر دوزخ کار به تو

هم بر دوشش شدن نه است

منم از زیندگان در که او

صد هزار دینچه و غلامانش

گوشت از من ز دهنش او چو

بنامش ببرد و در پیش

اولاد کار به بر سر سازد

راه اینچه بر نه از چه پیشاید

قیس از ملک اینچه سخن شنید

کرم شد در دم و ز جایت

از غوغای کرم سخنش آلود

منبت هم کسک زنی ز کمرش

کسته نو و صد هزار به تو

که ز سهیمش ملک و جایت

روی طاعت نه مالک در ره او

استان و زمین بفرمانش

خواهر انچه رسید و خواهر

رفت از شاه مملکت

نور ایوان بجایش اندازد

از بیای اینچه حصار آید

خود دیشم از دوشش بکشد

احوالش بیاد داشت

من شد نو مرشد سخن به آتش

زاد طرفه امیر کبر
خفته دینار کمر مداران
شیرین دلندم پیش نهاد
از صفای مذدم اکھت
خبر مقدش کسید به بیه
النش از نوق در دلش فدا
نظر از زور و عیب و نیت
کو در راه سجد جایش
زبان فصیح کلام
فد و نیکو سخن خدا
شش از آدم و نیکو ملک
طفل کوم مرد مار من

کوشش کشته خورد دل نو نمیر
زاد سر ره حید از زبان
در رحمت سوی من کش و
پیش از کشش حبت
از دلش رفت و طاق و
رو سوی حضرت امیر نهاد
سوی من در انکار راه فکته
رفت انکه چون کفن در
کاشه حق و آدم و دو دلام
مبنده کور نور من و ساء
بهر اسم سالها پر من ز جاب
سوز است جانم زین از بر من

دو دلام

فوت نمانده بر تن من

هم درین پیشه داشتم منزل

بجز از لطف و مهربانودی

طعمه ام در دکان افکنده

در تنم فوتی چنان اندام

از غم خورد و خوار است و دم

خبر لطف افکنان کوی

کشت نام نور و جادو لم

ایچ دیگر ندیدست پس از کس

ناب پس از مدتی درین دنیا

می شنیدم چه از کس و خوش

گفتم کس است شیرینی کوی

ناب کم گفتم بر تن من

که تو از فیض جنت کامر

در بر کفتم هر دو بر تنودی

آب صفا آن بی نام افکنده

هر تو کفر نه از زبان آمد

فوتی کم گفتم نالودم

نام خود را برین بیان کوی

هر نو مایه جنت آب و کلم

هر دایه نو دهنده ام بر جان

از دم از کفتم غش شد بدا

اهم را به در زبان خوش

علی الله تعالی حسدا

رفتم اورا بگره دیدم زود

بانو اورا در ره آشنای دیدم

گفت ای دوست بدین راه که می

رفت جان من و قبله دین

بیت پریش من را و اوست

اوست بگر و جگر ز نظر

من به تحقیق فرع و اصل فراموش

کر چه دارم بیاطر و ظاهر

گفت ای دوست در راه که می

احمد و حامد و محمد نام

بهر دین و دین علی سهر

بیت پریش من را و اوست

نو بودی و بیکت بنمود

ز دوش من تو باز پرسیدم

خفتی سر و دامن از المانی گشت

بیت من خنجر آسمان و زمین

چشمه نور و روش من را و اوست

من به سینه مرا کوه

بهر بنیاد نام من را و اوست

همه جا حاضر گشت او باطر

ضمیمه بنو و بنو بنو نقاب

بنو و بنو و بنو شمع انام

در احوال من و من و من

و عواطف من و من و من

در احوال

هر کس شنید نام علی
شاه از دفع کتک و کلاه
سایه لطف امانت دست
روی کتک شاه کتور حسن
من ز آدم شنیدم این سر کمان
بصوری در امطار سما
کز رضا قریب کشت بدین
نام کتک هر کس شنید
من درین پیش خنجر از در
بار کتک کتک کتک
کشم از مخیل کتک کتک
کتک کتک کتک کتک

قطع سازد بان کتک
کتک از کتک لطف کتک
شاه سازد ز کتک کتک
چندین کتک کتک
آدم کتک کتک کتک
کشم از کتک کتک کتک
کتک کتک کتک کتک
کتک کتک کتک کتک
کتک کتک کتک کتک
کتک کتک کتک کتک
کتک کتک کتک کتک
کتک کتک کتک کتک

چون بخت تو بگوشن او
شستم بر رازه بوم و دران
شکر کسین کا کنه بدم
شاه دنیا و دنیا علی و شاه
دست از لطف مرشدش بید
دو ده دولت که شد میر
کاشک فکریا او بودی
شاه با قبر حمید لقا
در شهر شاه روه بر راه
بیرود لیل بفر یکدیکر
زلف طرقت کنه بید
در صوبه دارم شمس

نشدم هیچ فاضل او
کافیه ب رنج تو کشیدن
خوار از رحمت تو روی تو
مخزن کینج و ستم بزم
بیرهم بای شاه را بید
که رسید دست شاه بر سر او
بافتم بای او بودی
هر که فکریا بر سر او
بیرحم بر سر هر یک
که از سر بر او نشسته
بیر در حدت نشسته
ذلولی بزم شاه بید
کوک

خداوند در عبادت کار

چون فکر کرده است که

جمع امید و نیت است

نه عیش و عشرت آله علیهم السلام

از نشود و احسن قیامت قیام

در قصه ز کفار زند و نبات اوی

در فرا به آل علی عظام

بیان و رطل زینت

چون فانی تنه بر جسم

زینت که با صورت او دایم

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند

و بیابان آل بهر سرک عین

نارین سبب زند بعین الکلام

و شرف نام شود به با خداوند



شت را بر پشت فهم کنیم تا نذرده پیشود یکی بهم روح پاکت
چون با وضو کنی بهفدده بشود پس واجب است که مقلع الزا بر اند
نه از این سبب است که بهفدده رکعت نماز بر آدمی واجب شد
است



